

# فرهنگ ما نوراً

توسعه



مؤلف: جمعی از نویسندگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فرهنگ عاشورا

نویسنده:

محمد رضا سنگری

ناشر چاپی:

واحد تحقیقات پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

.....	فهرست	۵
.....	فرهنگ عاشورا	۱۰
.....	مشخصات کتاب	۱۰
.....	بخش اول: فرهنگ عاشورا	۱۰
.....	مقدمه ..... ص : ۱۹	۱۰
.....	فصل اول: ویژگی‌های فرهنگ عاشورا ..... ص : ۲۵	۱۳
.....	اشاره	۱۳
.....	۱. خلوص، بی‌آلایشی و پالایش کربلا ..... ص : ۲۵	۱۳
.....	۲. تجلی‌گاه همه ابعاد و اضلاع مکتب ..... ص : ۳۰	۱۵
.....	۳. حجت کامل ..... ص : ۳۳	۱۷
.....	۴. وحدت در جهت، اندیشه و عمل ..... ص : ۳۶	۱۸
.....	۵. تداوم و استمرار و تکامل ..... ص : ۴۱	۲۱
.....	۶. حیات‌بخشی و زاینده‌گی ..... ص : ۴۷	۲۳
.....	۷. مدیریت و برنامه‌ریزی ..... ص : ۵۵	۲۷
.....	اشاره	۲۷
.....	۱- ۷. زمینه‌سازی ..... ص : ۵۶	۲۷
.....	۲- ۷. انتخاب زمان مناسب ..... ص : ۵۶	۲۷
.....	۳- ۷. سازماندهی و مدیریت یاران ..... ص : ۵۶	۲۸
.....	۴- ۷. مدیریت در بحران ..... ص : ۵۷	۲۸
.....	فصل دوم: جلوه‌های فرهنگ عاشورا در دفاع مقدس ..... ص : ۶۱	۳۰
.....	اشاره	۳۰
.....	۱. زیارت عاشورا ..... ص : ۶۲	۳۰
.....	۲. ایثار در عطش ..... ص : ۶۵	۳۱

۳. تطابق الگوهای عاشورا با جبهه ..... ص : ۶۹ ..... ۳۴
- اشاره ..... ۳۴
- ۱- ۳. شباهت به امام حسین (ع) ..... ص : ۷۰ ..... ۳۴
- ۲- ۳. شباهت به ابوالفضل (ع) ..... ص : ۷۱ ..... ۳۵
- ۳- ۳. شباهت به علی اکبر (ع) ..... ص : ۷۳ ..... ۳۵
- ۴- ۳. شباهت به قاسم ..... ص : ۷۴ ..... ۳۶
- ۵- ۳. شباهت به علی اصغر ..... ص : ۷۶ ..... ۳۷
- ۶- ۳. شباهت انقلاب به عاشورا و امام به اباعبدالله ..... ص : ۷۶ ..... ۳۷
- ۷- ۳. شباهت به حبيب بن مظاهر ..... ص : ۷۸ ..... ۳۸
۴. صفا، اخلاص و شور عاشورایی ..... ص : ۷۹ ..... ۳۹
- فصل سوم: آزادگان؛ جلوه‌های عاشورایی در اسارت ..... ص : ۸۹ ..... ۴۳
- اشاره ..... ۴۳
۱. برپایی مراسم سوگواری ..... ص : ۸۹ ..... ۴۳
۲. مقاومت و پایداری ..... ص : ۹۳ ..... ۴۵
۳. توسل ..... ص : ۹۹ ..... ۴۷
۴. امر به معروف و نهی از منکر ..... ص : ۱۰۰ ..... ۴۸
۵. تجلی عشق به امام حسین در سیمای امام خمینی ..... ص : ۱۰۲ ..... ۴۹
۶. عزت‌خواهی ..... ص : ۱۰۴ ..... ۵۰
۷. تأثیرگذاری بر دشمن ..... ص : ۱۰۵ ..... ۵۰
- فصل چهارم: وصیت‌نامه‌های عاشورایی ..... ص : ۱۰۹ ..... ۵۱
- اشاره ..... ۵۱
۱. ساختار و نظام مطالب ..... ص : ۱۰۹ ..... ۵۲
۲. محتوا و درون‌مایه ..... ص : ۱۱۱ ..... ۵۲
- اشاره ..... ۵۲

- ۱- ۲. امر به معروف و نهی از منکر ..... ص : ۱۱۱ ..... ۵۳
- ۲- ۲. اصلاح بر اساس معیارها ..... ص : ۱۱۳ ..... ۵۴
- ۳- ۲. رضای الهی ..... ص : ۱۱۵ ..... ۵۵
۳. طرح شعائر عاشورایی ..... ص : ۱۱۷ ..... ۵۵
۴. عشق‌ورزی به مکتب و نام اباعبدالله (ع) ..... ص : ۱۲۱ ..... ۵۷
۵. نمادها و نمودها و ارزش‌های عاشورایی ..... ص : ۱۲۴ ..... ۵۸
۶. الگوها و چهره‌های عاشورایی ..... ص : ۱۳۰ ..... ۶۱
- فصل پنجم: سروده‌های دفاع مقدّس و فرهنگ عاشورا ..... ص : ۱۴۳ ..... ۶۶
۱. شعر ..... ص : ۱۴۳ ..... ۶۶
- اشاره ..... ۶۶
- ۱- ۱. حماسه ..... ص : ۱۴۵ ..... ۶۷
- ۲- ۱. پیام ..... ص : ۱۵۳ ..... ۷۰
- ۳- ۱. سوگ ..... ص : ۱۵۷ ..... ۷۲
- ۴- ۱. عرفان و شیفتگی عارفانه ..... ص : ۱۶۱ ..... ۷۴
۲. نوحه‌ها و مرثی ..... ص : ۱۶۸ ..... ۷۷
۳. رجزها و شعارها ..... ص : ۱۷۵ ..... ۸۰
- فصل ششم: نام‌ها و نوشته‌های نینوایی ..... ص : ۱۷۹ ..... ۸۲
۱. نام‌ها ..... ص : ۱۷۹ ..... ۸۲
- ۱- ۱. نام لشکرها، تیپ‌ها و گردان‌ها ..... ص : ۱۷۹ ..... ۸۲
- ۲- ۱. نام اعزام‌های سراسری ..... ص : ۱۸۲ ..... ۸۳
- ۳- ۱. نام و رمز عملیات‌ها ..... ص : ۱۸۳ ..... ۸۴
۲. نوشته‌ها ..... ص : ۱۸۶ ..... ۸۵
- ۱- ۲. پیشانی‌بندها و لباس‌نوشته‌ها ..... ص : ۱۸۶ ..... ۸۵
- ۲- ۲. تابلونوشته‌ها ..... ص : ۱۸۹ ..... ۸۶

۸۹	۲-۳. مزارنوشته‌ها ..... ص : ۱۹۴
۹۶	فصل هفتم: امام خمینی و پیوند دفاع مقدس با عاشورا ..... ص : ۲۰۹
۹۶	اشاره
۹۶	۱. الهام‌بخشی کربلا در تحمّل مصائب ..... ص : ۲۱۰
۹۷	۲. ثمردهی تحمّل مصائب ..... ص : ۲۱۲
۹۷	۳. عدم توجه به کمیت ..... ص : ۲۱۳
۹۸	۴. درس‌آموزی کربلا ..... ص : ۲۱۵
۹۹	۵. مجالس سوگواری، عامل تداوم کربلا ..... ص : ۲۱۷
۱۰۰	بخش دوم: شباهت‌جویی به جنگ‌های صدر اسلام
۱۰۰	مقدمه ..... ص : ۲۲۳
۱۰۲	فصل اول: آوای تکبیر ..... ص : ۲۲۷
۱۰۲	اشاره
۱۰۴	۱. شعار تکبیر، وسیله دفاعی ..... ص : ۲۳۱
۱۰۴	۲. فتح با تکبیر ..... ص : ۲۳۲
۱۰۵	۳. هراس دشمن از تکبیر رزمندگان ..... ص : ۲۳۵
۱۰۶	فصل دوم: حضور پیرمردان و نوجوانان ..... ص : ۲۳۷
۱۰۶	۱. پیرمردان در رزم ..... ص : ۲۳۷
۱۰۹	۲. نوجوانان در صحنه نبرد ..... ص : ۲۴۳
۱۱۱	فصل سوم: حضور زنان در دفاع ..... ص : ۲۵۱
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	۱. مداوا و پرستاری مجروحان ..... ص : ۲۵۲
۱۱۳	۲. فراهم کردن غذا و آب‌رسانی ..... ص : ۲۵۵
۱۱۴	۳. انتقال مجروحان و شهیدان ..... ص : ۲۵۶
۱۱۵	۴. رساندن تدارکات و مهمات ..... ص : ۲۵۹

۵. تشویق رزمندگان ..... ص : ۲۶۲ ..... ۱۱۶
۶. صبوری ..... ص : ۲۶۸ ..... ۱۱۹
۷. شرکت در رزم ..... ص : ۲۷۳ ..... ۱۲۱
- فصل چهارم: ایثار مجروحان ..... ص : ۲۷۷ ..... ۱۲۲
- فصل پنجم: پرچم و پیشانی‌بند ..... ص : ۲۸۳ ..... ۱۲۴
- اشاره ..... ۱۲۴
۱. پرچم ..... ص : ۲۸۳ ..... ۱۲۵
۲. سربند و نشانه ..... ص : ۲۹۳ ..... ۱۲۹
- منابع و مأخذ ..... ۱۳۰
- الف- کتاب‌ها ..... ص : ۲۹۷ ..... ۱۳۰
- ب- نشریات ..... ص : ۳۰۳ ..... ۱۳۴
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ..... ۱۳۵



## فرهنگ عاشورا

## مشخصات کتاب

سرشناسه : سنگری، محمدرضا، ۱۳۳۳ -

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ عاشورا - شباهت جویی به جنگ‌های صدر اسلام / نویسندگان محمدرضا سنگری، مهدی عبداللہی؛ تهیه‌کننده پژوهشکده تحقیقات اسلامی [سپاه پاسداران انقلاب اسلامی].

مشخصات نشر : قم: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نمایندگی ولی فقیه، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، انتشارات زمزم هدایت، ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری : ۳۰۴ ص.

فروست : عوامل معنوی و فرهنگی دفاع مقدس؛ [ج. ۳].

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۶۹-۹۹-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۹۷ - ۳۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- مسائل متفرقه

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- تاثیر

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- شهیدان -- وصیت‌نامه‌ها

موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ -- جنبه‌های مذهبی

شناسه افزوده : عبداللہی، مهدی، ۱۳۲۸ -

شناسه افزوده : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. پژوهشکده تحقیقات اسلامی. انتشارات زمزم هدایت

شناسه افزوده : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نمایندگی ولی فقیه. پژوهشکده تحقیقات اسلامی

شناسه افزوده : عوامل معنوی و فرهنگی دفاع مقدس؛ ج. ۳.

رده بندی کنگره : DSR۱۶۰۰/ع۳۹ ج. ۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۴۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۵-۴۱۱۸۵

## بخش اول: فرهنگ عاشورا

## مقدمه ..... ص: ۱۹

رویدادها در تاریخ هرچه از زمان وقوع و ولادت خویش فاصله می‌گیرند، کم‌رنگ‌تر و بی‌فروغ‌تر می‌شوند و سرانجام به سایه‌روشنی از یک خاطره یا حادثه در ذهن‌ها بدل می‌گردند، اما تنها یک حادثه را می‌شناسیم که در روزی داغ در سرزمینی کوچک و گمنام به نام «کربلا» رخ داد و امروز پس از قرن‌ها و روزگاران دراز، دامنگستر و تأثیرگذار و حرکت‌آفرین، به سمت فردایی درخشان‌تر راه می‌سپارد. شور و شکوه و شاره‌ای که عاشورا آفرید، هنوز و همواره قلمرو قلب و ذهن انسان‌ها را فتح می‌کند و خون خیزش و حرکت در رگ‌ها می‌دواند. این ویژگی، این سخن پیامبر را به یاد می‌آورد:

إِنَّ لِقَاتِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا ﴿۱﴾

از شهادت حسین آتشی در قلب مؤمنان افروخته شود که هرگز سردی و خاموشی نمی‌پذیرد.

کربلا، زنده، زاینده و فزاینده است؛ کوثری است که می‌جوشد و هر عصر

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰

و نسلی به نسبت توان و تکاپو و ظرفیت خویش از آن بهره می‌گیرد. کربلا- به روح‌ها طراوت، زیبایی، سرزندگی و شیوه خوب زیستن می‌آموزد که حسین (ع) یعنی خوب، یعنی زیبا.

کربلا، اساسنامه ایمان، فهرست همه خوبی‌ها و فرهنگنامه قبیله معرفت و عشق است. هیچ کس نیست که با کربلا انس و الفت بیابد و شکفتن و بالیدن و جوشش و حیات را در خود احساس نکند. جامعه‌ای نیز که با فرهنگ عاشورا پیوند و آشنایی بیابد، سرشار پویایی، زبایی و توانایی خواهد شد. به همین دلیل است که کربلا بهترین پایگاه الهام برای حرکت و خیزش و قیام است و آنان که معرفت عاشورایی یافته‌اند، انسان‌هایی‌اند که حریت، عزت، جوانمردی، پاکبازی، اخوت، صمیمیت، عرفان، ایمان و شهادت، درون‌مایه زیستن و قانون زندگی و جهت‌گیری‌هاشان خواهد شد.

انقلاب اسلامی ایران و درون‌مایه آن نیز مُلهم و متأثر از فرهنگ عاشورا است. خون شهیدان انقلاب اسلامی در زلال کربلا ریشه دارد و انقلاب ما بارقه و شعاعی از آتش ستم‌سوزی است که در سال ۶۱ هجری در ساحل فرات شعله کشید. امام خمینی (ره) در یکی از سخنرانی‌های خویش فرموده است:

اگر سیدالشهدا نبود، این نهضت [انقلاب اسلامی] هم پیش نمی‌برد، سیدالشهدا همه‌جا هست «کلّ ارض کربلا» همه‌جا محضر سیدالشهدا است، همه منبرها محضر سیدالشهدا است، همه محراب‌ها از سیدالشهدا است ...

امام حسین نجات داد اسلام را، ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده‌هی سکوت کنیم؟ ما هر روز باید گریه کنیم، ما هر روز باید

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱

منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضت‌ها؛ این نهضت‌ها مرهون امام حسین (ع) است. «۱»

رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای نیز می‌فرماید:

شما ببینید این نصف روز حادثه [کربلا]، چه قدر در تاریخ ما برکت کرده و تا امروز هم زنده و الهام‌بخش است ... این در انقلاب و جنگ و گذشته تاریخ ما محسوس بوده است ... ما اگر نخواهیم هشت سال جنگ خودمان را با آن هشت- نه ساعت عاشورای امام حسین مقایسه کنیم یا آن را خیلی درخشان‌تر بدانیم- که واقعاً هم همین است، یعنی من حادثه‌ای را در تاریخ نمی‌شناسم که با فداکاری آن نصف روز قابل مقایسه باشد؛ همه چیز کوچک‌تر از آن است- لیکن بالاخره طرحی از آن یا نمی‌است. «۲»

شبهات و همسانی انقلاب عظیم عاشورا و انقلاب بزرگ اسلامی، این همه ایثارها، شجاعت‌ها، صبوری‌ها و عظمت‌ها را رقم زد و صحنه‌هایی آفرید که در آن‌ها شور، شعور، شوکت و شکوه عاشورایی را می‌توان یافت.

همان‌گونه که در سخن دقیق و روشن حضرت امام (ره) دیدیم، همه نهضت‌هایی که امروزه در جهان رخ می‌دهند و با انقلاب اسلامی همراهند، تأثیر فرهنگ را در خویش دارند. رزمندگان ما که در هشت سال دفاع مقدس حماسه آفریدند و امت بزرگ ما که صبورانه در مقابل شدائد و سختی‌ها ایستاد و رهبری که ناشر همان فرهنگ و بردوش‌دارنده همان رایت بود، نشان داد که عاشورا نه تنها حادثه سال ۶۱ هجری نیست که در هر زمان و مکان تکرارپذیر است و به هر نسبت که یک حادثه هویت فرهنگی عاشورا را بیابد، تأثیر، دوام و عمق خواهد یافت.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲

شاید بتوان گفت در طول قرن‌ها مبارزه در تاریخ شیعه، هیچ انقلاب و حرکتی همچون حرکت انقلاب اسلامی و هیچ صحنه‌هایی

همچون صحنه‌های دفاع مقدّس شبیه انقلاب عاشورا و کربلای حسینی نیست. هزاران آیت و نشانه در جبهه‌های دفاع مقدّس امروز را به دیروز عاشورا پیوند می‌زد و بوی کربلا را به شامه‌ها می‌رساند. درنگ و تأملی اندک در شعارها، وصیت‌نامه‌ها، عملیات‌ها، نام عملیات‌ها، شب‌های عملیات، نامه‌ها، مزارنوشته‌ها، سخنان رهبر و امام و مقتدای رزمندگان، خانواده شهیدان، خاطرات، تابلونوشته‌ها و همه مظاهر و جلوه‌های جبهه‌ها نشان می‌دهد که می‌توان پیوندی شگفت و قابل مطالعه میان این دو قطعه تاریخی یافت. مطالعه و پژوهش در این زمینه و نشان دادن این مشترکات و همسانی‌ها، نه تنها ترسیم و تبیین «زاینده‌گی و تأثیرگذاری و حیات فرهنگ عاشورا» که نشانه سلامت، عظمت، ارجمندی و قداست سال‌های دفاع مقدّس و بزرگی و بزرگ‌منشی امت امام بزرگوار و انقلاب عاشورایی اسلامی است. در یک نگاه کلی، برخی از وجوه مشترک دو فرهنگ عاشورا و دفاع مقدّس عبارتند از:

یک- هر دو برای دفاع از حریم ارزش‌ها و حفظ اسلام و رضای پروردگار رویاروی دشمن می‌ایستند؛

دو- رهبر هر دو حرکت، فرزندان پیامبرند. همان صلابت، پایداری، ذلت‌ناپذیری، شهادت‌پذیری و روح ایثار که در وجود مبارک اباعبدالله (ع) هست، در وجود امام خمینی (ره) تجلی یافته است. امام به پیروی از سرور و سالار شهیدان از هیچ فداکاری در راه مکتب و آرمان‌های الهی دریغ ندارد؛

سه- یاران امام خمینی (ره) همچون شهیدان کربلا، کانون عرفان و محبت الهی و سرشار از شوق شهادت و فداکاری‌اند؛ فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳

چهار- دشمن رویارو با دو جریان، در نهایت قساوت، پستی، دنیاپرستی و خودخواهی است؛

پنج- همان مظاهر روز و شب عاشورا در جبهه‌های دفاع مقدّس دیده می‌شود؛ زمزمه‌های عاشقانه، نماز، عبادت، قرائت قرآن و آمادگی برای وصل و پیوند با محبوب؛

شش- پایداری و شکیبایی زنان امت امام خمینی و نقش روشنگری و صبوری آنان، جلوه‌ای از صبوری و پیام‌رسانی قافله اسیران کربلا است؛

هفت- هر دو جریان رسواگر ستم شدند و نقاب از چهره دروغ و تزویر و نفاق برافکندند؛

هشت- در هر دو جریان از شهیدان شیرخوار تا پیران سالخورده می‌توان یافت؛

نه- صحنه‌ها و موقعیت‌هایی همچون صحنه‌های کربلا بارها در جبهه‌های دفاع مقدّس اتفاق افتاد مانند تشنگی، جداسدن سرها، اسارت و ....

این صحنه‌ها همواره ذهن‌ها را به صحنه‌های کربلا پیوند می‌زند؛

ده- جبهه‌های هشت‌سال دفاع مقدّس جلوه‌گاه اخلاق، فضایل و ارزش‌های الهی و سازنده‌ترین و پرشکوه‌ترین درس‌ها بود؛ درس‌هایی که رزمندگان در مکتب عاشورا آموخته بودند. معمولاً در جبهه‌ها، همه ارزش‌های اخلاقی با کربلا تطبیق داده می‌شد؛ یازده- پایان هشت‌سال دفاع مقدّس همچون پایان عاشورا، تمام شدن و توقّف راه نبود، بلکه پس از آن ایمانی که محصول خلوص و فداکاری رزمندگان بود، هشیاری، تحرّک و بیداری‌های بزرگی را رقم زد که نه تنها سلامت جامعه را ضمانت کرد که الهام‌بخش مبارزات در گوشه و کنار جهان شد. تأثیر این ایثار و خلوص را در رزمندگان لبنان نیز می‌توان یافت.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴

دوازده- همچنان که انقلاب عاشورا موجب بقا و سلامت مکتب و اسلام نوپایی شد که محصول ۲۳ سال تلاش پیامبر (ص) و مجاهدت صحابه بزرگ بود، مجاهدت‌های هشت‌سال دفاع مقدّس نیز بقا و سلامت انقلاب اسلامی را ضمانت کرد.

در این نوشتار به بررسی و تطبیق این جلوه‌ها و مشترکات معنوی و فرهنگی میان دوران دفاع مقدّس و عاشورا می‌پردازیم و با بررسی مظاهر عاشورایی در دفاع مقدّس، وجوه اشتراک این دو نهضت و دو نمونه بزرگ تاریخی را بازمی‌یابیم. هرچند قلمرو

تحقیق دوران هشت‌ساله دفاع مقدّس است، اما به دلیل پیوندی که انقلاب اسلامی با نهضت عاشورا دارد، حضور این ویژگی‌ها را در سال‌های پس از دفاع مقدّس نیز می‌توان در جامعه احساس کرد، به‌ویژه آن که برخی از مسائل هشت‌سال دفاع مقدّس مانند بازگشت آزادگان، بازگشت پیکر مطهر مفقودالائرها، شهادت نیروهای تفحص و به‌طور کلی استمرار جریان شهادت، این باب را همچنان مفتوح نگاه می‌دارد. از این فراتر، نمی‌توان ارزش‌های انقلابی را که نمادها و نموده‌های خویش را از کربلا- و عاشورا دریافت کرده است، در حصار زمان، محدود و محصور کرد و این انگاره که ارزش‌های دفاع مقدّس را تنها در همان سال‌های جنگ خلاصه، و در همان فرصت تاریخی بررسی و مطالعه کنیم، نه علمی، نه مقبول و مطلوب و نه امکان‌پذیر است. یافتن وجوه مشترک و به زبان دیگر جلوه‌های عاشورا در دفاع مقدّس، برای تاریخ فردا و آینده‌هایی که جهاد و دفاع ناگزیر با سرنوشت و حیات جامعه‌ها پیوند می‌خورد و در این باره به الگویی مناسب نیازمند می‌شود، بایسته و ضروری است. آنچه در پی می‌آید، پرداختن به همین مظاهر و چشم‌اندازهای درخشان عاشورایی در سال‌های دفاع مقدّس و پس از آن است.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵

## فصل اول: ویژگی‌های فرهنگ عاشورا ..... ص: ۲۵

### اشاره

رمز و راز بقا و ماندگاری کربلا نیازمند تحلیلی همه‌سویگرانه است. برخی دلایل این دوام و تأثیر و ماندگاری عبارتند از:

### ۱. خلوص، بی‌آلشی و پلایش کربلا ..... ص: ۲۵

هیچ حادثه‌ای در تاریخ اسلام صفا و پاکی و پلایش کربلا را ندارد. به گواهی تاریخ، در تمام جنگ‌های صدر اسلام اندک ناخالصی‌ها و گاه نقطه‌های تاریکی از نفاق، دنیاخواهی و خودخواهی را می‌توان یافت. سست‌عنصران در گرماگرم نبرد صحنه را رها می‌کردند و یا به امید «زر»، سر را از خطر می‌ربودند و یا از ترس جان، پیامبر یا امام را تنها می‌گذاشتند. اُخِد گواه تلخ دنیاخواهی و خندق (احزاب) نشان روشن هراس و ترس در لحظه‌های دشوار و خطر خیز (رویاری با عمرو بن عبدود) است. در غزوات دیگر و جنگ‌های عصر امیرالمؤمنین مانند صفین گاه سرپیچی و عدم اطاعت از فرماندهی، پیمان‌شکنی و فتور در اراده‌ها را بارها شاهد و ناظر هستیم.

شهرتی که کوفه به عنوان شهر سست‌عهدی و پیمان‌شکنی در برخورد با امام علی (ع)، امام حسن (ع)، مسلم بن عقیل و زید بن علی بن الحسین می‌یابد از همین رهگذر است.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶

اما کربلا- چیز دیگر است؛ آنانی که در عاشورا ماندند و عارفانه جان باختند، از هر تردید، تزلزل، دودلی و سستی رها بودند. اباعبدالله آنان را از صافی‌ها گذرانده بود، راه را برای برگشتن گشوده و بیعت را از دوش همگان برداشته بود تا هر کس سر «دیگری» دارد، سر خود گیرد و از کربلا- بیرون رود تا حادثه‌ای پاک و بی‌غبار، الگویی بی‌نقص و کامل و نمونه‌ای بی‌خدشه به انسان عرضه کند. در منزل «زباله» وقتی خبر شهادت عبدالله بن یقظر به امام رسید، حضرت یاران و همراهان را جمع کرد و سپس نامه‌ای را بیرون آورد و برای آنان خواند که بخشی از آن چنین بود:

فَمَنْ قَدْ أَتَانِي خَبْرَ فَطَيْعٍ؛ قَتِيلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْظَرٍ وَ قَدْ حَدَلْنَا شَيْعَتَنَا. فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْاِنْصِرَافَ فَلْيُنْصِرِفْ فِي غَيْرِ حَرَجٍ لَيْسَ عَلَيْهِ ذِمَامٌ

خبر دردناک شهادت مسلم و هانی و عبدالله یقطر به من رسیده است و شیعیان ما را رها ساخته‌اند. هر آن که دوست دارد، برگردد، بر او حرجی و مانعی نیست که من بیعتم را از او برداشتم.

بسیاری با شنیدن این پیام از اطراف امام پراکنده شدند و بازگشتند «۱»، زیرا اباعبدالله مرگ شرافتمندانه را فرجام ناگزیر این حرکت معرّفی کرده بود.

آنانی که زندگی ذلت‌بار را بر مرگی افتخارآمیز ترجیح دادند، عافیت را بر عاشورا برگزیدند.

این پالایش و تصفیه و گزینش در طول جریان کربلا بارها اتفاق می‌افتد.

اباعبدالله خود می‌داند که انقلاب او باید گزیده‌ترین و ناب‌ترین انقلاب باشد و عاشورای او همان‌گونه که خود فرمود: وَ لَكُمْ فِي أُسْوَةِ الْكُوِّ وَ سِرْمَشَقِّ هَمِّ عَصْرَهَا وَ نَسْلِهَا كَرْدَد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷

امام هنگام ورود به کربلا، روز دوم محرم الحرام سال ۶۱، در جمع یاران و همراهان چنین دعا کرد:

اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَ الْبَلَاءِ! هُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ هُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا وَ هُنَا وَاللَّهِ مَحْشَرُنَا وَ مَشْرُنَا وَ بِهَذَا وَعَيْدِنِي حَيْدِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَا خِلَافَ لِعُودِهِ «۱»

خدایا! از کرب و بلا (اندوه و رنج) به تو پناه می‌برم. این جا جایگاه فرود آمدن ما و سوگند به خدا مزار و قبرهای ما است. سوگند به خدا از همین جا در روز قیامت برمی‌خیزیم و محشور می‌شویم. من این وعده را از جدّم رسول خدا (ص) شنیدم و در وعده او تردید و خلافی نیست.

همراهان اباعبدالله (ع) امام را می‌شناسند و می‌دانند این سخنان، با این تأکید و قاطعیت، تردیدناپذیرند و این سرزمین مشهد همه کسانی است که با حسین (ع) می‌مانند. مردان ایمان و حماسه، عارفان به حسین و راه او تزلزل و تذبذب نمی‌شناسند و از این وعده گاه عشق و حریت و وصال گامی فرایس نمی‌نهند.

نوشته‌اند که حضرت عیسی مسیح (ع) در طول عمر نبوت خود، دوازده تن یار مخصوص به نام «حواریون» تربیت کرد و از میان آن‌ها وصی و جانشین خود را برگزید. شبی که عیسی آن را پیشگویی کرده بود و آن شب، شب گرفتاری او بود، به دلیل ترس از دشمن هیچ‌یک از آن‌ها گرد او جمع نشدند و چون دشمن بر او دست یافت و او را گرفتار کرد، هر کدام به سویی رفتند و تنها، بزرگ آن‌ها که شمعون یا به تعبیر انجیل کنونی «پطرس» بود، دورادور به دنبال عیسی می‌آمد تا از او خبری بگیرد. طبق انجیل کنونی، آن شب حواریون

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸

تا سپیده‌دم از ترس جان خود سه‌بار عیسی را انکار کردند و حاضر نشدند خود را معرّفی کنند! «۱»

در این مقایسه‌ها، عظمت کربلا را بیش‌تر درمی‌یابیم و صفای اخلاص و پاکبازی اصحاب امام حسین (ع) را روشن‌تر درک می‌کنیم. امام عاشورا نزدیک غروب تاسوعا و پس از آن که از طرف دشمن مهلت داده شد (و یا پس از نماز مغرب)، در میان افراد بنی‌هاشم و یاران خویش قرار گرفته، این خطابه را ایراد کرد:

أُتِنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً وَ لَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرٍّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعاً خَيْراً «۲»

خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه، مقابل نعمت‌هایش سپاسگزارم. خدایا! تو را می‌ستایم که بر ما خاندان، با نبوت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین‌مان آشنا ساختی و به ما گوش [حق‌شنو] و چشم

[حقیقین] و قلب [روشن] عطا فرموده‌ای و از گروه مشرک و خدانشناس قرار ندادی. اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده‌ام و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق‌تر از اهل بیت خود سراغ ندارم، خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

امام در ادامه این سخنان، دیگر بار یاران را به رفتن و حتی به بیرون بردن

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹

دیگران از صحنه تشویق می‌کند. آیا این کار برای ساختن عاشورایی مهذب و بی‌نقص نیست؟ آیا حضور تردید و تشویش و دودلی حتی در یک نفر، غباری بر آینه زلال کربلا نخواهد بود؟ همین است که کربلا را ممتاز می‌کند و بر قلّه حادثه‌های تاریخ اسلام می‌نشانند.

اباعبدالله الحسین (ع) برای تعالی روح، صفای کامل باطن و خلوص و حضوری عاشقانه، یاران را دعوت می‌کند تا شب عاشورا را به عبادت و نماز و استغاثه و تلاوت قرآن بگذرانند و این گروه عاشق و پاکباز، شبی بی‌بدیل می‌سازند؛ شبی که بی‌شک «شب قدر تاریخ اسلام» است. در روایت آمده است:

وَأَلْهَمَ دَوِيَّ كَدَوِيَّ النَّحْلِ مَابَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ «۱»

زمنه‌ای همچون زمزمه کندوی عسل در فضای کربلا پیچیده بود و آنان پیوسته در حال قیام و قعود و رکوع و سجود بودند. آری، عسل‌سازان کربلا شهدی ساختند که تا ابدیت کام انسان‌ها را حلاوت و شیرینی می‌بخشد و شفابخش جان و روح آنانی است که الگویی برای عشق‌بازی و پاکبازی و زیستنی پاک و پویا می‌طلبند و مگر قرآن نفرموده است:

يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ «۲»

از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگ‌های گوناگون است، بیرون می‌آید.

همین الگوی منزّه و خالص، هشت سال دفاع مقدّس ما را الهام‌بخش و راهنما بود. فرماندهان در هنگام عملیات یا شب عملیات، خاموش کردن

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۰

چراغ و دعوت به رفتن را تداعی تصفیه و پالایش کربلا می‌ساختند و رزمندگان شب عملیات را به یاد شب عاشورا با تهجد و اشک و نماز به صبحی شکوهمند پیوند می‌زدند، با خواندن زیارت عاشورا جبهه را با کربلا یگانه می‌دیدند و مکتب اباعبدالله را چراغ راه و اسوه جهاد و دفاع خود قرار می‌دادند.

## ۲. تجلی‌گاه همه ابعاد و اضلاع مکتب ..... ص: ۳۰

کربلا جلوه‌گاه همه زیبایی‌ها، عظمت‌ها و ارزش‌های مکتب اسلام است.

مدرسه‌ای کامل که در آن، اخلاق، عرفان، فقه، سیاست، معرفت و ... در کامل‌ترین و عالی‌ترین شکل ظهور و بروز یافته است. چهره «تمام» و «کمال» قرآن در هیچ صحنه‌ای همچون کربلا عرضه نشده است. کدام بُعد قرآن و کدام زیبایی و دل‌آرایی قرآن در بهترین و درخشان‌ترین وجه، در کربلا نمود ندارد؟ نماز، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، اخوت، اطاعت از رهبری، اخلاص، تقوا، صبر، فتوت، ایمان، عرفان، خدامحوری و ... همه و همه، در هیچ حادثه‌ای فروغ و شکوه کربلا را ندارند. درست‌تر از سخن ذیل سخنی نیست:

اسلام معجزه بود که با تعلیمات روحانی‌اش انسان‌های آماده را متحوّل ساخت و افق فکر آن‌ها را روشن کرد و از محدوده مادیات فراتر برد و به معنویات پیوند زد و خلاصه به آن‌ها تربیت الهی داد؛ به گونه‌ای که مرگ در میدان مبارزه با ستمگران را سعادت می‌دیدند و از آن استقبال می‌نمودند.

امّا اگر اسلام معجزه بود، کربلای حسین (ع) و یارانش نیز که تعلیمات والای اسلام را آفتابی و شکوفا کردند، معجزه بود، منتها اسلام معجزه‌ای بود که از فرهنگ عاشورا، ص: ۳۱

آسمان به زمین آمد و به اصطلاح «قوس نزولی» بود، ولی کربلای حسین (ع) و یارانش معجزه‌ای بود که از زمین به آسمان رفت و به اصطلاح «قوس صعودی» بود و به زبان روز باید گفت: هر دو یک معجزه بودند، منتها آن یکی معجزه در نقشه بود که حیات انسانی را در پرتو جهاد در راه خدا و انسان، حق و عدالت، شرف و فضیلت ارائه داد و این یکی معجزه در اجرا بود که طی آن قهرمانان کربلا در راه پاسداری از مقدّسات مزبور و مبارزه با گروه‌های فاسد و مزدور تا پای جان رفتند و همه چیز را فدا کردند و خود نیز فدا گشتند. (۱)

کربلا- جلوه گاه انسان کامل است. اگر هدف آفرینش انسان و وظیفه انسان کامل این است که به تعبیر امام علی (ع) استعدادهای فطری را شکوفا سازد (۲)، کدام صحنه را می‌شناسیم که انسان در آن شکوفاتر، بالنده‌تر، رشدیافته‌تر و فراتر از کربلا باشد. شاید به همین دلیل است که اباعبدالله در ستایش یارانش فرمود: من بهتر و وفادارتر از آنان نمی‌شناسم.

در تاریخ مجاهدت‌های صدر اسلام تا به امروز، فتوّت و حمیت در هیچ چهره‌ای چون ابوالفضل (ع) جلوه ننموده است، اخلاق و روابط انسانی در هیچ حادثه‌ای چون روابط و الفت یاران عاشورا رُخ ننموده است، عبادتی به شکوهمندی شب عاشورا و جهادی به مجاهدت و پایداری و جانفشانی اصحاب حسین (ع) و نمازی چون نماز ظهر عاشورا تجلّی نکرده است.

پس کربلا- هیچ چیز «کم» ندارد؛ کلاس کاملی است برای انسان با همه درس‌ها و آموزه‌های بزرگ و شگفتا این کلاس در محدودترین زمین و در

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۲

کوتاه‌ترین زمان شکل گرفته است. در کربلا- به جست‌وجوی هر مصداقی از «دین» پردازیم، خواهیم یافت؛ آن هم در بهترین و زیباترین جلوه. کربلا- امتزاج مسائل به‌ظاهر متضاد یعنی راندن و خواندن، دعوت به همراهی و پس‌زدن سست‌عنصران، خشم و رحمت، اشک و لبخند، صلابت و انعطاف و حتّی شوخی و جدّی است! بی‌مناسبت نیست نکته‌ای از کربلا باز گفته شود تا جلوه‌های گوناگون «زندگی» را در کربلا خوب‌تر دریابیم.

صبح عاشورا نشاط و شادی در چهره یاران حسین (ع) موج می‌زد. ساعت وصال نزدیک بود و بیتابی و التهاب و شادمانی لحظه‌به‌لحظه افزون‌تر می‌شد.

حبیب بن مظاهر، سیمای نورانی و پیر کربلا، خندان و شاداب در جمع یاران قرار گرفت. یزید بن حصین تمیمی، یکی دیگر از صحابه بر وی خُرده گرفت که اکنون وقت خنده نیست. حبیب گفت:

مگر جز حالا زمانی مناسب‌تر برای خنده هست؟ به خدا سوگند میان ما و دوست یک شمشیر ایستاده است که با فرود آمدن شمشیر حورالعین را در آغوش خواهیم گرفت.

در این هنگام بُریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمن بن عبدربه انصاری بر آستان خیمه برای نظافت و شست‌وشو ایستاده بودند. بریر به شوخی و مزاح گفتن پرداخت. عبدالرحمن گفت:

اکنون زمان شوخی نیست.

بریر که معلّم قرآن و سیدالقرّاء بود، گفت:

همه می‌دانند که من چه در جوانی و چه پیری به شوخی و مزاح نپرداختم، اما می‌دانم لحظه‌هایی دیگر شمشیرها ما را دربر خواهند گرفت و من نیز پس از ساعتی، زیبارویان سیه‌چشم بهشتی را دربر خواهم گرفت! (۱)



فرهنگ عاشورا، ص: ۳۳

کربلا خواندنی‌ترین کتاب است؛ با جلوه‌ها و بطون گوناگون. درست همچون قرآن که با هربار خواندن چشم‌اندازی نو فراچشم ما می‌گشاید، با هربار خواندن کربلا، نکته‌ها و درس‌ها و اشارات تازه‌ای می‌یابیم.

هشت سال دفاع مقدس شبیه‌ترین صحنه‌ها به عاشورا را در خویش آفرید، زیرا رزمندگان با الهام از همین جلوه‌ها کوشیدند تا اخلاق، عبادت، الفت، غیرت و جوانمردی، پاکی و پاکبازی و ... را از کربلا- بیاموزند و خود را به افق عاشورا نزدیک کنند. به همین دلیل، رحمت و خشم، صلابت و انعطاف، لبخند و اشک و حتی جدی‌ها و شوخی‌های جبهه‌های دفاع مقدس همرنگ کربلا بود و رزمندگان چون اصحاب حسین بن علی (ع)، تصویری تمام از اسلام را فراچشم نسل ما قرار دادند.

### ۳. حجت کامل .... ص: ۳۳

انسان نیازمند حجت، برهان و بهانه‌شکنی است. توجیه‌گری، بهانه‌آوری و یافتن گریزگاه از حق کوشش همواره انسان است؛ آن‌گاه که در اسارت نفس و کشش‌ها و کشمکش‌های پست و فرومایه دنیوی فرو می‌غلطد. همه پیامبران آمده‌اند تا فرصت «بهانه» را از انسان بگیرند تا هیچ کس نگوید: نمی‌دانستم.

کسی نگوید: چراغی نداشتم. خداوند در هدف بعثت انبیا می‌فرماید:

لَيْتَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ «۱»

تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد.

کربلا حجت بالغه است: برای همه آنانی که نتوانستن یا نمی‌شود را فریاد

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۴

می‌زنند، اتمام حجت است. کربلا- از نظر گاه ستمی «حجت» است و تقریباً هر کس در کربلا- می‌تواند الگوی ستمی خود را بیابد؛ نوجوانان، قاسم، عبدالله بن الحسن و عمرو بن جناده را؛ جوانان و میانسالان، علی اکبر، عباس، عبدالله و جعفر را؛ پیران، حبیب، عابس و مسلم بن عوسجه را؛ زنان، زینب (س)، رباب و ام‌وهب را، و حتی کودکان، اصغر و سکینه را. کربلا از این جهت نیز در جنگ‌های تاریخ اسلام یک استثنا است.

همه رنگ‌ها نیز در کربلا یافت می‌شوند؛ سیاه مانند جون، غلام ابوذر و سفید مانند اسلم ترکی. همه گروه‌های اجتماعی نیز گویی در کربلا نماینده دارند؛ معلّمان، بازاریان، تازه‌ایمان آورندگان، غلامان، و ....

کربلا هر کس را که بخواهد با تکیه بر بهانه‌ها صحنه حق را رها کند، خلع سلاح می‌کند؛ حتی کودک با گریه خویشتن می‌تواند نقش آفرین باشد.

همه حالات انسانی نیز در کربلا چهره و جلوه نموده است؛ حضور خانوادگی و دسته‌جمعی، نو عروسان، بیماران و گرفتاران. برای مثال، عبدالله بن عمیر کلبی و جناده بن حارث انصاری با خانواده در جبهه حضور یافته‌اند، یا فرزند یکی از صحابه را به اسارت گرفته‌اند و اباعبدالله هر چند وی را برای رفتن و آزاد کردن فرزند تشویق می‌کند و حتی هزینه لازم را برای رهایی فرزند می‌پردازد، امام را رها نمی‌کند. غم، شادی، آرامش، اضطراب، تشنگی، گرسنگی، غربت، قساوت و شقاوت، محبت و مهربانی و همه جلوه‌ها و حالات، از فروترین تا فراترین، در کربلا دیده می‌شود.

کربلا سرزمین بی‌بهانگی است؛ تشنگی، بهانه نجنگیدن و تنهایی، دلیل گریز، تسلیم و ذلت‌پذیری نیست. اگر بدانی زن و فرزند نیز از قساوت و بی‌رحمی دشمن مصون نمی‌مانند و اسارت و رنج در انتظار نشسته است،

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۵



نمی‌توان صحنه را رها کرد و مسؤولیت را نادیده گرفت. کربلا نشان داد که داغدیدگی و اسارت نیز سلب مسؤولیت نمی‌کند. در زنجیر هم باید خروشید. در تنهایی باید فریاد زد و در همه‌گاه و همه‌حال نباید «راه» را رها کرد و نیمه‌تمام گذاشت. امتداد خون، پیام است و اکمال شهادت، پیام‌گزاری، روشنگری، رسواسازی ستمگر و نشان‌دادن چهره مظلوم حقیقت است.

در هشت سال دفاع مقدّس و پس از آن، این جلوه حجت‌نمایی عاشورایی، در جبهه، پشت جبهه و در اسارت کاملاً پیدا است. خانواده‌های عاشوراشناس حتی پس از شهادت فرزندان، فرزند دیگر را به جبهه می‌فرستند؛ درست همچون ابوالفضل العباس که سه برادرش، عبدالله، جعفر و عثمان را یکی بعد از دیگری به میدان فرستاد.

خانواده‌ها کودکان شیرخوار خود را که در حملات موشک و توپ و بمباران به شهادت می‌رسند، اصغر می‌بینند، آوارگی را به جان می‌خرند، پیر و جوان به جبهه می‌آیند، حتی زنان گاه در صحنه نبرد حضور دارند و به شهادت می‌رسند و اسیران دربند (آزادگان عزیز) پیام می‌دهند، رسوا می‌کنند و صبورانه شکنجه و درد و غربت را تحمّل می‌کنند.

شاید این فقره از زیارت اربعین رساترین وصف از کربلا و شهادت اباعبدالله (ع) و یارانش باشد:

وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ

و [حسین (ع)] جانش را فدای تو کرد تا بندگان را از جهالت و نادانی و سردرگمی و گمراهی‌های بخشد.

کربلا- پایان‌بخش سردرگمی و بلاتکلیفی است. تکلیف همه پس از کربلا معلوم است. هر کس در هر کجا، در هر موقعیت و در هر شرایطی باشد، از

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۶

کربلا ناگزیر است. اگر بپذیریم که کربلا هر روز در ما اتفاق می‌افتد (کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا) و هر روز حسین خوبی‌ها و پاکی‌ها به کربلای قلب ما می‌آید و یزید گناه و زشتی در مقابلش صف‌آرایی می‌کند، باید از خودمان پرسیم: چند بار، رها از بهانه و توجیه، این حسین را لیبک گفته‌ایم؟

#### ۴. وحدت در جهت، اندیشه و عمل ..... ص: ۳۶

هنر انسان‌های بزرگ آن است که در قلمرو ذهن و عمل، توحید و یکپارچگی دارند و از بدایت تا نهایت، دوگانگی و چندگانگی و تزلزل تهدیدشان نمی‌کند.

حوادث بزرگ آزمونگاه انسان‌ها است. «۱» تغییر موقعیت‌ها و بروز خطرها، گاه زانوها را سست می‌کند، در مواضع تزلزل می‌آفریند و در حرکت کندی یا توقف ایجاد می‌کند، اما اراده‌های سترگ و بزرگ از آغاز تا فرجام پای بر آرمان می‌فشارند و هیچ حادثه‌ای در اراده و راهشان خلل و سستی نمی‌آفریند.

امام عاشورا پیش از حرکت به سمت عراق و کربلا، با خواهش و پیشنهاد و بازدارندگی‌هایی فراوان مواجه است؛ محمد حنفیه برادرش، عبدالله مطیع بزرگ قریش، ام‌سلمه همسر پیامبر، ابن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر، عمر بن عبدالرحمن، و ... هریک به گونه‌ای می‌کوشند امام را از سفر بازدارند و با پیشنهادهایی چند، در اندیشه یافتن چاره‌ای برای انصراف اباعبدالله (ع) از سفر هستند.

امام عاشورا از آغاز تا پایان این راه همواره جهت را نشان می‌دهد و قیام

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۷

برای خدا و شهادت برای مکتب و رضای او را مطرح می‌کند. امام در تمام صحنه‌ها و رویدادهای این مسیر حادثه‌خیز و دشوار، بر همان نظر و اندیشه و راه تأکید می‌ورزد و آن‌گاه که در غربت غروب در گودال قتلگاه افتاده است و تیغ‌ها و تیرها و نیزه‌های

حریص آخرین رمق‌ها را از او می‌ربایند نیز همان آرمان و شعار را زمزمه می‌کند.

امام وقتی از مدینه آهنگ مکه می‌کند تا نهضت بزرگ خود را آغاز کند، وصیت‌نامه خود را که گویای هدف و جهت اوست، خطاب به محمد حنفیه چنین می‌نویسد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْتَرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَأَنَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى (ص) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدَى وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَهَذَا وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَالِيهِ أُنِيبُ «۱»

به نام خدای بخشنده مهربان، این وصیتی است از حسین بن علی بن ابی‌طالب به برادرش محمد مشهور به ابن حنفیه: حسین گواهی می‌دهد که جز خدای یگانه، خدایی نیست، او را شریکی نیست و به‌درستی که محمد (ص)

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۸

بنده و رسول اوست که از جانب حق و به‌حق آمده است. به‌درستی که بهشت و جهنم حق است و بی‌تردید، و قیامت که در آن هیچ شکی نیست، خواهد آمد و خداوند خفتگان را از گور برمی‌انگیزد.

من برای سرکشی و تباهی و فساد و ستمگری قیام نمی‌کنم. قیام و خروج من برای اصلاح امت جدّم است. من تصمیم دارم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش و سیره جدّم (ص) و پدرم علی (ع) عمل نمایم. اگر حق را از من پذیرا شدند که خداوند سزاوار است به حق و اگر نپذیرفتند، شکیبایی و صبوری خواهم کرد تا خدا میان من و آنها حکم فرماید که او بهترین حکم‌کنندگان است. این است وصیت من به تو ای برادر. از خدا توفیق می‌طلبم، به او توکل می‌کنم و به سوی او برمی‌گردم.

تمام این وصیت سرانگشت اشارتی است به سوی «او» و تکلیف و وظیفه‌ای که امام نسبت به پروردگارش احساس می‌کند. این نکته بنیادین که باید به «او» بخوانیم نه به «خویش» و در همه «حال‌ها» و «قال‌ها» و «آمال» او را فراچشم و حرکت خویش داشته باشیم، محور حرکت و وصیت اباعبدالله است؛ در حرکت‌های ظالمانه، خوشگذرانانه، دنیاطلبانه و خودخواهانه نشانی از این فرهنگ نیست.

امام عاشورا در آغاز حرکت خود این گونه سخن می‌گوید و در شب عاشورا نیز با خدای خویش زمزمه می‌کند:

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، أَللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالثَّبُوءِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً وَكَمْ تَجْعَلُنَا مِنَ الْمَشْرِكِينَ «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۳۹

خداوند را به بهترین ثنا در آسانی‌ها و سختی‌ها ستایش می‌کنم پروردگارا! تو را سپاس که ما را به پیامبری نواختی و قرآن آموختی و آشنای دین ساختی و گوش‌های شنوا و دل‌های آگاهمان بخشیدی و از مشرکان قرارمان ندادی.

در گودال قتلگاه در زیر بارانی از سنگ و تیر و نیزه و شمشیر نیز با آهنگی که آرامش و اطمینان در آن تموج دارد، زمزمه می‌کند:

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ «۱»

خدایا! این همه برای تو و پاسداری از حریم دین فرستاده تو است.

این فرهنگ خونی است که در رگ‌های کربلا جاری است. همه عاشق و شیفته محبوبند، زبان و جان آن‌ها جز به یاد محبوب مترنم نیست. از آغاز تا پایان این سفر بی‌ظنیر، در صحنه‌ها، حادثه‌ها و گفت‌وگوها، بر یک هدف پا می‌فشارند؛ تنها از «خدا» سخن می‌گویند و جز رضای او نمی‌طلبند.

یکی از نمونه‌های زیبا و شورانگیز در این زمینه گفت‌وگویی است میان امام عاشورا و فرزند رشید و برومندش علی اکبر (ع). کاروان پس از پشت سر نهادن چندین منزل، به منزل «بنی مقاتل» رسیده است. کاروان پس از درنگی کوتاه، اواخر شب از این منزل حرکت کرد. در میان راه خوابی سبک امام را فرا گرفت؛ در حالی که سوار بود، ناگهان دیدگان را گشود و فرمود: **أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** و چندبار آیه استرجاع را تکرار کرد. علی اکبر (ع) با شنیدن زمزمه استرجاع پرسید: پدرجان چرا استرجاع می‌گویی و زبان به حمد گشوده‌ای. امام فرمود: فرزندم، اندکی به خواب رفتم، در عالم خواب سواری را دیدم که عنان اسب فروکشید و گفت: **أَلْقَوْمٌ يَسِيرُونَ وَالْمَنَابِتُ تَسِيرُ إِلَيْهِمْ**؛ این قوم فرهنگ عاشورا، ص: ۴۰

در حرکتند و مرگ هم به دنبال آنان روان است. دانستم که موسم مرگ ما فرا رسیده است.

جوان عارف و عاشق امام که سیما و سیرت و سخنش یادآور پیامبر (ص) بود، با آرامش و شهامت و ادب تمام گفت: **يَا أَبَتِ، لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟**؛ پدرجان خداوند پیشامد بد برایت نیاورد آیا ما برحق و با حق نیستیم؟ پدر- با لبخندی که در آن محبت و صمیمیت موج می‌زد- فرمود: **بَلَى وَالَّذِي يَزْجَعُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ؛** چرا، به خداوندی که بازگشت بندگان به سوی اوست ما برحق هستیم.

علی اکبر گفت: **يَا أَبَتِ إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ تَمُوتَ مُحَقِّقًا؛** پدرجان وقتی برحق هستیم، دیگر از مرگ در راه او باکی نیست. امام پس از این پاسخ آن‌چنان شاداب و خندان شد که خطاب به فرزندش فرمود: **جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرًا مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ؛** «۱» خدایت پاداش نیک عطا کند؛ نیکوترین پاداشی که فرزند از پدرش دریافت می‌کند.

این نمونه و ده‌ها نمونه دیگر در کربلا گواه جهت‌گیری روشن، وحدت تفکر و عمل و ثبات در ایمان و اندیشه و عمل اباعبدالله و اصحاب او است.

در عصر ما که جلوه‌ای از کربلا-انقلاب مقدس اسلامی را آفرید، این ویژگی یعنی ثبات در آرمان و وحدت در جهت‌گیری و عمل، زمینه‌ساز فوز و فلاح و پیروزی شد. در صحنه‌های نبرد، اشارت همه دل‌ها و زبان‌ها و دست‌ها به اراده و خواست الهی بود. پیروزی‌ها را از خدا می‌دیدیم و همه‌جا سرانگشت لطف و محبت او را می‌جستیم. وقتی خرمشهر آزاد شد، حضرت امام آن را از خدا دانست و در تمام مراحل، «تکلیف» و انجام وظیفه الهی را فرهنگ عاشورا، ص: ۴۱

گوشزد کرد و شرف و افتخار را از همین دانست که در راه هدف و عقیده الهی جانفشانی و فداکاری می‌شود:

اینان پیروان سید شهیدانند که در راه اسلام و قرآن کریم از طفل شش‌ماهه تا پیرمرد هشتادساله را قربان کرد و اسلام عزیز را با خون پاک خود آبیاری و زنده نمود.

ارتش و سپاه و بسیج و سایر قوای مسلح نظامی و انتظامی و مردمی ما پیرو اولیایی هستند که همه‌چیز خود را در راه هدف و عقیده فدا نموده و برای اسلام و پیروان معظم آن شرف و افتخار آفریدند. «۱» امام خمینی (ره) در وصف روز عاشورا و اصحاب اباعبدالله می‌فرماید:

هرچه روز عاشورا سیدالشهدا سلام‌الله علیه به شهادت نزدیک‌تر می‌شد، برافروخته‌تر می‌شد و جوانان او مسابقه می‌کردند برای این که شهید بشوند؛ همه هم می‌دانستند که بعد از چند ساعت دیگر شهیدند. مسابقه کردند آن‌ها، برای این که آن‌ها می‌فهمیدند کجا می‌روند. آن‌ها می‌فهمیدند برای چه آمدند، آگاه بودند که ما آمدیم ادای وظیفه‌های خدایی را بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ بکنیم. «۲» آیا همین ویژگی را در لحظه‌های عملیات، شب عملیات و آن‌گاه که صحنه‌های خطیر و دشوار در جبهه‌ها پیش می‌آمد، شاهد و ناظر نبودیم؟

هشت سال دفاع مقدس لبریز از صحنه‌ها و لحظه‌هایی چنین است.

## ۵. تداوم و استمرار و تکامل ..... ص: ۴۱

بسیاری از حرکت‌ها و انقلاب‌ها و حادثه‌ها ناتمام و نیمه‌تمام باقی می‌مانند. امتیاز کربلا آن است که امام تمام زمینه‌ها را برای تداوم و استمرار راه تدارک فرهنگ عاشورا، ص: ۴۲

دیده است. رسالت و مسئولیت در کربلا تمام نمی‌شود که آنان که مانده‌اند سهم و نقشی عظیم‌تر از اصحاب پاکباز به عهده دارند؛ مسئولیت شکست صولت دروغین دشمن، رسواگری و روشنگری، تلخ کردن پیروزی کاذب در کام دشمن، ترسیم مظلومیت حق و پیروزی نهایی ایمان و خون.

اگر شهید قاضی طباطبایی نهضت کربلا را غَالِيَّةٌ فِي صُورَةِ الْمَغْلُوبِيَّةِ «۱» (پیروزی در هیئت شکست) نامیده است، به دلیل همین تداوم و استمرار است و گرنه بدون زینب و پیام‌رسانی او، کربلا در کربلا می‌ماند و به قول یکی از شاعران انقلاب:

سَرِّ نِي دَر نِينُوا مِي مَانَد اِگَر زِينَب نَبُود كَرَبَلَا دَر كَرَبَلَا مِي مَانَد اِگَر زِينَب نَبُود  
چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ پشت ابری از ریا می‌ماند اگر زینب نبود  
چشمه فریاد مظلومیت لب‌تشنگان در کویر تفته جا می‌ماند اگر زینب نبود «۲»

وقتی غروب عاشورا آخرین سر از حلقومی تشنه بریده شد و خیمه‌ها در کام شعله فرورفت و غارتگران از گوشواره و وسائل و اسباب دخترکان و کودکان بی‌پناه نیز پروا نکردند، به نظر می‌رسید همه‌چیز تمام شده است و عمر سعد و سپاهش پیروز این میدان و عرصه‌اند.

هیچ کس نبود، میدان بود و غبار و گریه زنان و کودکان. عمر سعد از کربلا به کوفه حرکت کرد و این فاصله دوازده فرسنگی را با شتاب پیمود تا بشارت پیروزی را به عیدالله زیاد برساند و در کوفه جشن پیروزی برپا کند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۴۳

سرها را بر ترک اسب‌ها بسته بودند. یکی از سواران که سر امام حسین (ع) را همراه آورده بود، در کاخ عیدالله بن زیاد مغرورانه سرود:

اَمَلًا رِكَابِي فِضَّةً أَوْ ذَهَبًا اِنِّي قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمَحَجَّبَا  
وَ خَيْرُهُمْ مَن يَذْكُرُونَ النَّسْبَا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ اُمًّا وَ اَبَا «۱»

بر رکاب من نقره یا طلا بریزید که بزرگی نامدار را کشته‌ام؛ کسی را کشتم که پدر و مادر او بهترین پدر و مادر، و نسب و نژاد او برترین است.

کوفه را آراسته بودند. هیچ کس تصور نمی‌کرد زنان و کودکانی اسیر که از ساحل قتلگاه گذشته و گلبرگ تن شهیدان را دیده و تشنگی و گرسنگی چشیده و تازیانه و زخم خورده، توان فریاد زدن داشته باشند، اما فریاد امام تبار و بیدار، امام سجاد (ع)، و سخنان زینب و ام‌کلثوم فضا را دگرگون کرد.

وقتی ام‌کلثوم، دختر امیرالمؤمنین علی (ع) فریاد زد:

يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ اَمَّا تَسْتَحُونَ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ اَنْ تَنْظُرُوْا اِلَى حَرَمِ النَّبِيِّ؟ «۲»

ای مردم کوفه از خدا و پیامبر شرمتان نیست که به خاندان پیامبر این گونه نگاه می‌کنید؟

و آن‌گاه که مردم گریستند، امام سجاد (ع) فرمود:

اَلَا اِنَّ هٰؤُلَاءِ يَبْكُوْنَ وَ يَتَوَجَّعُوْنَ مِنْ اَجْلِنا فَمَنْ قَتَلْنَا اَذَنْ؟

این مردم برای ما اشک می‌ریزند و ناله می‌کنند، پس خانواده ما را چه کسانی کشته‌اند؟  
و آن‌گاه که خطبه شکوهمند حضرت زینب (س) طنین انداخت، همه چیز  
فرهنگ عاشورا، ص: ۴۴

دگرگون شد. چه کسی باور می‌کرد زنی که در یک روز داغ، دو فرزند و پنج برادر شهید داده، کودکانی یتیم و تازیانه‌خورده و تنی بیمار را پرستاری کرده، اکنون حنجره‌ای برای فریاد و توانی برای گفتن داشته باشد؟ امّا ناگهان صاعقه فریادی آرامش‌مرداب‌گونه کوفه را فروریخت:

مردم کوفه! مردم مکار فریبکار! مردم خوار و بی‌مقدار! بگریید که همیشه دیده‌هاتان گریان و سینه‌هاتان بریان باد! زنی رشته‌باف را مانید که آنچه را استوار بافته است، از هم جدا سازد. پیمان‌های شما دروغ است و چراغ ایمانتان بی‌فروغ .... بگریید که سزاوار گریستنید نه در خور شادمان‌زیستن.

داغ‌ننگی بر خود نهادید که روزگاران برآید و آن ننگ نزداید! ... «۱»

انقلاب کربلا- در قامت زینب (س) جوانه می‌زند، می‌شکفتد، می‌بالد و به ثمر می‌نشیند و شگفتا که «زینب (س)» یعنی درخت خوش‌منظر، خوشبو و بالنده! «۲»

در دربار عیدالله زیاد، در کوچه‌های شام و سرانجام در دربار تندیس ستم و غرور، یزید، زینب (س) بی‌هیچ پروا و هراس، همه آرزوها، باورهای کاذب و انبوه تبلیغات و تفرعن اموی را درهم شکست.

زینب (س) نشان داد که «خون»، بی «پیام» و «شهادت»، بی «رسالت» به فرجام خود نمی‌رسد. برادر، خواهر می‌خواهد و راهی که با «سر» آغاز می‌شود، با «پا» امتداد و استمرار می‌یابد. او با نشانیدن تصویری شکوهمند و زیبا از حادثه کربلا، به نگاه انسان سمت داد و به «باوری دیگرگونه» از «مرگ» دعوت کرد. وقتی در مقابل تمسخر و تحقیر ابن زیاد که گفت: سپاس  
فرهنگ عاشورا، ص: ۴۵

خداوندی را که رسوایتان کرد و ماجرا و فتنه‌انگیزی شما را درهم شکست، زینب (س) بی‌هیچ درنگی فرمود:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمَحَمَّدٍ (ص) وَ طَهَّرَنَا بِكَتَابِهِ تَطْهِيراً أَمَّا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يُكْذِبُ الْفَاجِرُ

سپاس سزاوار خداوندی است که ما را به وجود پیامبر گرامی داشت و با کتاب آسمانی‌اش پاک و پیراسته‌مان گردانید. همانا تباهاکار رسوا و فاسد تکذیب می‌شود.

ابن زیاد در تنگنا افتاد و برای یافتن گریزگاهی گفت: کار خدا را با خانواده‌ات چگونه یافتی؟ زینب (س) شکننده‌ترین ضربه را بر او فرود آورد و فرمود:

مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً، هُوَ آءِ الْقَوْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقِتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ يَا ابْنَ زِيَادٍ، فَتَحَاجُّونَ وَ تَخَاصُّمُونَ. فَانظُرْ لِمَنِ الْفُلُجُ يَوْمَئِذٍ! هَبْلَتَكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ!

من در کربلا جز زیبایی ندیدم. خداوند شهادت را برای آنان مقدر کرده بود؛ به سوی مشهد خود شتافتند. به‌زودی خداوند تو و آنان را در یک‌جا جمع خواهد آورد و در پیشگاه الهی حجت خود را اقامه خواهید کرد. در آن روز خواهی دید پیروزی و سربلندی و رستگاری از آن کیست؟ مادر به عزا و سوگت بنشیند پسر مرجانه!

صدای شکستن استخوان بیداد در دارالاماره پیچید و هر پاسخی بر لبان خونخوار کوفه خشکید. ابن زیاد قصد حمله به زینب را داشت که عمرو بن حُرَیث او را آرام کرد و باز داشت. «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۴۶

همین فریاد در سراسر ای کاخ یزید نیز پیچید و یزید را که تمام شرایط را برای قدرت‌نمایی و برگزاری جشن پیروزی فراهم آورده

بود، درهم شکست. در آن خطبه بلند- که با حمد الهی آغاز می‌شود و با این جمله کوبنده و استخوان‌سوز ادامه می‌یابد که اَمِنْ الْعَدْلِ يَا اِبْنَ الطُّلَقَاءِ «۱»

- حضرت زینب (س) آخرین امیدهای یزید را میراند و همه پرده‌ها را برای تماشای حقیقت کنار زد و این همه در حالی بود که سر مبارک برادر را در طشت، پیش رو داشت و صدای چوبدستی یزید که بر لب‌ها و دندان‌های حسین (ع) می‌نشست، در گوشش می‌پیچید.

تداوم انقلاب در خطبه‌های زینب (س) و سخنرانی امام سجاد (ع)، گویای این حقیقت است که راه نباید ناتمام بماند؛ به هر قیمتی و با هر شرایطی.

این فرهنگ در انقلاب مقدس اسلامی به‌ویژه سال‌های دفاع مقدس ظهور و حضور داشت. شهیدان در وصیت‌نامه‌ها، مادران، خواهران و همسران خود را به وظیفه و نقش زینبی دعوت می‌کردند.

انقلاب کربلا زندگی، زاینده‌گی و فزاینده‌گی خویش و در یک کلمه «کوثر» بودن خویش را مدیون کاروان سرفراز اسیران بود و انقلاب اسلامی نیز حیات خویش را مرهون همین شکیبایی، پیام‌رسانی و ایستادگی مادران، همسران، خواهران و فرزندان شهدا است.

هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنیم که آزادگان سرفراز دفاع مقدس، در بند و زنجیر دشمن- که خطر در هر نفس در کنارشان نشسته بود- با خبرنگاران چگونه سخن گفتند و در نامه‌های خویش با چه ظرافت و زیرکی نقش پیام‌رسانی خود را ایفا کردند. این‌ها نشان آن است که انقلاب و دفاع مقدس تا

فرهنگ عاشورا، ص: ۴۷

چه اندازه هم‌رنگ و هم‌خوان و همراه با فرهنگ عاشورا است.

## ۶. حیات‌بخشی و زاینده‌گی .... ص: ۴۷

اسلام با کربلا حیات دوباره یافت. هیچ حرکتی در تاریخ اسلام به اندازه کربلا پستوانه حیات و سلامت دین و زاینده غبارها و تیرگی‌ها از چهره اسلام نبوده است.

برای بازشناخت تأثیر انقلاب عاشورا، نیازمند بررسی و مرور وضعیتی هستیم که در نیم‌قرن پس از رحلت پیامبر بر جامعه سایه گسترد؛ به‌ویژه شرایطی که در سال‌های قبل از قیام کربلا در گستره سرزمین‌های اسلامی دیده می‌شود. برخی از ویژگی‌های این دوره عبارتند از:

یک- بازگشت به فرهنگ نژادی و قومی: معیارهای اسلامی فرو ریخت و به جای ملاک تقوا و صلاحیت، دیگر بار قوم و نژاد و قبیله محور شد و موالی (غیر عرب‌ها) تحقیر می‌شدند. اشرافیت و سالخوردگی ملاک برتری شد و معاویه در پاسخ امام حسن (ع) که او را به بیعت با خویش فراخوانده بود، گفت: من از تو سن و سال بیش‌تر دارم و کارها را بهتر اداره می‌کنم. «۱» مباحثات و ستایش قبیله به شیوه جاهلی روتق یافت و مناسبات اجتماعی بر همین اساس بنیان نهاده شد. پست‌ترین شغل‌های اجتماع را به موالی سپردند. وقتی تعداد موالی زیاد شد، معاویه تصمیم گرفت بخشی از آن‌ها را بدون هیچ گناهی بکشد. آن‌ها موالی را مثل الاغ و سگ جزو مبطلات نماز می‌شمردند، با آن‌ها در یک ردیف راه نمی‌رفتند، اجازه جلو افتادن در قافله را به آن‌ها نمی‌دادند، حتی اختیار شوهر دادن دختران موالی دست پدرانشان نبود، بلکه این اربابان موالی بودند که اجازه شوهر کردن آن‌ها را می‌دادند، و اگر زنی را با اجازه پدر

فرهنگ عاشورا، ص: ۴۸

یا برادرش شوهر می‌دادند، آن عقد باطل بود و آن وصلت و همبستری زنا به حساب می‌آمد. «۱»

دو- زرپرستی و ثروت‌اندوزی: جریانی که از عصر عثمان آغاز شد، زمینه‌ساز انباشتن ثروت‌ها و در کنار آن شکاف‌های عمیق اجتماعی و فقر و تنگدستی جامعه شد. واماندگان و مطرودان گذشته به ثروت و قدرت رسیدند و صحابه و مسلمانانی که بر ایمان خویش پای فشردند، طرد و تبعید و شکنجه و شهید شدند. سپاه و لباس و کاخ و سلطنت به روش پادشاهان ایران شکل گرفت و سادگی و زهد دیروزین فراموش شد. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه می‌گوید:

معاویه حریر می‌پوشید و از ظروف طلا و نقره می‌آشامید؛ به گونه‌ای که ابودرداء به او اعتراض کرد و گفت: من از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود:

کسی که از ظرف طلا و نقره بیاشامد، آتش دوزخ فرو می‌برد. معاویه گفت:

اشکالی در این کار نمی‌بینم. ابودرداء گفت: بسیار عجیب است! از رسول خدا (ص) به او خبر می‌دهم و او رأی خود را اظهار می‌کند. هرگز با تو در یک سرزمین ساکن نخواهم شد. «۲»

وی در جای دیگر می‌گوید:

عثمان به کسانی که به عملکرد او در بیت‌المال اعتراض داشتند، گفت: فَإِنَّ الْأَمْرَ إِلَيَّ أَحْكُمُ فِي هَذَا الْمَالِ بِمَا أَرَاهُ صَاحِحًا لِلَّامَةِ وَإِلَّا فَلِمَاذَا كُنْتُ خَلِيفَةً؟ حکومت دست من است و آنچه را درباره بیت‌المال صلاح امت بدانم، رفتار می‌کنم و گرنه، برای چه خلیفه هستم.

فرهنگ عاشورا، ص: ۴۹

اینک به نمونه‌هایی از صلاح‌حید او در باره بیت‌المال توجه کنید:

- عموی خود، حکم بن العاص را- که رسول خدا (ص) او را تبعید کرده بود و ابو بکر و عمر حاضر به بازگرداندن او نشدند- به مدینه بازگرداند و صد هزار درهم به او بخشید؛

- پیامبر اکرم محلی به نام مهزور را وقف مسلمانان کرده بود. عثمان آن را تیول حارث بن حکم، برادر مروان قرار داد؛

- فدک را تیول مروان قرار داد؛ مزرعه‌ای که فاطمه (س) پس از وفات پدر به عنوان ارث یا نحلّه طلب کرده بود و از او بازداشته بودند؛

- بهره‌برداری از چراگاه‌های اطراف مدینه را برای همه مسلمانان جز بنی‌امیه ممنوع ساخت؛

- آنچه از فتح آفریقا- از طرابلس غرب تا طنجه- به دست آمده بود، به عبدالله بن ابی‌سرح بخشید و به کسی سهمی نداد؛

- از بیت‌المال روزی صد هزار درهم به مروان و دویست هزار درهم به ابوسفیان بخشید؛ زید بن ارقم، مسؤول بیت‌المال، کلیدهای بیت‌المال را در برابر عثمان گذاشت و گریست. عثمان گفت: به دلیل صله رحم من گریه می‌کنی؟ زید گفت: برای این گریه می‌کنم که گمان می‌کنم این اموال را عوض آنچه در زمان رسول خدا (ص) در راه خدا انفاق کرده‌ای، بازپس می‌گیری. به خدا سوگند، صد درهم نیز برای مروان زیاد بود. عثمان گفت: پسر ارقم! کلید را بگذار، جز تو را برای این مسؤولیت می‌یابم.

- ابوموسی اشعری اموال زیادی از عراق آورد. عثمان همه را میان بنی‌امیه تقسیم کرد؛

فرهنگ عاشورا، ص: ۵۰

- دخترش عایشه را به برادر مروان، حارث بن حکم تزویج کرد و صد هزار درهم نیز از بیت‌المال به او بخشید. «۱»

این شیوه زران‌دوزی و انباشتن ثروت و بر باد دادن بیت‌المال در عصر حاکمیت معاویه به اوج خود می‌رسد؛ چه سرها که با زر خرید و چه اعتراض‌ها که در گلو خفه می‌شود و کم‌کم نظامی شکل می‌گیرد که هیچ نشانی از عدالت و قسط اسلامی در آن نیست.



تطمیع و تباهی اقتصادی آن‌چنان دامن گسترده است که عمر سعد به امید حکومت ری و گرگان به کربلا می‌آید و برای دستیابی به این آرزو، خود را برای بزرگ‌ترین جنایات آماده می‌کند و سی هزار سپاه او نیز جز به غارت و دزدی و دریافت صله به بهای کشتن و آتش زدن به چیزی نمی‌اندیشند.

سه- تباهی اخلاقی و روحی: از فضیلت‌ها، عظمت‌ها و ارزش‌های اخلاقی کم‌تر نشانی نمانده است؛ دروغ، فریب و اهانت به درخشان‌ترین چهره‌های عصر پیامبر آغاز شد. ابوذر به ربنده تبعید شد و عبدالله بن مسعود- به دلیل اعتراض به رشوه‌گیری و فساد مالی ولید بن عقبه- از پست خزانه‌داری کوفه برکنار و مورد اهانت واقع شد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

هنگامی که معاویه به قدرت رسید، پیروان و شیعیان علی را در هر کوی و برزن تعقیب کرد و رنج و شکنجه جسمی و روحی داد. به همه فرمانداران و خطبا فرمان داد علی و اهل بیتش را در همه گاه و همه جا لعن کنند. آن‌ها نیز چنین کردند. عده‌ای از رجال نزد معاویه آمدند و معترضان گفتند: تو به خواسته خویش (حکومت) رسیدی، دیگر از لعن علی دست بردار. معاویه فرهنگ عاشورا، ص: ۵۱

گفت: به خدا قسم دست بر نمی‌دارم تا کودکان با لعن او بزرگ و بزرگان با لعن او پیر گردند و از فضایل او سخنی نگویند. «۱»  
فساد اخلاقی معاویه پنهان بود، اما یزید آشکارا به فساد و تباهی می‌پرداخت؛ شرابخواری، زنی‌بارگی، سگ‌بازی، میمون‌بازی، انکار بنیادهای دینی، تمسخر ارزش‌ها و به تعبیر امام حسین (ع)، قتل نفس محترمه بخشی از شخصیت یزید است.  
دوران حکومت بنی‌امیه در بهترین تعبیر از امیرالمؤمنین علی (ع)، «فتنه» بود؛ فتنه‌ای سیاه، گمراه‌کننده و ریشه‌دار:  
الَا اِنَّ اَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فَتْنَةُ بَنِي اَمِيَةٍ فَاِنَّهَا فَتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلَمَةٌ عَمَّتْ خُطَّتْهَا وَ حُضَّتْ بَلِيَّتُهَا «۲»  
بزرگ‌ترین فتنه‌ای که برای شما می‌بینم، فتنه بنی‌امیه است. این فتنه فتنه‌ای است کور و گمراه‌کننده که آزارش فراگیر و ریشه‌دار است.

و حسین بن علی (ع) در این تاریک‌زار قیام می‌کند تا با خون خویش سیاهی‌ها را بزدايد و راهی به روشنی بگشاید و از این امواج فتنه به ساحل فلاح برساند، زیرا اِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ.  
چهار- تحریف اسلام؛ مسخ حقایق: در عصر بنی‌امیه، معروف، منکر و منکر، معروف شده بود. حقایق واژگونه گشته و روشنی‌ها در غبار تحریف فرو رفته بود. معاویه ناشر و مروج اسلام و امیرالمؤمنین علی (ع) بی‌نماز و با مسجد بیگانه است! کوته‌فکری و جهل همه‌جا سایه گسترده و فریادها خاموش است؛ کسی به اعتراض بر نمی‌خیزد که معترضان در بند تبعید و فرهنگ عاشورا، ص: ۵۲

شکنجه، یا بر دار آویخته شده و یا به شهادت رسیده‌اند. گمراهی، کج‌بینی و کج‌روی و شبهه و تأویل بیداد می‌کند و به تعبیر امیرالمؤمنین علی (ع):

اِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ اِخْوَانَنَا فِي الْاِسْلَامِ عَلٰى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَ الْاِعْوَجَاجِ وَ الشُّبُهَةِ وَ التَّوْوِيلِ «۱»

امروز پیکار ما با برادران مسلمانی است که دودلی و کج‌بازی در اسلامشان راه یافته است، و شبهت و تأویل با اعتقاد و یقین در بافته است.

سمره بن جندب با گرفتن چهارصد هزار درهم روایتی را از پیامبر جعل کرد.

او آیه ۲۰۴ سوره بقره (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ) را در وصف علی معرّفی کرد و آیه ۲۰۷ این سوره (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ اِثْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) را که در وصف علی (ع) و خوابیدنش در بستر پیامبر است، در شأن ابن‌ملجم، قاتل علی (ع) دانست.

دامنه این تحریف‌ها تا آن‌جا است که عمار یاسر در صفین فریاد می‌زد:



نَحْنُ ضَرَبْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ ثُمَّ ضَرَبْنَاكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ «۳»

ما با شما روزی بر سر نزول قرآن نبرد کردیم و اکنون به خاطر تأویل و تحریف آن با شما می‌جنگیم.

دامنه تحریف‌ها، حدیث‌سازی‌ها، دروغ‌پردازی‌ها تا آن‌جا است که تلاش در تصفیه احادیث تا به امروز ادامه دارد و زدودن لایه‌های دروغ و فریب و کشف و شناخت آن‌ها نیازمند فراست، درایت و تفقه فراوان است. «۴»

فرهنگ عاشورا، ص: ۵۳

پنج- حکومت موروثی و خلافت به جای امامت: حکومت یزید به جای معاویه، مولود جریانی بود که از سقیفه آغاز شد و به فاجعه کربلا انجامید.

معاویه در سال ۵۶ هجری ولایت‌عهدی یزید را اعلام کرد و مردم را به بیعت با یزید فراخواند. او می‌دانست برخی از صحابه تن به این خلافت نمی‌سپارند.

از این‌رو، مخالفت‌ها را با دسیسه و تهدید سرکوب کرد. آن‌گاه زمینه پذیرش حکومت یزید را در بصره، کوفه، مدینه، مکه و شام فراهم نمود. در مدینه، امام حسین (ع) و شخصیت‌هایی مانند عبدالله بن زبیر مخالفت کردند و معاویه همین که شرایط مدینه را مناسب ندید، گروه‌ها و نمایندگان قبایل را دعوت کرد که در شام با یزید بیعت کنند. مغیره که از زمینه‌سازان حکومت یزید بود، می‌گفت: «من با این کار زخم مهلکی به جامعه اسلامی زدم که هرگز التیام نمی‌پذیرد.» «۱»

امام حسین (ع) در چنین شرایطی حرکت می‌کند تا خونی تازه در رگ‌های جامعه جاری کند و حیاتی دوباره در پیکر فرتوت و فرسوده امت اسلامی بدمد. او در مقابل سپاه حُر فرمود:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَزْغِبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَاتَى لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سِعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا «۲»

آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل باز نمی‌دارند. در چنین وضعی شایسته است که مؤمن آرزوی مرگ کند. من مرگ را جز سعادت و نیکبختی و زیستن با ستمگران را جز ذلت و ناتوانی نمی‌بینم.

فرهنگ عاشورا، ص: ۵۴

امام عاشورا حیات را در شهادت می‌جوید و این حیات، حیات جامعه نیز هست. به تعبیر مولوی:

أَقْتُلُونِي يَا ثِقَاتِي لَا يَمُوتُ إِلَّا فِي قَتْلِي حَيَاتِي دَائِمًا

اَنْ فِي مَوْتِي حَيَاتِي يَا فَتَى كَمْ أَفَارِقُ مَوْطِنِي حَتَّى مَتِي

ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر نماندگی «۱»

شهادت اباعبدالله همه ابرهای تار را شکافت، همه نقاب‌ها را از چهره‌ها درید و حقیقت را عریان فراچشم تاریخ نشانده. اگر عریانی عاشورا نبود، عریانی حقیقت را در نمی‌یافتیم و اگر عطش آن روز نبود، تشنگی انسان را تا همیشه پاسخی نبود. کربلا آبروی تاریخ است؛ نقطه زنده و جوشنده تاریخ که «حیات» را به انسان تقدیم کرد و شیوه حیاتی عزت‌آمیز را به انسان آموخت.

هیچ جریانی چون عاشورا این همه زنده و زاینده نیست. هیچ حادثه‌ای به شتاب کربلا-رسواگر باطل نبوده است. بی‌شک اگر شهادت حسین (ع) و اصحاب پاکبازش نبود، سیر تحریف و تباهی و فساد و فریب چیزی باقی نمی‌گذاشت و انسان «الگوی» چنین عزیز و بزرگ و حیات‌آفرین و حرکت‌بخش نمی‌یافت.

انقلاب مقدس اسلامی و شهادت و پاکبازی هشت‌سال شکوهمند دفاع مقدس نیز تأثیر و نقشی چنین داشت. این شهادت‌ها و حرکت‌ها رسواگر ستم شد و به تعبیر امام خمینی (ره)، صولت و ابهت ابرقدرت‌ها را درهم شکست؛ به مسلمانان جهان آموخت که می‌توان به رغم همه همدستی‌ها و توطئه‌های پیچیده دشمنان ایستاد. جرأت و شهامت ایستادن در مقابل قدرت‌های جهنمی عصر ما

درسی بود که جبهه‌های نبرد هشت‌ساله به

فرهنگ عاشورا، ص: ۵۵

جهانیان داد. خون و ایثار رسواگر جنایت و بیداد شد و همین، اسلام را در روزگار ما زنده، پویا و تأثیرگذار کرد. امام خمینی (ره) در خطاب به رزمندگان سپاه و ارتش فرمود:

شما به حقیقت، همان‌طوری که امام سیدالشهدا به‌حق بود و با عده‌قلیلی مقابله کرد و در عین حالی که به شهادت رسید و فرزندان او هم به شهادت رسیدند، لکن اسلام را زنده کرد و بنی‌امیه را رسوا کرد. شما هم شیعیان همان حضرت هستید. «۱» شباهت و همسانی انقلاب عظیم عاشورا و انقلاب بزرگ اسلامی هم در جهت‌گیری، هم در مراحل حرکت و هم در درون‌مایه، صحنه‌ها و عرصه‌هایی همچون صحنه‌های عاشورا آفرید که در آن‌ها شور، شعور، شوکت و شکوه عاشورایی را می‌توان یافت. رزمندگانی که در هشت‌سال دفاع مقدس حماسه آفریدند و امتی که صبورانه در مقابل شدائد و سختی‌ها ایستاد و رهبری که ناشر همان فرهنگ و برافرازنده همان رایت بود، نشان می‌دهد که عاشورا تنها، حادثه سال ۶۱ هجری نیست.

## ۷. مدیریت و برنامه‌ریزی ..... ص: ۵۵

### اشاره

انتخاب بهترین زمان، بهترین یاران، بهترین مکان و بهترین شرایط و زمینه‌ها برای تحقق یک امر، گواه مدیریت توانا و مدبر است. انسان نیازمند الگوی مدیریت در هر روزگاری است؛ به‌ویژه الگویی که در بحران، با دقیق‌ترین و سنجیده‌ترین شیوه راهبری کند و از آفت‌پذیری مصون بماند.

هیچ حرکت و انقلابی را نمی‌توان یافت که به اندازه کربلا در همه ابعاد رهبری و حرکت موفق و ممتاز باشد. تحلیل و تبیین این ویژگی ما را با ابعاد مدیریتی کربلا بیش‌تر آشنا می‌سازد. فرهنگ عاشورا، ص: ۵۶

## ۱- ۷. زمینه‌سازی ..... ص: ۵۶

امام عاشورا زمینه‌های روانی، فرهنگی و نظامی را در این حرکت به خوبی فراهم می‌آورد. سخنرانی در منا، آمدن از مدینه به مکه و استفاده از شرایط ایام حج برای تبلیغ، ارسال نامه به بصره و پاسخ به نامه کوفیان و فرستادن نماینده به کوفه، روشننگری در کنار خانه کعبه و پیش از آن در استانداری مدینه، از شیوه‌های مناسب حرکت امام هستند که زمینه را برای حرکتی بزرگ فراهم می‌آورند.

نوشتن وصیت‌نامه و سپردن آن به برادرش محمد حنفیه نیز خواه برای شکست جو تبلیغی نظام اموی و خواه برای جلوگیری از تحریفات بعدی، از دیگر حرکت‌های مکمل است که هدف و دلایل حرکت امام را تفسیر و تبیین می‌کند.

## ۲- ۷. انتخاب زمان مناسب ..... ص: ۵۶

امام حسین (ع) در ۲۷ رجب یعنی ۱۲ روز بعد از مرگ معاویه، به سمت مکه حرکت می‌کند. روز ورود او سوم شعبان یعنی روز ولادت اوست! حرکت و خروج او در یوم‌الترویه (هشتم ذی‌الحجه) از مکه به سمت عراق و رها کردن مراسم حج و ایجاد سؤال در

ذهن‌ها، نشان مدیریت ابوعبدالله و زمان‌شناسی او در حرکت عظیم خویش است. این زمان‌شناسی در صحنه کربلا و عاشورا بیش‌تر چهره نشان می‌دهد. مهلت خواستن یک شب و تجهیز روحی و معنوی یاران، تناسب خطبه‌ها با موقعیت‌ها یا بهره‌گیری از یاران متناسب با زمان و موقعیت بسیار درس آموز است.

### ۳-۷. سازماندهی و مدیریت یاران ..... ص: ۵۶

نحوه گزینش و چینش یاران در کربلا بسیار شگفت، شنیدنی و شکوهمند فرهنگ عاشورا، ص: ۵۷

است؛ عبیدالله بن جعفری را در راه به همدلی و همراهی می‌خواند و آن‌گاه که بهانه‌جویی او را می‌بیند، حتی هدیه او را- که اسبی بسیار چابک و تقریباً بی‌نظیر بود- رد می‌کند؛ «۱» زهیر را- که در راه با یک برنامه زیبا جذب و جلب می‌شود- فرمانده جناح راست و حبیب بن مظاهر اسدی، پیرترین چهره کربلا را فرمانده جناح چپ سپاه خود قرار می‌دهد. رابطه امام با اصحاب واقعاً خواندنی و آموزنده است. نحوه سخن گفتن، به میدان فرستادن، تقسیم مسؤلیت‌ها، رشدهندگی و سازندگی، حتی لحظه‌های پایانی که امام سر اصحاب را به دامن می‌گیرد، مدیریت شگفت امام را در بهره‌گیری از عناصر تحت مدیریت خود نشان می‌دهد.

### ۴-۷. مدیریت در بحران ..... ص: ۵۷

توان مدیریتی افراد را در لحظه‌های بحران باید شناخت. علی اکبر، جوان (ع) رشید ابوعبدالله در صحنه نبرد فرمود:

أَلْحَرْبُ قَدْ بَأَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ

جنگ حقیقت‌ها را آشکار و میزان صداقت افراد را روشن می‌کند.

مجموعه جریان قیام ابوعبدالله سرشار از لحظه‌های خطیر و خطرناک است. دعوت شدن به کاخ استانداری مدینه، حرکت از مکه، برخورد با سپاه خز، بی‌آبی و بیتابی کودکان، انبوه سپاه دشمن، غربت و تنهایی، شهادت یاران، همه و همه، لحظه‌ها و صحنه‌هایی هستند که پای اراده را می‌لرزاند و انسان را در تصمیم‌گیری دچار بحران و دشواری و تنگنا می‌سازند. امام در تمام این شرایط، بهترین تصمیم و دقیق‌ترین برنامه را طراحی می‌کند. هریک از این

فرهنگ عاشورا، ص: ۵۸

موقعیت‌ها خود قطعه‌ای درس آموز، بدیع و تأمل‌برانگیز در مجموعه جریان کربلا است.

شاید در نخستین نگاه، همراه آوردن کودکان و زنان برای دیگران شگفت بود و با مدیریت جنگ ناهم‌ساز احساس می‌شد، اما وقتی مجموعه ماجرا را مطالعه می‌کنیم، درمی‌یابیم به رغم همه دشواری‌ها، همراهی زنان و کودکان تا چه اندازه در تبیین، گسترش و تعمیق فرهنگ عاشورا مؤثر بوده است.

شهادت علی اصغر، امضای مظلومیت کربلا و اسارت زنان و کودکان، بهترین و مؤثرترین راه انتقال فرهنگ عاشورا و حقانیت قیام ابوعبدالله و ترسیم چهره بیداد و جنایت است.

امام حسین (ع) در کنار مدیریت صحنه نبرد، باید به مدیریت خیمه‌هایی که کودکان عطش‌زده و همسران و زنان سوگوار و داغ‌دیده دارد نیز پردازد.

تسلط، حفظ، هدایت، تسلای خاطر و آمادگی روانی و ذهنی این مجموعه کاری ساده نیست و این جلوه‌ای از مدیریت امام است که

در چنین شرایط دشوار و دردناکی، به همه ابعاد موضوع با درایت، بصیرت، قدرت و عنایتی ویژه و بی نظیر می‌نگرد؛ به گونه‌ای که هیچ کاستی، غفلت و ضعفی در جریان کربلا دیده نمی‌شود. اگر کربلا را از این بُعد نیز نظاره کنیم، بی‌نظیر است. نکته‌ای که طرح آن در این مقال بایسته است، مدیریت روحی و فکری تمامی صحنه کربلا است. امام نه تنها به بازسازی و تعالی مستمر روح و فکر یاران می‌پردازد تا در پالایش یافته‌ترین شکل و مهذب‌ترین شرایط به مجاهده بپردازند، بلکه می‌کوشد بر روح و روان دشمن نیز تأثیر بگذارد تا اگر هنوز در کسی استعداد و امکان برگشت وجود دارد، باز گردد. چندین خطابه و سخنرانی مقابل سپاه دشمن و حتی فرستادن برخی یاران برای سخنرانی،

فرهنگ عاشورا، ص: ۵۹

نوعی اتمام حجت، کوبیدن تازیانه تبه و جذب احتمالی عناصری است که سوسوی ایمانی در جان و دل دارند. تأثیرگذاری بر دشمن و جذب و جلب کسانی که استعداد جدا شدن از جبهه باطل و پیوستن به جبهه حق را دارند، کمال مدیریت در جنگ است. شیوه دعوت و خطابه‌خوانی ابوالفضل نیز بسیار جالب و تأمل‌انگیز و درس آموز است. در یکی از خطابه‌خوانی‌ها - که احتمالاً آخرین خطابه او است - امام به نوعی گفت‌وگو با دشمن می‌پردازد و با پرسش و پاسخ کوشش می‌کند پرده‌های سیاهی را که بر نگاه و قلب و جان آن‌ها افتاده است، فرو افکند تا حقیقت را روشن‌تر ببینند. امام حسین (ع) عمامه پیامبر را بر سر بست، شمشیر او را در کف گرفت، مقابل سپاه ایستاد و در حالی که بر اسب پیامبر، مرتجز، سوار شده بود، با صدای بلند خطاب به دشمن فرمود:

ای مردم! به سختم گوش بسپارید و شتاب نکنید تا حقیقت را برای شما باز گویم و شما را موعظه کنم و راه بهانه را بر شما ببندم. اگر درباره من انصاف و جوانمردی روا دارید، نیک‌فرجامی و خوشبختی در انتظارتان خواهد بود و اگر انصاف روا ندارید، در سرانجام کار خویش بیندیشید تا چیزی بر شما پنهان و پوشیده نباشد. آن‌گاه هر آنچه خواهید بکنید. ولی و سرپرست من خدا است که کتاب را فرو فرستاده و او راهبر نیکوکاران است. در نسب من بنگرید و آن‌گاه به خود برگردید و وجدان و شعور خویش را به داوری بخوانید و خود را محاکمه کنید. آیا روا است که خونم را بریزید؟ آیا شایسته است حرمتم را بشکنید؟

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند وصی او و عموزاده او که اول مؤمن و تصدیق‌کننده رسول اوست، نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا عمومی من نیست؟ آیا

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۰

جعفر که در بهشت با دو بال پر گشود، عمومی من نیست؟ آیا فرموده رسول خدا که من و برادرم را سید جوانان اهل بهشت نامید، به شما نرسیده است؟

اگر گفته‌های ما را تأیید می‌کنید، مطمئن باشید دروغ نگفته‌ام و اگر گفته‌های مرا باور ندارید، از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک سؤال کنید که در میان شما هستند. آیا آنان این گفته‌ها را تأیید نمی‌کنند؟ چرا آماده ریختن خون من شده‌اید؟ «۱»

این شیوه سخن گفتن و گفت‌وگوهایی که پس از آن در صحنه نبرد اتفاق می‌افتد، مجالی است تا اگر فطرتی، غبار خورده، قلبی، به غفلت افتاده و اندیشه‌ای، ره گم کرده است، خویش را باز یابد و به راه باز گردد و فرصت و موقعیتی مناسب برای تصحیح خویش پیدا کند.

آیا این شیوه‌ها را در سخنان و سیرت امام خمینی (ره) نمی‌یابیم؟ آیا روش اتمام حجت، موعظه، عریان‌سازی حقایق و دعوت به تأمل در خویش و بازگشت از بیراهه و کج‌راهه را در کلام امام نمی‌یابیم؟ امام حتی در وصیت‌نامه خویش نیز از موعظه و دعوت راه گم‌کردگان برای بازگشت به آغوش اسلام و انقلاب دریغ نورزیده است.

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۱

## فصل دوم: جلوه‌های فرهنگ عاشورا در دفاع مقدّس ..... ص: ۶۱

## اشاره

تأمل و ژرف‌نگری در همه جلوه‌ها، یادها و یادگارهای دفاع مقدّس یعنی وصیت‌نامه‌ها، سروده‌ها، نوشته‌ها، خاطرات، مزارنوشته‌ها، تابلوهای جبهه، نوحه‌ها، سخنان امام خمینی (ره)، نام لشکرها، گردان‌ها، گروهان‌ها، نام عملیات و ... نشان می‌دهد که جبهه‌های دفاع مقدّس همچون چشمه‌هایی بودند که از قلّه‌های مرتفع کربلا سرچشمه می‌گرفتند. گویی، خونی که در روز عاشورا بر خاک تفتیده و داغ کربلا چکید، در رگ‌های نوجوانان، جوانان و پیران جاری بود؛ رزمندگان که در جبهه، سنگر به سنگر، بی‌خوف و بی‌پروا، شوریده و عاشق می‌جنگیدند و زخم و شهادت و اسارت را به جان می‌خریدند تا به تعبیر شهیدی، ناشر این فرهنگ باشند که: «من می‌روم که بمانم و تو می‌مانی که بروی.»

آری، «رفتن» میراث شهیدان است؛ شهیدانی که به ما آموختند شرط فوز و فلاح و سربلندی، گام برداشتن در راه خدا و پرهیز از فتور و عافیت‌طلبی و در خود خزیدن است. آنان از امام عاشورا آموختند که:

أَلَا مَنْ كَانَ فِينَا بِأَذِلًّا مُهْجَتُهُ، مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۲

آگاه باشید! هر آن کس آماده است خون قلبش را در راه ما بریزد و جان را در راه خدا ایثار کند، با ما همراه شود؛ من فردا صبح حرکت خواهم کرد.

نسل امام خمینی «خون قلبش» را در راه خدا هدیه آورد و چشم بر اشارت امام، حماسه‌هایی را رقم زد که تنها در عاشورای حسینی می‌توان فراتر از آن‌ها را جست‌وجو کرد.

فرهنگ عاشورا جریان ذهن و روح رزمندگان است. خواندن زیارت عاشورا، برپایی مراسم سوگواری برای اباعبدالله، یادآوری همواره حماسه‌ها، ایثارها و شهادت خانواده و اصحاب اباعبدالله و تطبیق صحنه‌ها با عاشورای اباعبدالله، ویژگی همه رزمندگان است.

انس و الفت با خاطرات و یادهای عاشورا در عملیات‌ها بارزتر بود. هر شهیدی متناسب با شکل شهادت، به یکی از شهیدان کربلا تشبیه می‌شد؛ اگر دست‌ها قطع می‌شد یا سمت سقاییت داشت، به ابوالفضل العباس، اگر نوجوان بود، به قاسم، اگر تشنه شهید می‌شد یا سر جدا می‌شد به اباعبدالله. حتی نام رزمندگان در صورت همانندی با نام اصحاب اباعبدالله می‌توانست مورد توجه باشد. نمونه‌هایی از این ویژگی را در خاطرات رزمندگان بررسی می‌کنیم.

## ۱. زیارت عاشورا ..... ص: ۶۲

آشناترین زیارتنامه جبهه‌ها، یادگان‌ها و مراکز تجمع نیروهای رزمنده، «زیارت عاشورا» بود. زمزمه صبحگاه، لحظه‌های عملیات و همراه رزمندگان در جیب و کوله‌پشتی، همین زیارت بود. ترنم عاشقانه این زیارت دل‌ها را به کربلا پیوند می‌داد و شعله ایثار و فداکاری را در جان‌ها برمی‌افروخت.

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۳

زیارتنامه عاشورا ستایش است و نکوهش؛ ستایش روح بزرگ امام عاشورا و یاران پاکبازش و نکوهش ستمگران، قساوت‌پیشگان و زمینه‌سازان جنایت.

خواندن زیارت عاشورا هم شور حسینی را در قلب‌ها برمی‌انگیخت و هم خشم و نفرت نسبت به دشمن را تازه و زنده نگه

می‌داشت. رزمندگان مفهوم حقیقی دین را در همین زیارت می‌جستند که هَلِ الدِّينُ اِلَّا الحُبُّ وَ البَغْضُ؟ آیا دین جز دوست داشتن خوبان و کینه نسبت به تباہکاران چیز دیگری هم هست؟

جبهه در فرهنگ رزمندگان کربلا بود و بعثیان یزیدی بودند. رزمندگان پس از خواندن زیارت عاشورا، هم حضور شیفتگی نسبت به امام حسین (ع) و آرمان‌هایش را در روح و جان خویش می‌یافتند و هم بغض و کینه نسبت به ستم‌گستران و عاشوراستیزان را.

چشم‌هایی که در زلال اشک بر ابا عبدالله شسته می‌شد، شانه‌هایی که در مصائب کربلا می‌لرزید و قلب‌هایی که با زمزمه نام حسین (ع) می‌شکست، مستعدترین شرایط را برای عملیات می‌یافت. یکی از رزمندگان در خاطرات خویش می‌نویسد:

برادر موسی کسی بود که در مقرّ فاطمیّه، مراسم به یاد فاطمه زهرا (س) برپا می‌کرد. هر شب با او زیارت عاشورا می‌خواندیم. این‌ها باعث شده بود تا حال و هوایی ایجاد شود که هیچ سازماندهی نظامی نمی‌توانست این‌طور در بچه‌ها احساس مسؤولیت ایجاد کند. بچه‌ها بیش‌تر از حدّ و ظرفیت جسم و توانشان کار می‌کردند. خدای تبارک و تعالی شاهد بود، چیزی به جز عشق بچه‌ها را حمایت نمی‌کرد. «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۴

روضه در زیارت عاشورا چاشنی همیشه برنامه بود و اشک و سوز و سوگواری روح و جان را تلطیف می‌کرد. در این برنامه، فرماندهان در کنار رزمندگان بودند و همین زمینه‌ساز یگانگی و تداعی صمیمیت عاشورا بود.

یکی از رزمندگان در خاطره‌ای درباره سردار سرلشکر شهید حسن باقری (افشردی) می‌گوید:

سومین یا چهارمین باری بود که آهنگران به منطقه ما می‌آمد. حسن باقری از او خواهش کرد صبح پنج‌شنبه برای بچه‌ها زیارت عاشورا بخواند. آهنگران خیلی خسته بود. شب یک ساعت بیش‌تر نخوابیده بود. بعد از زیارت عاشورا حسن باقری خواهش کرد روضه حضرت رقیه را بخواند. تنها من می‌دانستم چه اتفاقی خواهد افتاد. ته دلم خالی شد، بچه‌های اطراف از حالت من تعجب کردند. نمی‌دانستند حسن باقری چقدر به حضرت رقیه ارادت دارد.

نگران شدم. می‌دانستم تا شهر مسافت زیادی راه است و او با شنیدن روضه حضرت رقیه از حال می‌رود. به هر حال، آهنگران شروع کرد. از اول تا آخر روضه حسن باقری در حال سجده بود. شاید می‌خواست کسی نیند که چه حالی دارد. فضای روضه مرا گرفته بود و در فکر حسن باقری بودم. روضه تمام شد. منتظر بودیم او سر از سجده بردارد. کف سنگر سه تا پتو روی هم انداخته بودیم. جایی که باقری سرش را گذاشته بود، خیس بود. پتو را برداشتم، پتوی بعدی هم خیس بود، آن را هم برداشتم، پتوی سومی هم خیس بود! «۱»

این شیدایی و عشق به زیارت عاشورا و مجالس روضه، از پشتوانه‌های بزرگ معنوی، روحی و جهادی رزمندگان در جبهه‌های ایثار و عشق‌بازی بود.

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۵

## ۲. ایثار در عطش ..... ص: ۶۵

فرهنگ عاشورا، فرهنگ ایثار و سخاوت و فتوت است. از صحنه‌های شگفت و شکوهمند و حماسی کربلا، تشنه‌کام بیرون آمدن سردار رشید کربلا، ابوالفضل العباس از شریعه فرات است. او مشک را از زلال علقمه پر کرده است. کف بر آب می‌زند و آب را تا فضای لب‌های خشکیده و کام تشنه فرا می‌آورد و ناگهان به یاد عطش برادرش حسین (ع) و کودکان حرم، آب را پرتاب می‌کند و با خویش زمزمه می‌کند که:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتُ اَنْ تَكُونِي

هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمُنُونِ وَ تَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

تَاللَّهِ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي «۱»

ای نفس! بعد از حسین خوار باش، و هرگز نخواهم که پس از او زنده بمانی؛ این حسین است که دل از حیات شسته و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؛ به خدا قسم، این شیوه دین من نیست.

ابوالفضل العباس به پاس و یاد تشنگی دیگران از سیراب شدن گذشت و فرهنگ انسان‌ساز «دیگران را بر خویش مقدم بدار» را به انسان‌ها آموخت.

فرزندان جبهه‌ها، پروردگان مکتب عاشورا، این درس بدیع و لطیف را از الگوی فتوت و سخاوت و حمیت فراگرفتند و در عرصه رزم و لحظه‌های خطیر و دشوار متجلی ساختند. در خاطرات رزمندگان و لحظه‌های ثبت شده تصویری، به این ویژگی جوانمردانه بارها اشاره شده است و نمونه‌هایی که گاه باورهای عادی توان پذیرش و هضم آن‌ها را ندارند، به یادگار نهاده‌اند.

در کتاب «تپه برهانی» نوشته حمیدرضا طالقانی، خاطرات لحظه‌های

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۶

سخت محاصره، تشنگی، فریاد زخمی‌ها و شهادت لحظه به لحظه یاران بر فراز تپه برهانی آمده است. نویسنده این خاطرات می‌گوید:

در بین عزیزان مجروح برادری بود که ظاهراً همه جای بدنش زخمی بود.

لباس‌های او را درآورده بودند و تقریباً تمام بدنش به وسیله باند پانسمان شده بود و از سر و صورتش تنها دو چشم و دهان و محاسنش پیدا بود. بدنش آن چنان پاره‌پاره بود که نتوانسته بودند او را به تخت‌خواب‌ها منتقل کنند و در راهرو سنگر بر زمین دراز کشیده بود و با صدای بلند ناله می‌کرد. او بیش‌تر از همه اظهار عطش می‌کرد. گه‌گاه فریاد می‌کشید و با صدای بلند می‌گریست و با التماس تقاضای آب می‌کرد. تقسیم آب را از او آغاز کردم. [سهم هر کس یک سر قمقمه در هر دو ساعت بود] اما هنوز به اندازه دو سه نفر از او فاصله نگرفته بودم که دوباره بی‌تابی می‌کرد و سر و صدایش بلند می‌شد. همه مجروحین از صدای او به‌تنگ آمده بودند و گه‌گاه از گوشه و کنار سنگر، برادری او را مورد خطاب قرار می‌داد و به‌گونه‌ای تلاش می‌کرد که او را خاموش کند. یکی از برادرها با لحن صمیمی به او گفت: برادر! فقط تو که تشنه نیستی، همه ما همین‌طوریم. داد و فریاد که فایده ندارد. اقلًا مثل بقیه آهسته ناله بزنی، اما او کم‌ترین توجهی به توصیه‌های این برادرها نمی‌کرد و همچنان به فریادهای آمیخته به گریه ادامه می‌داد. کم‌کم این رفتار او موجب عصبانیت بعضی از برادران مجروح شد و با تندی و عصبانیت از او خواستند که آرام بگیرد. یکی از برادران مجروح با ناراحتی گفت: برادر طالقانی! اصلاً من دیگر آب نمی‌خواهم، سهم مرا به او بدهید بینم ساکت می‌شود یا نه؟ تعداد دیگری از برادران نیز پشت حرف او را گرفتند و از من خواستند که سهم همه آنان را به او بدهم تا بلکه آرام بگیرد، اما من مجاز به این کار نبودم و لذا تصمیم

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۷

گرفتم که با او حرف بزنی، شاید حرف من مؤثر افتد. در حالی که بقیه را به سکوت دعوت می‌کردم، به طرف او رفتم و بالای سرش نشستم.

ابتدا تصور کرد که برای آب دادن آمده‌ام و لذا به سرعت سرش را از زمین بلند کرد، اما وقتی قمقمه را در دستم ندید، دانست که قصد دیگری دارم. سرش را به آرامی بر زانوی خود گذاردم و در حالی که سعی می‌کردم با دست، تکه‌های خشکیده خون را که محاسن او را به هم چسبانیده بود پاک کنم، گفتم: برادر! سعی کن خوب به عرایض من گوش بدهی. مگر ما به اباعبدالله (ع) اقتدا نکرده‌ایم؟ اصلاً من و تو برای چه هدفی به جبهه آمده‌ایم؟ مگر نگفتیم که نمی‌خواهیم مثل مردم کوفه، که ندای هل من ناصر



ینصرنی اباعبدالله (ع) را پاسخ ندادند، بی‌وفا باشیم؟ مگر یک عمر اشک نریختیم که ای کاش در دنیا بودیم و در صحرای کربلا حسین (ع) را یاری می‌کردیم؟ مگر پیمان نبسته‌ایم که تا آخرین نفس و تا رمقی در بدن داریم، با تحمل هرگونه سختی و مشقتی، دست از مرام حسینی‌مان برنداریم و مثل حسین (ع) در هیچ شرایطی تسلیم کفر نشویم و جامه ذلت نپوشیم. او با دقت به سخنانم گوش می‌داد و سؤالاتم را با حرکت سر پاسخ می‌گفت.

سپس گفتم: مگر امام حسین (ع) سه شب و سه روز، آن هم در آن سرزمین گرمسیر، خود و خاندانش تشنگی و گرسنگی را تحمل نکردند؟ تصوّرش را بکن که وقتی امام وارد خیمه‌ها می‌شد و بچه‌های کوچک بر گرد او حلقه می‌زدند و از او طلب آب می‌کردند، بر قلب رئوف امام چه می‌گذشت؟ اما اباعبدالله (ع) در آن شرایط سخت تسلیم امر خدا شد و جز رضای حق را نطلبید، چگونه ما می‌توانیم ادعا کنیم که به امام حسین (ع) اقتدا کرده‌ایم، اما حتی یک‌هزارم تحمل و صبر او را در برابر مصائب نداشته باشیم؟ این

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۸

سختی‌هایی که ما در این دو روز با آن مواجه بوده‌ایم، حتی یک‌هزارم مصائب اباعبدالله (ع) در کربلا نیست! مولا و مقتدای ما با اهل و عیالش، سه روز و سه شب یک قطره آب هم نداشتند؛ آن هم نه در یک منطقه سردسیر [که] در هر ساعت یک در قمقمه آب می‌خوریم. تازه این‌جا منطقه‌ای سردسیر است و گرما را می‌توان تحمل کرد. امروز، روز امتحان ما است. خداوند اراده فرموده که ما را در میثاقی که بسته‌ایم و ادعایی که کرده‌ایم، در معرض آزمایش قرار دهد. هیچ‌کس نمی‌داند که چقدر از عمر هریک از ما باقی مانده است، جز خداوند. شاید این [روز]، آخرین روز عمر ما باشد؛ چیزی تا پایان امتحان الهی باقی نمانده است. پس بر سر پیمان‌ت بایست و سعی کن تحمل کنی تا شاید خداوند تو را جزء یاران آقا اباعبدالله (ع) قلمداد فرماید.

به‌زودی دریافتم که حرف‌هایم عمیقاً در او اثر کرده [است]. بی‌آن که سخنی بگویم، قطرات اشک از گوشه‌های چشمش به آرامی بر چهره‌اش می‌لغزید.

پس از لحظاتی با صدایی لرزان گفتم:

برادر! این حرف‌ها را برای کی می‌زنی؟ خاک بر سر من. من کجا و راه حسین (ع) کجا؟ من که لیاقت حسین (ع) بودن را ندارم .... و بعد در حالی که می‌گریست، ساکت شد. از آن لحظه به بعد آن برادر آرام گرفت و حتی گاهی می‌دیدیم که سخت به خود می‌پیچید، اما صدای خود را به سختی کنترل می‌کرد.

عجیب این بود که دیگر اظهار عطرش نکرد و تنها گاه‌گذاری صدای گریه او به گوش می‌رسید. دقایقی به این منوال گذشت و زمان تقسیم آب فرا رسید.

طبق معمول ابتدا به طرف همین برادر رفتم تا تقسیم آب را از او آغاز کنم.

بالای سرش نشستم و گفتم: برادر! بلند شو آب بخور. در حالی که به خود می‌پیچید، ناگهان بغضش ترکید و با صدای بلند شروع به گریه کرد و در این

فرهنگ عاشورا، ص: ۶۹

حال پی‌درپی می‌گفت: نه، نه، نه نمی‌خواهم، من آب نمی‌خواهم .... هرچه التماس کردم، نپذیرفت. گفتم: آخر، چرا؟ گفتم: می‌خواهم مثل بچه‌های امام حسین (ع) تشنگی را تحمل کنم.

باز هم شروع به حرف زدن کردم تا بلکه او را برای آب خوردن متقاعد کنم. اما این بار حرف‌هایم اثر نکرد. مجروحین دیگر هم به او التماس کردند که آب بخورد، اما کارگر نیفتاد. دانستم که او تصمیم خود را گرفته است. وقتی از او دور می‌شدم، شنیدم که می‌گفت: می‌خواهم همان کسی سیرابم کند که حسین (ع) را سیراب کرد، و بدین ترتیب، از آن لحظه به بعد هرگز آب نخورد ....



(۱)

نویسنده در ادامه خاطرات به لحظه‌هایی اشاره دارد که رزمندگان مجروح از فرط تشنگی زبان را در سرِ قمقمه می‌چرخاندند تا شاید قطره باقی‌مانده در شیارها را بنوشند، اما به یاد عطش حسین (ع) و فرزندان و یارانش صبوری و شکیب پیشه می‌کردند.

### ۳. تطابق الگوهای عاشورا با جبهه ..... ص: ۶۹

#### اشاره

رزمندگان همه‌چیز را با کربلا می‌سنجیدند و در آئینه‌های کربلا، از کوچک‌ترین آئینه، علی اصغر، تا زیباترین آئینه عاشورا، حسین (ع)، خود را می‌یافتند.

سیمای پیرانی که در جبهه می‌جنگیدند، حبیب بن مظاهر را تداعی می‌کرد.

نوجوانان به قاسم تشبیه می‌شدند، سرداران به ابوالفضل و جوانان به علی اکبر. در نامه‌هایی که از جبهه به خانواده‌ها می‌رسید، به صبوری زینب توصیه می‌شد. حتی کودکان شهید در بمباران‌ها و حملات موشکی به علی اصغر تشبیه می‌شدند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۰

زیستن و تنفس در فضایی همانند عاشورا، روضه‌خوانی، زیارت عاشورا، و تکرار هر روزه این یادها و زیارت‌ها، تصویر کربلا را فراچشم و ذهن و احساس رزمندگان قرار می‌داد و به همین دلیل، در موقعیت‌های گوناگون به‌ویژه در لحظه‌های عملیات، تطابق چهره‌ها و حادثه‌ها با کربلا محسوس‌تر و بارزتر بود. نمونه‌هایی از این ویژگی را در خاطرات رزمندگان مرور می‌کنیم.

### ۱- ۳. شباهت به امام حسین (ع) ..... ص: ۷۰

امام عاشورا جلوه‌گاه همه مظلومیت‌ها، عظمت‌ها، شهادت‌ها و در یک کلام، آئینه عاشورا است. در سیمای او هفتاد و دو صحابی پاکباز را نیز می‌توان یافت؛ ابوالفضل العباس، اکبر، قاسم، اصغر، حبیب، بریر، جون، عابس، همه و همه در او خلاصه می‌شوند. به همین دلیل نام «حسین»، نام «عاشورا» و نام همه است. همه چیز در جبهه می‌توانست تداعی نام حسین باشد؛ تشنگی، شهادت، مظلومیت، پدر، فرزند، خانواده، نماز، تنهایی، عبادت، عشق و ....

آرزوی رزمندگان پاکبازی در راه حسین (ع) و دفاع از آرمان‌های او بود:

به امام حسین (ع) ارادت خاصی داشت. بیش‌تر اوقات از امام حسین (ع) و رشادت‌های او در روز عاشورا می‌گفت و بارها از زبان خودش شنیده بودم که می‌گفت: ای کاش با تو بودم یا حسین! فرمانده گردان به من و برادر حمیدرضا همت و برادر تورجی‌زاده دستور داد تا سنگر کمین را نزدیکی عراقی‌ها حفر کنیم و در همان‌جا مستقر شویم. مدتی گذشت. دشمن متوجه ما شده بود و ما باید در همان مکان می‌ماندیم و با گشتی‌های دشمن درگیر شده و از نفوذ آنان به جبهه اسلام جلوگیری می‌کردیم. یکی از گلوله‌های خمپاره دشمن نزدیک سنگر ما خورد و سر برادر حمیدرضا همت را از بدن پاکش جدا کرد و به فیض شهادت رساند. [بدن بی‌سر] او را با مشکلات فراوانی به عقب آوردیم.

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۱

شب بعد، برادر محمدرضا تورجی‌زاده که خود بعدها به شهادت رسید، در خواب همت را دید که می‌گفت: آرزو داشتم مانند امام حسین (ع) به شهادت برسم که بحمدالله رسیدم، اما سر امام مفقود نشد، سر مرا با جنازه‌ام به عقب بفرستید.

شب بعد، بچه‌ها دوباره جلو رفته و سر شهید همت را پس از دو ساعت جست‌وجو یافته و به عقب انتقال دادند. (۱)

## ۲-۳. شباهت به ابوالفضل (ع) ..... ص: ۷۱

آقای صفرعلی باقرزاده، مسؤول ستاد عملیات خاکی جهاد مازندران می‌گوید:

در عملیات والفجر ۸ در یکی از خطوط مأموریت داشتیم که در مسیری نسبتاً طولانی خاکریز ایجاد کنیم. در همین دوران چند نفر از بچه‌هایی که تازه از طریق جهاد آموزش رانندگی لودر دیده بودند به منطقه آمدند که شهید عیسی عمویی جزء آنان بود. او از لحظه‌ای که وارد منطقه شد، برای رفتن به خط بیتابی عجیبی می‌کرد. همه‌اش دوروبر من می‌چرخید. هر طرف که می‌رفتم به سراغم می‌آمد که پس چه وقت مرا به خط می‌فرستید؟ هربار در جواب برایش استدلال می‌آوردم که حداقل باید چند روزی در همین جا باشید تا با منطقه آشنا شوید، ولی او دست بردار نبود .... وقتی دانست که باید به خط برود، سر از پا نمی‌شناخت. بلافاصله پشت لودر نشست و قبل از همه به راه افتاد.

مسؤول آن گروه تعریف می‌کند: عیسی مدتی مشغول خاکریز زدن بود که آتش دشمن سنگین شد. رانندگان از ماشین‌ها پایین آمدند تا پس از سبک‌تر شدن

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۲

آتش به کارشان ادامه بدهند، اما او همین‌طور بی‌اعتنا به گلوله خمپاره مشغول ایجاد یک خاکریز بود. در همین حین، تیری به دست راستش اصابت کرد، اما او با دست چپ کارش را دنبال کرد تا این که تیری مستقیم به سینه‌اش نشست و در حالی که خاکریز را به پایان می‌رساند، در پشت فرمان لودر شهید شد. «۱»

نمونه دیگر از تداعی چهره ابوالفضل العباس (ع) در صحنه نبرد را از زبان رزمنده‌ای دیگر بشنوید:

در عملیات بدر شجاعانه می‌جنگید و در خط پدافندی از مواضع رزمندگان اسلام دفاع می‌کرد. بر اثر اصابت ترکش خمپاره‌ای دستش قطع شد. در بیمارستان به ملاقات او رفتم و به او گفتم: فکر می‌کنم دیگر تکلیف از گردن تو ساقط شده و واجب نیست به جبهه بیایی.

همچون کوهی باصلابت و رودی خروشان در جوابم گفت: مگر حضرت عباس (ع) با قطع شدن دست‌هایش دست از امام خود برداشت؟

آری، او عاشق ابوالفضل العباس (ع) بود و در مکتب او درس عشق و جهاد آموخته بود. با عزمی راسخ‌تر از پیش دوباره به جبهه برگشت و در عملیات کربلای ۵ شرکت کرد. چون نمی‌توانست با یک دست از سلاح استفاده کند، قلبی به پوتینش بسته و اطراف بدنش را پر از نارنجک کرده بود. با یک دست نارنجک را برمی‌داشت، حلقه ضامنش را در قلاب پوتین قرار می‌داد و می‌کشید و پرتاب می‌کرد. بی‌باکانه به سنگرهای دشمن حمله می‌کرد و در همان شب عملیات به شهادت رسید. شهید علیرضا صادقیان بسیار فداکار و

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۳

شجاع بود. چندی بعد برادر هم‌رزمش، محمدرضا صادقیان نیز در فاو به شهادت رسید. «۱»

نمونه‌های فراوان دیگری در مجموعه خاطرات و یادهای رزمندگان می‌توان یافت که ملهم از فرهنگ عاشورا، غیرت، جوانمردی و فتوت، حمیت، فداکاری، سقایت، مقاومت پس از قطع دست و دیگر فضیلت‌های ابوالفضل است.

## ۳-۳. شباهت به علی اکبر (ع) ..... ص: ۷۳

شجاعت، صلابت، ادب و شباهت خلق و خُلق و سخن گفتن جوان رشید و برومند اباعبدالله (ع) به پیامبر (ص)، شاید بیش از دیگر

اصحاب- به دلیل جوان بودن عمده نیروهای جبهه- مورد توجه رزمندگان بوده است؛ به ویژه اگر پدر و پسر در جبهه شرکت می‌کردند و فرزند به شهادت می‌رسید، یاد و خاطره جوان کربلا، علی اکبر تداعی می‌شد. نمونه‌ای از این ویژگی را در خاطرات رزمندگان می‌خوانیم:

در همان عملیات رمضان و مرحله پنجم بود که اورژانس ما بمباران شد. دکتر ابوترابی و پسر شانزده ساله‌اش که از اصفهان آمده بود، این بمباران را انجام دادند! دستشان درد نکند؛ بمباران، بمباران عشق بود و رایحه دل‌انگیز این بمباران آسمانی همه را به هوش آورد. دکتر، جراح نمونه اورژانس ما بود و فرزندش، نمونه جبهه‌ها. روزی که پیکر بی‌سر فرزند دکتر را جلو اورژانس آوردند، لحظات سنگینی بر ما گذشت. دکتر از شهادت او خبر داشت و فقط منتظر بود پیکر پسرش را ببیند؛ آن هم پیکری را که سر نداشت. دکتر لحظاتی

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۴

بعد در آستانه در اورژانس ظاهر شد و روی پسرش را کنار زد، سینه پسر را بوسید و چند کلامی کوتاه با او صحبت کرد. بعد روی او را کشید و گفت: ببرید تخلیه شهدا.

پسر را به تخلیه شهدا بردند، ولی دکتر همچنان در اورژانس ماند و به مجروحان رسیدگی کرد. عملیات که تمام شد به تخلیه شهدا رفت، جنازه پسر را برداشت و عازم اصفهان شد. بچه‌ها گفتند: دکتر از همه چیز صحبت می‌کرد مگر فرزندش. «۱»

#### ۴-۳. شباهت به قاسم .... ص: ۷۴

قاسم، نوجوان فداکار کربلا، فرزند امام حسن مجتبی (ع) از چهره‌های بارز کربلا است. سخن مشهور این عنصر عشق و ایمان که شهادت از غسل برای من شیرین‌تر است در پاسخ به پرسش اباعبدالله که از او پرسید تو مرگ را چگونه می‌دانی، نقل و نقل جبهه‌ها بود.

یکی از فرماندهان با ذکر خاطره‌ای از سردار شهید حسن باقری می‌گوید:

قبل از عملیات محرم در آخرین جلسه هماهنگی که در قرارگاه فتح برگزار شد، فرماندهان تیپ‌های سپاه دور هم جمع شده بودند. سنگر فرماندهی در منطقه عین‌خوش با استفاده از بلوک و آهن در دل زمین ساخته شده بود.

فرماندهان تیپ‌ها، حسین خرازی، مهدی زین‌الدین، مجید بقایی و حسن باقری در جلسه حاضر بودند. من هم به عنوان قائم‌مقام تیپ کربلا در جلسه شرکت کردم. بعد از ارائه اخبار و آخرین وضعیت یگان‌ها، شب حمله مشخص شد و جلسه به پایان رسید.

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۵

آن روزها ایام سوگواری امام حسین (ع) بود. حسن باقری با قد و قواره‌ای بلند ایستاده بود و با حزن و اندوه، مصائب کربلا را به زبان می‌آورد. بعد، از روی کتابی که در دست داشت، شروع کرد به خواندن. وقتی به جمله حضرت قاسم (ع) رسید که «شهادت از غسل برای من شیرین‌تر است»، دیگر نتوانست طاقت بیاورد و خودش را نگه دارد. جمله‌ها را بریده‌بریده و با حق‌گریه ادا می‌کرد. دائم با چفیه سفیدرنگش، چشم‌هایش را پاک می‌کرد. بقیه هم تحت تأثیر قرار گرفته و با صدای بلند گریه می‌کردند. او دیگر نتوانست ادامه بدهد، نشست روی زمین و گریه کرد. «۱»

زیبایی، برازندگی، ادب، یادگار برادر بودن، پدر نداشتن و تحت سرپرستی عمو بودن از ویژگی‌هایی است که به نوجوانان شهید عنوان «قاسم» می‌بخشید. گاه نیز هم‌زمان شهید نوعی حمله‌آرایی برای شهیدان نوجوان برپا می‌کردند؛ به ویژه در مراسم حنابندان که قبل از عملیات انجام می‌گرفت و نمونه آن در یادگان دوکوهه برپا می‌شد.

نوجوانان با نام «قاسم» خطاب، و با خضاب کردن برای در آغوش کشیدن عروس شهادت آماده می‌شدند. این شوق و شور آن‌گاه

به اوج می‌رسید که خود نوجوان نیز شادمانی و شغف زایدالوصفی در رسیدن به لحظه شهادت از خود نشان می‌داد؛ شوق و شوری که تنها در کربلا- و در سیمای اصحاب پاکباز اباعبدالله مصداق بارز و بی‌همتای آن را می‌توان یافت و قاسم بن الحسن، یادگار عزیز امام مجتبی، از درخشان‌ترین نمونه‌های آن است.

همین عنوان (قاسم) در مزارنوشته‌ها، وصیت‌نامه‌ها، نوحه‌ها و مرثی و سروده‌ها جلوه‌ای دیگر دارد که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۶

### ۵-۳. شباهت به علی اصغر ..... ص: ۷۶

علی اصغر سوره کوچک قرآن کربلا- است. تشنه کامی، حنجره تیرخورده، مظلومیت و امضای او بر صحیفه کربلا- و فاجعه سوگمندانه شهادت او هر قلب و روحی را می‌لرزاند. این سرباز کوچک سند مظلومیت عاشورا است.

در جبهه‌ها، گلوی تیرخورده او را تداعی می‌کرد و در پشت جبهه، شهادت شیرخوارگان. خاطره ذیل در باره شهید مسعود شعر بافچی گفته شده است:

ساعت یازده بود. دشمن ضربه سختی دید. پاتکش را شروع کرد. همه، مردانه دفاع و مقاومت می‌کردند. آن طرف تر، ناگهان بی‌سیم چی نقش بر زمین شد.

دویدم بالای سرش.

- «برادر! برادر!».

جوابی نداد. خم شدم. دقت کردم. تیر به گلویش خورده بود. سرش را به زانو گذاشتم. از حنجره اش خون می‌ریخت. می‌لرزید. خرخر می‌کرد. گویی حرف می‌زند، ذکر می‌گوید، شعار می‌دهد!

گلوی بریده علی اصغر امام حسین (ع) را به یاد آوردم. تکانی خورد و به خیل ره‌یافتگان پیوست. حالت خاصی بر من حاکم شده بود!

- «خدایا چه می‌خواست؟ چه می‌گفت؟». گویی روحم، لطیف و با روح او عجین شده بود. کربلا را ترسیم کردم. «السلام علیک یا اباعبدالله»، در تمام وجودم نقش بست. گویی او بود که آخرین لحظات، مولایش را صدا می‌کرد. «۱»

### ۶-۳. شباهت انقلاب به عاشورا و امام به اباعبدالله ..... ص: ۷۶

نکته مهم در انقلاب اسلامی به‌ویژه در دوران هشت‌سال دفاع مقدس، شباهتی است که مردم و رزمندگان میان امام خمینی (ره) با اباعبدالله (ع) و

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۷

جبهه‌های نبرد با کربلا- و عاشورا می‌یافتند. شاید در شعار ساده و مشهور «نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینی» این مفهوم و نگاه لطیف نهفته باشد. این که امام خمینی (ره) خود از خاندان پیامبر بود و راه و سخن و سیرت او همان راه و همان سخن و شیوه را تداعی می‌کرد، چنین تصویر و باوری را به ذهن‌ها می‌بخشید. جز این، امام راحل، بارها به نهضت عاشورا و شباهت جبهه‌ها و رزمندگان و شهیدان و مردم به یاران امام حسین (ع) اشاره کرده بود.

رزمندگان نیز با چنین باوری خود را در همان راه می‌یافتند.

یکی از شهیدان گرانقدر دفاع مقدّس در بخشی از وصیّت‌نامه خود می‌نویسد:

چه جاذبه‌ای است که ما را از بسترهای گرم و آسوده بیرون کشید و عاشقانه به میدان نبرد آورد تا سختی‌ها و مشقّت‌ها را به جان و دل بخریم و از شوق وصال معشوق تا پای جان ایستادگی کنیم؟ راستی این همه زیبایی به بهت و حیرت آمده است، از این شکوه‌ها و عظمت‌هایی که پاسداران ما در صحنه‌های مبارزه می‌آفرینند و این همه ایثار و از خودگذشتگی‌ها علتش این است که با ملاک‌های مادی و دنیایی بررسی می‌شود، حال آن که منطق ما منطق معنویت و عشق است و چون شمع، آب شدن و روشنی بخشیدن. امروز ما از درون سنگرهای نبرد اعلام می‌کنیم که بانگ «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمانمان [امام خمینی (ره)] را شنیدیم و لبیک گویان عاشقانه به میدان شهادت شتافتیم تا بلکه خدا توفیق پیوستن به اولیایش را نصیب ما کند. «۱»

شهیدی دیگر در وصیّت‌نامه خویش نگاشته است:

هنگامی که عاشورای حسینی بار دیگر به دست یزیدیان خبیث در کربلای

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۸

ایران تکرار می‌گردد، در زمانی که وابستگان به ابرقدرت‌های شرق و غرب و مزدوران داخلی و خارجی خون مطهر جوانان علی اکبرگونه و پیرمردان همانند حرّ را به خاک این مرز و بوم آغشته می‌کنند، در زمانی که کوفیان مزدور منافق با حسین زمانمان (امام امت) به مخالفت برخاسته‌اند و شهرهای این مملکت اسلامی را با انفجار بمب توسط منافقین داخلی و موشک‌های خارجی توسط مزدوران بعثی مورد هجوم قرار داده‌اند و کودکان خردسال و پیرمردان و زنان و جوانان مسلمان را در مدارس و بیمارستان‌ها و منازلشان بدون هیچ گناهی شهید می‌کنند و در زمانی که انقلاب و اسلام عزیز در خطر قرار گرفته است، لزوم رفتن به جبهه نبرد حق علیه باطل کاملاً مشخص و بارز می‌باشد و با توجه به امر ولایت فقیه و امام امت خمینی کبیر؛ «رفتن به جبهه واجب کفائی است»، حقیر تصمیم گرفتم که قدم در این راه مقدّس بگذارم. «۱»

این باور و اعتقاد عمیق و احساس یگانگی میان جبهه و کربلا، نسیم رحمت پروردگار بر جبهه‌ها بود. جبهه با باور کربلا بودن می‌تپید و پشت جبهه با باور رسالت زینبی و مسؤولیت تداوم عاشورای جبهه‌ها. نمونه‌هایی فراوان از این احساس مقدّس را در خاطرات درخشان جبهه‌ها و یادها و نوشته‌های رزمندگان می‌توان یافت.

### ۷-۳. شباهت به حبیب بن مظاهر ..... ص: ۷۸

حبیب پیر پارسای کربلا است؛ سپیدمویی که عاشقانه کربلا را برگزید و در نیم‌روز داغ عاشورا، پیش از برپایی نماز اباعبدالله (ع) به شهادت رسید.

پیرانی که در جبهه شرکت می‌کردند، احترامی فوق‌العاده در میان رزمندگان

فرهنگ عاشورا، ص: ۷۹

داشتند. پاس حرمت آنان و رعایت حال و شرایط سنی آنها در همه‌جا مرسوم بود. برخی از این پیران برای رزمندگان نقش پدر داشتند؛ صبح، همه را برای نماز بیدار می‌کردند، مسائل اخلاقی را گوشزد می‌کردند و گاه متواضعانه لباس رزمندگان را می‌شستند، کفش‌ها را واکس می‌زدند، سنگرها را جاروب می‌کردند، شربت تدارک می‌دیدند و عطر صلوات را در فضای مسجد و سنگر و پیش از عملیات در دو صبحگاهی و تمرین‌ها پراکنده و افشان می‌کردند. نمودی از این سیرت عاشقانه را در سیمای پیری از جبهه می‌خوانیم. حاج ابوالفضل، بسیجی تیپ ۱۲ قائم می‌گوید:

در جبهه، قبل از این که دستور آماده‌باش برای تیپ صادر شود، در بین رزمندگان نماز اقامه می‌کردم و یا احکام می‌گفتم و یا این که تعلیم و تدریس قرآن داشتم، ولی بعد از این که فرمان آماده‌باش برای تیپ داده شد، بعضی از برادران می‌گفتند که تو

پیرمردی، در همین جا بمان.

به آن‌ها گفتم که شما از درون من باخبر نیستید. فردا جواب امام حسین (ع) را نمی‌توانم بدهم. می‌خواهم بروم آن جایی که حبیب بن مظاهر ایستاده بایستم تا فرزند امام حسین (ع) در این زمان نماز بخواند. «۱»

#### ۴. صفا، اخلاص و شور عاشورایی ..... ص: ۷۹

کربلا- معیار و میزان پاکبازی و خلوص است. شب عاشورا، پس از امان گرفتن، خیمه‌های یاران حسین (ع) همچون کندوی عسل بود؛ زمزمه‌ای آرام در فضای ملتهب کربلا- می‌پیچید و جان‌ها از شهد عشق و صفا لبریز می‌شد. نیایش و نماز و استغاثه و قرائت قرآن، روح و جان را برای حماسه بزرگ فردا آماده می‌کرد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۰

وقتی غروب تاسوعا، لشکر عمر سعد- پس از آمدن شمر بن- ذی‌الجوشن به کربلا- آهنگ جنگ کرد، امام حسین (ع) ابوالفضل العباس را برای گفت‌وگو با دشمن فرستاد و فرمود به آنان بگو بازگردند، امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگاران پردازیم، زیرا:

أَتَى أَحَبُّ الصَّلَاةِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ «۱»

من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات با خدا بسیار شیفته و دل‌بسته‌ام.

شب‌های عملیات شبیه شب عاشورا بود؛ شوق و شور و شعف آمیخته با اشک و استغاثه، زمزمه و نجوا، نماز و نیایش، فضا را لبریز معنویت و روشنی می‌ساخت. رزمندگان همدیگر را در آغوش می‌گرفتند، به همدیگر وصیت می‌کردند و از آنان که سیمایی درخشان داشتند و شهادت در نگاه و حالاتشان تموج داشت، تقاضای شفاعت می‌کردند. یکی از رزمندگان در وصف لحظه‌های شروع عملیات می‌نویسد:

بچه‌ها زیر لب زمزمه می‌کردند و خدا را می‌خواندند. ناخودآگاه به یاد کربلا- افتادم. با خودم زمزمه کردم: حسین جان! می‌بینی یارانت چه عشقی در پویدن راه تو دارند، اگر در کربلا امتی برای دفاع از تو نبود، امروز صدای یا حسین این عزیزان را می‌شنوی؟ این‌ها به انقلاب تو زنده‌اند و تشنه شهادت در راه تو هستند. «۲»

این شور و شیفتگی به امام حسین (ع)، گرمابخش و حرکت‌آفرین و پیروزی‌آور بود. رزمندگان با ترنم نام «حسین»، در صحنه‌های نبرد پیش می‌رفتند و با همین زمزمه متبرک شهید می‌شدند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۱

حجة الاسلام روحی، مسؤول عقیدتی- سیاسی پایگاه پنجم شکاری می‌گوید:

در بررسی جعبه سیاه یکی از هواپیماهای ساقط‌شده خود، صدای خلبان را شنیدیم که در آخرین لحظات عمر خود می‌گفت: یا حسین، یا حسین! و این ارتباط میان یک رزمنده در آسمان و یک رزمنده در زمین را می‌رساند. این نشان‌دهنده این است که رزمنده آسمان و زمین، ارتباط مستقیم با امام حسین (ع)، سرور شهیدان دارند و همین ارتباطهاست که در همه حال رزمندگان اسلام را یاری می‌کند و همیشه پیروزی با رزمندگان اسلام است. «۱»

نمونه دیگر از این شور و عشق به مکتب و نام حسین (ع) را از زبان رزمنده جانباز سید سعید موسوی، از نیروهای گروه تخریب لشکر ۲۷ حضرت رسول بشنویم:

به یاد برادر متین می‌افتم. الآن در تهران است. در یکی از عملیات‌ها پایش روی مین رفت و به سمت بالا- پرتاب شد. وقتی روی زمین افتاد، اولین کلمه‌ای که از دهانش بیرون آمد این بود: «یا حسین تقبل منی». نمی‌دانم چطور بود که با این که یک پایش در اثر

انفجار قطع شده بود، اصلاً احساس ناراحتی و درد نمی‌کرد. «۲»

عشقبازی با نام اباعبدالله و جانبازی در راه مکتب او، ویژگی رزمندگان جبهه‌ها بود و این محبت و دوستی، زمینه‌ساز عمل عاشورایی می‌شد. نمونه شگفت و زیبایی زیر ترسیمی از این عشق و دلباختگی و سلوک عارفانه است:

فلاح‌نژاد فرمانده گروهان ما بود. یکی از مایه‌های خوشحالی بچه‌های

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۲

گروهان ما این بود که فلاح‌نژاد فرمانده آن‌هاست. کم‌ترین لطف او نسبت به کسانی که برخورد می‌کرد، پس از سلام، یک تبسم بود. از عادات وی این بود که همیشه اول نماز می‌خواند و بعد غذا می‌خورد؛ اگرچه غذا مقداری زودتر از نماز می‌رسید، او می‌گفت: اول سجود بعداً وجود! اشک‌هایش در نماز فراوان بود و دعایش بعد از نماز پراحساس. وقتی بعد از نماز مفاتیح به دست می‌گرفت و با آهنگ دلنواز دعا می‌خواند، خیلی دلم می‌خواست کنارش بنشینم و گوش کنم. دیدار او و ذکر خدا دو پدیده قرین هم بودند.

واقعاً دیدارش انسان را به یاد خدا می‌انداخت و صحبتش نیز روحیه‌بخش رزمندگان بود. گاهی وقت‌ها به دوردست‌ها و آن‌سوی دشمن چشم می‌دوخت و خیره می‌شد و با حسرت نگاه می‌کرد و زیر لب زمزمه می‌کرد «اللهم علیک یا ابا عبدالله». در صحبت‌هایش عشق به کربلا و شوق دیدار امام حسین (ع) موج می‌زد و اسم معشوقش امام حسین (ع) را با شغف آمیخته به حسرت بر زبان جاری می‌کرد.

روزی صبحانه به ما نرسیده بود و حسابی گرسنه بودیم. نزدیک ساعت ۱۱ غذا آوردند. فلاح‌نژاد هم مهمان ما بود. مجبور شد قبل از نماز، ناهار را همراه ما صرف کند. بعد از ناهار پرسید: ظهر، وقت نماز شده؟ یکی از برادران گفت: پنج دقیقه از وقت اذان گذشته است. با تعجب و حیرت گفت: پنج دقیقه گذشت؟! به حالت تأسف و تأثر سرش را تکان داد و با قیافه عبوس و گرفته و با صدای خفیف زمزمه کرد: حیف که پنج دقیقه گذشته. شتابان برای وضو حرکت کرد.

نزدیک بود به منبع برسد که ناگهان گلوله‌ای از بالا به طرف زمین سقوط کرد و صدای مهیبی را به اطراف پراکند. پس از فروکش کردن گرد و خاک و دود، فلاح‌نژاد را دیدم که به طرف سنگر می‌آید. خوشحال شدم که او طوری نشده فرهنگ عاشورا، ص: ۸۳

و سالم است، زیرا چهره‌اش آرام‌تر از همیشه و طراوت از گونه‌هایش پیدا بود، اما بدون این که حرفی بزند و تعارفی کند داخل سنگر شد و من هم به دنبال او رفتم، ولی مشاهده کردم که دستش را روی قلبش گذاشته و کمی بعد دیدم دهانش پر از خون است و خون از آن بیرون ریخت ... آری، ترکش به قلبش اصابت کرده بود.

خودش را به طرف روزنامه‌ای که در سنگر افتاده بود، کشاند. من هم دویدم که آمبولانس را حاضر کنم. وقتی برگشتم دیدم که دستش را روی قلبش می‌گذارد و برمی‌دارد و روی روزنامه چیزی می‌نویسد ... [بعد] نگاهم به آن روزنامه افتاد و نوشته خونینش را خواندم که با خون قلبش نوشته بود:

«السلام علیک یا ابا عبدالله» و در حالی که گل خنده بر چهره‌اش بود، به دیدار معبود شتافت. «۱»

این عشق‌ورزی‌ها، این خالصانه‌زیستن با امام حسین (ع) و درک و معرفت عاشورایی، نسیمی بود که خداوند در همه جبهه‌ها وزانده و چنین سالکان عاشقی را ساخته و پرورده بود.

«حماسه» محصول توانایی است و هیچ چیز چون ایمان توانایی نمی‌آفریند.

ایمان به درستی راه، داشتن پشتوانه و این که در نهایت بی‌کسی و بی‌چیزی، کسی هست که راه را بگشاید، بن‌بست‌ها را بشکند و



یاریگر انسان باشد، گرمابخش، توان‌افزا و پیروزی‌آفرین است. کربلا به دلیل این که جز «خدا» هیچ ندارد و کانون عشق و خلوص و صفا و زلال‌ترین حادثه تاریخ اسلام است، بهترین الگو و بزرگ‌ترین پشتوانه رزمندگان جبهه‌ها بود. با نام کربلا چه شورها و سماع‌های عاشقانه که در لحظه‌های آتش و خون برپا نمی‌شد. نام

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۴

کربلا و عاشورا و حسین همه چیز رزمندگان بود. جبهه کم‌فاصله‌ترین نقطه با کربلا بود و لحظه‌ها بی‌هیچ درنگی به عاشورا پیوند می‌خورد. شب عملیات، شب عاشورا بود و شور جبهه، شور عاشورایی. در نمونه ذیل این نگاه و احساس جلوه دارد:

مرحله دوم عملیات کربلای ۵ آغاز شده بود. گردان ابوالفضل باید عملیات می‌کرد. قبل از حرکت، بچه‌های گروهان را در سوله‌ای جمع کردم و بعد از توجیه نقشه عملیات، نکات مهم و موارد حیّاس را مطرح ساختم؛ برای این که مطمئن شوم که همه مهتّا و مصمّم هستند و اگر کسی مردّد است، به عملیات نیاید. کثرت خطرات و نفرات دشمن را گوشزد کردم، اما کوچک‌ترین خللی در عزم راسخ آن‌ها به وجود نیامد.

به هر حال عازم خط شدم و در سنگرهای جمعی استراحت کردیم تا فرمان عملیات صادر شود. پس از صدور فرمان حمله، از میان جهنمی از آتش عبور کردیم. وسط میدان مین بودیم.

پیشاپیش بچه‌ها حرکت می‌کردم، ولی گاه بچه‌های پشت‌سرم مجروح می‌شدند.

شوری عاشورایی در وجودم احساس می‌کردم، فریاد زدم: امشب شب عاشوراست، هر کس می‌خواهد با یزیدیان بجنگد، دنبال من بیاید.

بچه‌ها با فریاد یا حسین (ع) به پیش می‌رفتند. عده‌ای را برای پاکسازی کانال فرستادم و سه نفر نیز به نام‌های حسین حسین‌زاده، رضا صالحی و حمید جان‌نثاری به همراه من آمدند. «۱»

حدود چهارده قرن از عاشورای اباعبدالله (ع) می‌گذرد، اما مصباح کربلا روشن است و سفینه عاشورا همچنان انسان‌ها را به ساحل فوز و فلاح می‌رساند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۵

جان رزمندگان ایران اسلامی نیز از این چراغ روشنی می‌گرفت و در موج خیز حادثه‌ها و طوفان‌ها همین کشتی به جان‌ها آرامش می‌داد که انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة.

پیوند جان و روح رزمندگان با عاشورا باعث می‌شد که همه چیز تداعی‌کننده آن حادثه عظیم باشد. نمونه خواندنی زیر خاطره‌ای است در باره امیر سرلشکر شهید عباس بابایی از زبان هم‌رزم او ستوان حسن روشن که ترجمان این ویژگی است:

در پاتکی که عراق به منظور پس گرفتن جزایر مجنون انجام داد، بابایی شیمیایی شد و سر او پر شده بود از تاول‌های ریزی که خارش داشت. تاول‌ها در اثر خاراندن می‌ترکیدند و این مسأله موجب ناراحتی او می‌شد. به او اصرار کردم تا به بیمارستان برود، ولی می‌گفت که در شرایط فعلی اگر به بیمارستان بروم مرا بستری می‌کنند. او پیوسته نگران وضعیت جنگ بود.

در همان روزها، یک‌روز که به طرف بیرون جزیره مجنون در حرکت بودیم، به برکه آبی که پر از نیزار بود رسیدیم. عتّاس لحظه‌ای ایستاد و به جریان آب دقت کرد. سپس با حالتی خاص رو به من کرد و گفت: حسن! می‌دانی این آب کدام آب است؟ گفتم: خب، آبی مثل همه آب‌ها. عتّاس گفت: اگر دقت کنی امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) در کربلا دستشان را به همین آب زدند؛ این آب تبرّک است.

سپس پیاده شد و شروع کرد با آن آب سرش را شست و شو داد. او معتقد بود که تاول‌های سرش مداوا خواهد شد. چندروز از این ماجرا نگذشته بود که تمام تاول‌های سر او مداوا شد! «۱»



فرهنگ عاشورا، ص: ۸۶

اگر در جبهه زمان شهادت با ایام محرم همزمان می‌شد، شور و معنای دیگری داشت. نمونه‌هایی عجیب در جبهه‌ها از شهادتی می‌توان یافت که هم، زمان ولادت و هم، زمان شهادت آن‌ها در محرم بوده است. آرزوی ارادتمندان اباعبدالله (ع) این بود که در ایام محرم شهید شوند:

حسن قربانی از ارادتمندان آقا اباعبدالله (ع) بود. در آستانه ماه محرم شور و شوق حسینی داشت. با کمک نیروها، گردان را سیاه‌پوش می‌کرد و به استقبال محرم می‌رفت. خود نیز با صدایی دلنشین نوحه‌سرایی می‌کرد. نفوذ کلام خوبی داشت؛ هر کس مسؤولیت نمی‌پذیرفت، با اشاره او تسلیم می‌شد.

آن سال نیز چون سال‌های گذشته می‌خواستیم ساختمان گردان را سیاه‌پوش کنیم.

آقای قربانی گفت: «شما کار را شروع کنید، من برمی‌گردم.» این آخرین کلام بود که از او شنیدم. خداحافظی کرد و رفت. دو روزی طول کشید؛ قرار بود حسن یک‌روزه برگردد، ولی از او خبری نبود. روز سوم با نیروها بیرون مقرر بودیم که موتورسیکلتی از دور پیدا شد. ما را به گوشه‌ای برد و خبر شهادت حسن و مهدی طاهری بی‌سیم چی گردان را به ما داد. اشک در چشمانمان حلقه زد.

نیروها را جمع کردیم و وقتی خبر شهادت او را به نیروها دادیم، غوغایی به پا شد. بچه‌ها را به مقر گردان بازگرداندیم و پیکر آن دو شهید بزرگوار را تشییع نمودیم و کنار پیکرشان دعای توسل خواندیم. آری، شهید حسن قربانی در ماه محرم به نزد مولای خود اباعبدالله (ع) میهمان شد. (۱)

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۷

باور حوادث غیرعادی و خارق‌العاده در اندیشه‌های عادی و خو گرفته به سطح و ظاهر جهان نمی‌گنجد، اما برای آنان که باورمند غیب و گستره بی‌مرز شهود و اشراق و مکاشفه و اتصال جان‌ها به عالم دیگرند، بسیار آسان است. در جبهه صحنه‌ها و حادثه‌هایی این چنین اتفاق می‌افتاد:

در عملیات کربلای ۵، ما در واحد تعاون بودیم. امام جماعت ما طلبه جوانی بود به اسم حاج آقا «آقاخانی». از بچه‌های جوادیه بود. ما قبل از عملیات کربلای ۵ با ایشان آشنا شده بودیم. روحیه عجیبی داشت. در حین عملیات ایشان جنازه شهدا را به عقب منتقل می‌کرد. طنابی به کمرش می‌بست و سر دیگر طناب را به کمر شهدا و آن‌ها را به عقب منتقل می‌کرد؛ در شرایطی که گلوله مستقیم تانک می‌آمد! در یکی از این آمد و رفت‌ها، بر اثر اصابت گلوله مستقیم تانک سر ایشان از بدن جدا شد و به شهادت رسید.

یکی از برادران روحانی تعریف می‌کرد که در لحظه‌ای که سر ایشان از بدن جدا شد، من بالای سر جنازه ایشان رفتم و دیدم که از تن بی‌سر ایشان این صدا بلند شد: «السلام علیک یا اباعبدالله» وقتی این صدا را شنیدم، تنم به لرزه افتاد. خود من هم هروقت به فکر این قضیه می‌افتم، بدنم به لرزه می‌افتد. من تمام این معنویت و تقدس را جز در ارتباط با نماز که ارتباط روحی و معنوی با پروردگار یکتا است، نمی‌دانم. (۱)

جبهه کانون و خاستگاه این صحنه‌های عاشورایی و آینه اخلاص و صفای باطن رزمندگانی است که نه تنها در زیستن و مجاهدت که در شهادت نیز آرزوی همسانی و همراهی اباعبدالله الحسین و یاران فداکار و پاکبازش را

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۸

داشتند و مگر می‌شود کسی از سر خلوص و صدق از خدای خویش چیزی بخواهد و آن تحقق نیابد. جبهه جایگاه تحقق این آیت خداوندی بود که:

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. استجاب‌های عاشورایی جبهه، تداعی استجاب‌های خاصان و اولیایی است که بارزترین و والاترین آن‌ها

همان‌هایی‌اند که حماسه عارفانه و عاشقانه کربلا را در عاشورای ۶۱ هجری رقم زدند. یکی از این دعاها، دعای حضرت اباعبدالله و به تعبیر دقیق‌تر نفرین آن حضرت در باره عمر سعد است که سرانجام تحقق یافت و او در بستر خودش به خواری و ذلت کشته شد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۸۹

## فصل سوم: آزادگان؛ جلوه‌های عاشورایی در اسارت ..... ص: ۸۹

### اشاره

سال‌های سنگین، دشوار و تلخ اسارت، یادآور روزهای دردناک و اندوه‌باری است که بر کاروان اسیران کوفه و شام گذشت. آزادگان دربند به یاد مصائب اهل بیت (ع) صبوری و شکیبایی پیشه می‌کردند و در نامه‌هایی که برای خانواده‌ها ارسال می‌کردند، آنان را به صبر زینبی و پیروی از حسین زمان، امام خمینی (ره)، دعوت می‌نمودند. شاید زیباترین، زنده‌ترین و به‌یاد ماندنی‌ترین خاطره آزادگان، زیارت کربلا باشد که گواه اتصال روح و قلب رزمندگان به کربلا و سریان و جریان عشق به اباعبدالله و فرهنگ عاشورا است.

### ۱. برپایی مراسم سوگواری ..... ص: ۸۹

آزادگان در دوران اسارت نیز با یاد اباعبدالله (ع) گردِ غربت و اندوه از جان می‌شستند و با برپایی مراسم، عشق و ایمان خود را به آن حضرت نشان می‌دادند؛ هرچند بهای سنگین این مراسم را نیز باید می‌پرداختند:

به هنگام فرارسیدن ایام عزاداری سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (ع)، نیروهای عراقی به منظور جلوگیری از برپایی مراسم سوگواری و برای کسل

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۰

کردن آزادگان، تحت عنوان پیشگیری از گزاز اقدام به واکنس زدن اسرا می‌کردند که به‌نام آمپول و واکنس ضدعاشورا در اردوگاه‌ها معروف شده بود. «۱»

همچنین نوجوانان اسیر را علی اصغر و پیران را حبیب بن مظاهر می‌نامیدند. «۲» این ویژگی‌ها و نام‌ها امتداد فرهنگ جبهه در دوران اسارت بود.

آزادگان هرچند دچار سخت‌ترین شکنجه‌ها، شاهد شهادت یاران در زیر ضربات کابل و شلاق و در نهایت محدودیت و فشار بودند، اما از برپایی مراسم سوگواری به‌ویژه در ایام محرم پروا نداشتند. نمونه‌هایی از این شوق و شور و شیدایی را از خاطرات آنان باز می‌خوانیم:

با فرارسیدن ماه محرم، مسئولان اردوگاه طی مراجعات مکرر اظهار داشتند که در کشور عراق عزاداری برای امام حسین (ع) ممنوع است و شما نیز می‌بایست از قانون این مملکت تبعیت کنید، اما دل آزاده‌ها که از عشق به سرور شهیدان لبریز بود و در این خصوص هیچ قانونی را نمی‌شناخت، در شب عاشورا با صدای «یا حسین مظلوم»، «الله اکبر» و «صدام کافر» فضای اردوگاه را پر ساخت. طبق معمول، گروه ضربت و فرمانده اردوگاه با سربازانش جهت تنبیه هجوم آوردند و همه برادران را تحت شکنجه و ضرب و شتم قرار دادند. ما نیز جهت تسکین دردهایمان دست به دعا برداشتیم.

چون انجام دعا پس از آن‌همه آزار و اذیت برای آن‌ها بسیار گران تمام شده بود، سعی کردند به صورت‌های دیگری تلافی آن را

دریابورند. فدای آن روز که به عنوان بیمار به بهداری مراجعه کردم، دکتر در نسخه پزشکی من نوشت:

سه ضربه شلاق! (۳)

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۱

پاییز سال ۱۳۶۲ بود و مثل سال‌های گذشته عاشورای حسینی فرا رسیده بود. شور و شوق آزادگان دربند برای عزاداری سالار شهیدان و یاران باوفایش در خانه دشمن بعضی حال و هوای دیگری داشت. از یکی - دو هفته قبل از محرم، برادران دربند به فکر زمینه‌سازی اجرای مراسم افتادند. ابتدا به مسئولان آسایشگاه‌ها اعلام کردند به عراقی‌ها بگویند که ما عزاداری خواهیم کرد. عراقی‌ها که از نحوه مراسم اطلاع نداشتند یا خود را به نادانی می‌زدند، به مسئولان ما قول دادند که مزاحم برگزاری مراسم نشوند. خلاصه، محرم ماه عشق و جانبازی معشوق فرارسید؛ خصوصاً که اسرا الگویی خویش را زین العابدین (ع) و زینب کبری (س) به حساب می‌آوردند و در انجام رسالت سجدی خویش هرگونه مسامحه و سازش با دشمن را خیانت به اسلام و آرمان مقدس شهدا و نظام جمهوری اسلامی می‌دانستند.

با فرارسیدن ایام عاشورا به پیشنهاد عده‌ای از بچه‌ها قرار شد بر روی سینه همه بچه‌ها جمله «یا حسین مظلوم» نوشته شود که این کار در عرض یکی - دو شب به طور مخفیانه انجام گرفت و با شور و شوقی که بچه‌ها داشتند، به سرعت گلدوزی شد.

اول محرم فرارسید و بچه‌ها از همان ابتدا شروع به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی کردند و شب‌ها از ساعت ۸ تا نیمه‌شب این کار را ادامه می‌دادند. هنوز یکی - دو روز نگذشته بود که مسئولان عراقی اعلام کردند عزاداری را آهسته و بدون سینه‌زنی انجام دهید، ولی این طرح از سوی اسرا رد شد. آیا می‌شود برای سرور و سالار شهیدان بر سر و سینه خود نزنیم؟ هرگز! اول، تهدیدها شروع شد.

شب سوم یا چهارم بود که در چند اتاق را بستند و عزاداران حسینی را زندانی کردند. شب ششم هنگام سینه‌زنی، یک افسر عراقی که سروانی گردن شکسته

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۲

بود و طوقی قرمز نیز به گردن داشت، وارد اتاق ما (اتاق شماره ۶) شد. ابتدا از در دوستی وارد شد و گفت: چرا شما سینه‌زنی می‌کنید؟ این کار حرام است و ظلم به نفس است. چندتن از بچه‌ها بلند شدند و به او جواب دادند. از جمله برادر قاسمی که از بچه‌های تهران بود، در جوابش گفت: ما از کودکی در دامان مادرانمان اشک حسینی بر صورتمان ریخته [ایم] و حالا ترک آن برای ما بسیار سنگین است.

افسر عراقی فوراً دستور داد اسم او را یادداشت کردند و پشت سرش اسم همه افرادی که به او جواب داده بودند، نوشته شد. بعد هم افسر عراقی با فحش و تهدید اتاق ما را ترک کرد.

شب تاسوعا فرارسید و سینه‌زنی همچنان ادامه داشت. عراقی‌ها با عده زیادی از افراد گارد حفاظت اردوگاه پشت پنجره اتاق‌ها آمدند و هرچه فریاد زدند که سینه نزنید، کسی گوش نداد. ناگهان در اتاق باز شد و چند جلد دائمی اردوگاه وارد شدند. ابتدا چند نفری را جدا کردند و در گوشه‌ای از اتاق نشاندهند و ناگهان با یک سوت حدود پنجاه سرباز لخت باتوم به دست وارد شدند و مثل گرگ‌های گرسنه که به گله گوسفند حمله کنند، به ما هجوم آوردند. به هر جا که دستشان می‌رسید، می‌زدند. پس از پنج دقیقه با سوت افسر عراقی همه سربازها از اتاق خارج شدند. البته ناگفته نماند که جدا کردن بچه‌ها به خاطر تفرقه‌اندازی بود، ولی آن‌ها همه با هوشیاری موقع کتک زدن داخل دیگر بچه‌ها شدند و کتک خوردند که این کار بیش‌تر کفر عراقی‌ها را بالا آورده بود. پس از درگیری، اتاق به خون کشیده شده بود. از سر و صورت اکثر بچه‌ها خون می‌ریخت. در همان حال حدود ۲۰ نفر از

اسرا از جمله آن‌هایی که جواب افسر را داده بودند، جدا شدند و برای کتک خوردن خصوصی به

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۳

زندان رفتند. بعد از رفتن عراقی‌ها بچه‌ها دوباره جمع شدند و شروع به سینه‌زنی کردند. عراقی‌ها از پشت پنجره نگاه می‌کردند. «۱»

## ۲. مقاومت و پایداری ..... ص: ۹۳

چون فرهنگ «همه جا کربلا است و هر روزی عاشورا است» فرهنگ جاری در اندیشه و روح رزمندگان شده بود، آنان همه‌گاه و همه‌جا را هنگام و جایگاه مبارزه و مجاهده می‌دیدند. مبارزه جغرافیا نمی‌شناخت؛ در اردوگاه و اسارت همان بودند که روزی سنگرهای دشمن را فرو می‌ریختند، و جبهه در جبهه بی‌هیچ خوف و هراس پیش می‌تاختند. آن که معرفت عاشورایی یافته است، ترس در حریم وجودش پر و بال می‌ریزد. همین بود که آزادگان در اسارت، تونل‌های مرگ و اردوگاه‌های وحشت را تحمل می‌کردند و گاه شاهد پیکر بی‌جان هم‌زمان خود پس از شکنجه بودند و با این همه دست از آرمان و ایمان و پیمان خویش برنمی‌داشتند؛ هر خطر را به جان پذیرا بودند تا بتوانند از حریم ارزش‌ها و باورهای خویش دفاع کنند. مقاومت و پایداری آنان را در نمونه ذیل می‌توان یافت:

در ماه محرم، هرشب نوحه‌سرایی و عزاداری می‌کردیم. این وضع ادامه داشت تا شب تاسوعا که حدود ۲۰ سرباز عراقی مسلح به همراه سرهنگ فضیل فرمانده اردوگاه وارد آسایشگاه ۵ شدند. سرهنگ عراقی گفت: شما نظم اردوگاه را برهم زده‌اید. چرا سینه‌زنی می‌کنید؟ این کار ممنوع است! پرسیدم: چرا ممنوع است؟ این یک مراسم مذهبی است که حتی در عراق هم شیعیان در سوگ امام حسین (ع) همین کار را می‌کنند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۴

سرهنگ برآشفت و خیلی جدی گفت: به شرفم سوگند اگر دوباره این کار را بکنید، شما را اعدام می‌کنم! و سپس ادامه داد: خوب، حالا بین شما کسی هست که بخواهد اعدام شود؟ پس از چند لحظه سکوت، ناگهان برادر حسین پیرحسینلو دلیرانه بلند شد. سرهنگ که جا خورده بود، با تعجب گفت: چی؟

تو می‌خواهی اعدام شوی؟ برادر پیرحسینلو گفت: بله، چون ما به خاطر همین عزاداری‌ها انقلاب کردیم و در ادامه راه امام حسین (ع) است که این جا هستیم و با شما می‌جنگیم.

سرهنگ بیچاره گیج و مبهوت شده بود، چون نه می‌توانست اعدام کند و نه می‌توانست این اقدام جسورانه و متهورانه را ببخشد. بنابراین، با مشت به سینه برادر حسین کوبید و گفت: بنشین، و مثل سگ زخمی از آن جا رفت.

به محض خروج او بچه‌های آسایشگاه یک‌صدا فریاد کشیدند: الله اکبر - خمینی رهبر. «۱»

در برپایی سوگواری اباعبدالله (ع) گاه بهای سنگین شهادت نیز پیش‌رو بود، ولی چه باک که راه عشق همواره چنین است و به قول حافظ:

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود ندانستم که این دریا چه موج خونفشان دارد

و به تعبیر مولوی:

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود

یکی از آزادگان عزیز در وصف ایام عزاداری سالار شهیدان می‌نویسد:

ما در سوله‌ها جمع شدیم و به نوحه‌خوانی و سینه‌زنی پرداختیم. یک‌ساعتی از شروع مراسم گذشته بود که عراقی‌ها درهای سوله‌ها را بستند. بچه‌ها با

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۵

کوبیدن به در و دیوارها از عراقی‌ها خواستند که آن را باز کنند، اما آنان به حالت مسلح پشت درها ایستاده بودند، ما نیز فریاد

«حسین حسین» سر می دادیم. بغض گلویم را می فشرد. شب عاشورا، عاشقان امام حسین (ع) به خاک آن حضرت پا نهاده بودند و در سوگ او و در کنج اسارت می گریستند و چه گریستی! بعضی از برادران نوحه سرداده بودند و همه با هم به یاد سالار شهیدان سینه می زدیم و می گریستیم.

چند ساعت بعد سرهنگ عراقی به همراه یک اکیپ ضدشورش وارد اردوگاه شد. ابتدا چند تیر هوایی شلیک کردند و سپس یکی از نگهبان‌ها به طرف برادری تیراندازی کرد و منجر به شهادت او شد. «۱»

مگر امام عاشورا در هنگام ورود به کربلا به یاران و همراهان بشارت نداد که:

هَيْهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا وَ هَيْهُنَا وَاللَّهِ مَحْشَرُنَا وَ مَنْشَرُنَا «۲»

سوگند به خدا که این جا (سرزمین کربلا) جای مزار ما است و از همین جا برانگیخته می شویم.

اینک باورمندان راه و مکتب اباعبدالله (ع)، در اسارت و زنجیر، این شعله عشق را در جان برافروخته نگاه داشته و در راه این عشق و ایمان، همه شکنجه‌ها و رنج‌ها را به جان خریدار بودند. مگر روزی فرزندان حسین پس از آن همه مصائب تازیانه نمی خوردند. مگر زینب کبری و امام سجاد در اسارت و زنجیر در پایتخت جنایت، کوفه و شام، سخن نگفتند و سوگواری نکردند، چرا اکنون آزادگان که خود را پیرو راه زینب کبری (س) و امام سجاد (ع) می دانند، چنین نکنند؟

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۶

در فرهنگ عاشورا و زیارت عاشورا، دو عنصر اساسی و حیاتی همواره به چشم می خورد؛ تولی و تبری. موالات ولی و براءت از دشمنان دو رکن و پایه اساسی در فرهنگ عاشورایند. وقتی در زیارتنامه می خوانیم: اِنِّی سَلِّمٌ لِمَنْ سَلَّمَکُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ الِیْ یَوْمِ الْقِیَامَةِ و در پایان از «ثبات قدم صدق» سخن می گوئیم، به معنای آن است که این راه، دوستی و ثبات قدم بر دوستی می طلبد. در این راه نباید از تیغ و خطر و دشواری هراسید و باید با همه هستی پذیرای سختی و دشواری شد؛ به قول حافظ:

ای که از کوچه معشوقه ما می گذری بر حذر باش که سر می شکند دیوارش

آزادگان می دانستند به پاس عشق ورزی به اباعبدالله باید همه چیز را به جان پذیرند و سستی و تردید روا ندارند. در اردوگاه‌ها با شروع تاسوعا و عاشورا، عراقی‌ها سعی می کردند به هر نحو که شده از عزاداری آزادگان جلوگیری کنند. با این همه، از آغاز محرم مراسم عزاداری برپا می شد و هیچ عامل بازدارنده‌ای توان تعطیلی آن را نداشت. نمونه‌ای که در پی می آید، نشان همین خلوص و پایداری است:

اولین شب محرم فرارسید و با هماهنگی‌هایی که از پیش بین مسئولان تبلیغات آسایشگاه‌ها صورت گرفته بود، عزاداری شروع شد و نحوه اجرای مراسم هم به این شکل بود که همه آسایشگاه‌ها در ساعت معینی، دورتادور، هر کس سر جای خودش بنشیند و سینه‌زنی کنیم و هرگاه سرباز عراقی آمد، همگی با هم بدون برهم زدن حالت خود، این حدیث معروف پیغمبر (ص) را با آهنگ خاص خودش تکرار کنیم که:

قال رسول الله نور عینی حسین منی أنا من حسینی

فرهنگ عاشورا، ص: ۹۷

هدف ما نیز از تکرار این بیت دو چیز بود: یکی این که عراقی‌ها نوحه‌خوان را شناسایی نکنند، و دیگر این که با توجه به عربی بودن آن، مفهوم گفته‌های ما برایشان روشن باشد تا بعداً انگ سیاسی به آن نزنند.

به هر نحوی بود، نه شب محرم را پشت سر گذاشتیم و در این مدت سربازان عراقی بدون کوچک‌ترین اعتراضی با کار ما، فقط شب‌ها می آمدند لحظاتی ما را تماشا می کردند و می رفتند. ما هم خوشحال بودیم از این که بالاخره توانستیم یک عاشورا در اسارت عزاداری درستی انجام دهیم.

شب عاشورا با خاطرات تلخ مصائب ابا عبدالله (ع) از راه رسید و همگی طبق معمول هر شب مشغول عزاداری بودیم و طبعاً آن شب با شب‌های دیگر فرق می‌کرد و در آسایشگاه ۵، برادران بلند شده بودند و ایستاده سینه‌زنی می‌کردند. همچنان در حال سینه‌زنی بودیم که ناگهان دیدیم گله کلاه‌قرمزاها با چشم‌هایی از حدقه درآمده و عربده‌کشان با باتوم و شیلنگ به داخل اردوگاه هجوم آوردند و شروع کردند به کوبیدن به میله‌ها که «یاالله بنشین آمار، بنشین آمار». همگی از جا بلند شدیم و به ستون پنج آماده برای آمارگیری نشستیم. پس از این که همه آسایشگاه‌ها را به صف کردند برای آمار، خودشان به آسایشگاه ۵ که در طبقه دوم بود، هجوم بردند. صدای سُم‌های سنگینشان که در پایین شنیده می‌شد، خبر از حالت وحشیانه‌ای می‌داد که در آن لحظه بر آنان حاکم شده بود.

چند لحظه بعد از گشودن در و هجومشان به داخل آسایشگاه، کاری کردند که از همه یزیدیان در برخورد با حسینیان انتظار می‌رود، آن هم در شب عاشورا و واقعاً در آن شب عاشورا صحنه عاشورا به طور مستند و واقعی برای ما زنده شد. آنان در اولین اقدام خود علیه اسرا هُبّانه (ظرفی سفالین و بزرگ که ته فرهنگ عاشورا، ص: ۹۸

آن مثل کوزه بود و در آن آب می‌ریختیم) و بقیه ظروف آب آن‌ها را از بالا- به وسط محوطه اردوگاه پرت کردند و بعد شروع کردند به زدن بچه‌ها. از فریادهای «یا حسین» و «یا ابوالفضل» اسرا و عربده‌های وحشیانه عراقی‌ها و همین‌طور صدای سُم آن‌ها کاملاً روشن بود که چطور به جان بچه‌ها افتاده‌اند.

لحظاتی بعد دیدیم چند نفر غرق در خون را که درست هم شناخته نمی‌شدند، آوردند پشت پنجره آسایشگاه ما و همین‌طور به همه آسایشگاه‌ها بردند تا آثار جنایت خود را به همه نشان دهند و به اصطلاح زهرچشم بگیرند.

قبل از این که از آسایشگاه ۵ فارغ شوند، بچه‌های آسایشگاه‌های دیگر و از جمله آسایشگاه ما کاغذهایی را که در آن نوحه و مقاله نوشته شده بود، به طرق مختلف مثل سوزاندن یا مخفی کردن و غیره از دم دست برداشتند، چون در آن شب آن‌ها را دست هر کس می‌دیدند، ضمن اذیت کردن همه افراد آن آسایشگاه، آن نفر را جداگانه تا یک قدمی مرگ، شکنجه و آزار می‌دادند. به هر حال انتظار به پایان رسید و وحشی‌ها به آسایشگاه ما حمله‌ور شدند. در با یک لگد محکم باز شد و به شدت به دیوار خورد و در پی آن عراقی‌ها نعره‌زنان و عربده‌کشان با شیلنگ و باتوم و هر چه که در دست داشتند، به داخل آسایشگاه ریختند. گویی هر یک از آن‌ها تلاش می‌کرد که در شکنجه دادن اسرا از دیگری سبقت بگیرد.

این که چگونه عراقی‌ها ما را به باد کتک گرفته بودند، چیزی است که برای خود ما هم در آن لحظه باورکردنی نبود. آن‌ها واقعاً در آن شب دیوانه شده بودند و چشم‌های سرخ و از حدقه درآمده‌شان نشان از خشم آنان نسبت به اسرا می‌داد. دسته‌های جارو و تی در همان اولین ضربات خرد شد و آن‌ها با پوتین به جان ما افتادند .... «۱»  
فرهنگ عاشورا، ص: ۹۹

### ۳. توسل ..... ص: ۹۹

تنها تکیه‌گاه آزادگان در چنین موقعیتی جز توکل و توسل و ایمان چه می‌توانست باشد؟ در شرایطی که پیکر نیمه‌جان و خونین و زخم‌خورده دوستان را تنها به جرم اظهار محبت به اهل بیت (ع) و ذکر و یاد عاشورا در مقابل نگاه خویش می‌بینند، چه تکیه‌گاهی جز توکل و توسل باقی می‌ماند؟

نمونه‌ای از باورمندی به عنایت اهل بیت و گره‌گشایی باب‌الحوائج کربلا، علی اصغر را در خاطره زیر می‌یابیم:  
تزیین آسایشگاه‌ها مناسب با ماه محرم، از دیگر مراسم رایج در اسارتگاه‌ها بود که با دست همت عاشقان حسین انجام می‌شد. برای



تزیین، پتوهای سیاه‌رنگ انتخاب و با صابون روی آن‌ها جمله‌هایی مانند «السلام علیک یا اباعبدالله» و ... نوشته می‌شد. بهترین خاطره‌ای که من از محرم در اسارت دارم، به آن سالی برمی‌گردد که عراقی‌ها طبق عادت هر ساله‌شان روز هفتم و هشتم محرم به همه آمپول‌هایی تزریق می‌کردند تا رزمنده‌های ایرانی نتوانند در روزهای تاسوعا و عاشورا عزاداری کنند. این کار شیطانی‌شان هر سال خوب نتیجه می‌داد و غیر از چند نفر که به لطایف‌الحیل از زیر تزریق آمپول جان سالم به در می‌بردند، بقیه چنان تب می‌کردند که تا چند روز درجا می‌افتادند.

آن سال، دیگر، تجربه کافی به دست آورده بودند و اسامی افراد را از روی لیست می‌خواندند و حتی یک نفر نیز نتوانست از نیش سوزن آمپول در امان بماند؛ حتی بین بچه‌ها شایع شده بود که درصد مواد آمپول امسال چند سی‌سی بیش‌تر از سال‌های پیش است. وقتی عراقی‌ها به آسایشگاه ما آمدند، همه بچه‌ها به حضرت علی اصغر متوسل شده، نجات خود را از آن

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۰

دردانه کوچک امام حسین (ع) خواستند. قلب پاک بچه‌ها و نام و برکت آن طفل خاندان پیامبر چنان اثر معجزه‌آسایی داشت که هیچ کدام از بچه‌ها - به جز یکی دو نفر که آن‌ها نیز بیماری کم‌خونی داشتند - تب نکردند.

عراقی‌ها که می‌دانستند آمپول‌ها کار خودشان را خواهند کرد، دیگر به سراغ آسایشگاه ما نیامدند و ما با خیال راحت، آن شب چراغ عزاداری حضرت امام حسین (ع) را روشن کردیم.

صبح که شد دکترهای عراقی از جریان خبردار شدند. آن‌ها به آسایشگاه‌های دیگر رفتند و دیدند که تمام افراد آن‌ها تب کرده و درجا افتاده‌اند، اما افراد آسایشگاه ما سرحال و قه‌قهه هستند. بین خودشان بگو‌مگویی شده بود که نگوا! از طرفی تعجب کرده بودند و از طرف دیگر نمی‌توانستند قبول کنند که توسل به ائمه و خاندان عصمت کارهای نشدنی را شدنی می‌کند. «۱»

#### ۴. امر به معروف و نهی از منکر ..... ص: ۱۰۰

شاگردان مکتب حسین (ع) در دوران اسارت به امام خویش اقتدا می‌کردند و امر به معروف و نهی از منکر را فراموش نمی‌کردند. همه عاشورا و کربلا - معروفی بود علیه منکر، و ما در زیارتنامه اباعبدالله (ع) می‌خوانیم که: أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ. این صفت پسندیده نه تنها در میان هم‌بندی‌ها و اسرا که گاه نسبت به دشمن نیز انجام می‌پذیرفت. دو نمونه‌ای که در پی می‌آید، پرداختن به امر به معروف و نهی از منکر و نماز را که ملهم از عاشورای امام حسین (ع) است، نشان می‌دهد:

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۱

در ایام عزاداری مخصوصاً در تاسوعا و عاشورا که حرکتی از سوی بچه‌ها انجام می‌گرفت، بیش‌تر مورد تنبیه واقع می‌شدیم و عراقی‌ها ضمن بستن درهای ورودی، آب و برق را نیز قطع می‌کردند.

مدتی بدین منوال گذشت تا حدود یک‌سال بعد تصمیم گرفتیم نگهبانان عراقی را نیز از خوردن روزه تا افطار منع کنیم و هشدار می‌دادیم که آن‌ها دادیم تا از روزه‌خواری خودداری ورزند و تهدید کردیم در غیر این صورت، دست به اغتشاش می‌زنیم. تهدید مؤثر افتاد و آن‌ها از آن پس از روزه‌خواری دست کشیدند. «۱»

نمونه دیگر، توجه به فرهنگ نماز در هنگام سوگواری سالار شهیدان است؛ فرهنگی که امام حسین (ع) را ناشر آن می‌دانیم. در این نمونه، آزادگان در عین عزاداری نماز جماعت را فراموش نمی‌کنند:

ایام سوگواری سرور شهیدان مولایمان حسین (ع) بود. عراقی‌ها در موصل ۳ همه ما را به محوطه اردوگاه آوردند و اعلام کردند که عزاداری ممنوع است، اما در آن فضای حزن‌انگیز و غمبار، ما با گریه‌هایی آرام و چهره‌هایی افسرده کفش‌ها را درآوردیم و به

سمت زمین ورزش رفتیم و در وسط زمین ورزش ناخودآگاه همگی شروع به نوحه خوانی و سینه زنی کردیم. می دانستیم التیام بخش زخم های دل پردردمان که از عشق به اهل بیت می سوخت، همین گریه ها و سینه زنی هاست. صداها رفته رفته بلند و بلندتر می شد و یکی از برادران نیز به خواندن اذان پرداخت. بقیه آسایشگاه ها نیز به تبعیت از ما شروع کردند به اذان گفتن.

فرمانده اردوگاه که دید وضع خراب است و هر لحظه احتمال شورش می رود، سراسیمه گفت: به آسایشگاه ها بروید و در آن جا نماز بخوانید و عزاداری کنید!!

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۲

ما هم به آسایشگاه رفتیم، نماز جماعت برگزار کردیم و در آن جا به سینه زنی و عزاداری پرداختیم. «۱»  
فرهنگ عشق و ارادت به اباعبدالله، عامل بزرگ نگاهدارنده و تقویت کننده روح و وجود آزادگان در اسارت و آسان کننده درد هجران و دردهای جسمانی آنان بود.

### ۵. تجلی عشق به امام حسین در سیمای امام خمینی .... ص: ۱۰۲

عشق به اباعبدالله (ع) در سیمای امام خمینی (ره) تجلی می یافت و آزادگان با نام و یاد او گرمی و توان می یافتند و با همین سوز و ایمان، در ایام محرم مجلس سوگواری برپا می کردند. یکی از آزادگان در این باره می نویسد:

وقتی ماه محرم فرارسید، در اردوگاه موصل ۲ بودیم. هرشب در داخل آسایشگاه ها مراسم سینه زنی و نوحه خوانی برپا بود. شب های اول که سینه می زدیم، خیلی آرام و آهسته مراسم را برگزار می کردیم تا بعضی ها متوجه نشوند، اما شب سوم عراقی ها متوجه شدند و سعی کردند از برگزاری مراسم ممانعت به عمل بیاورند، ولی چون موفق نشدند، سه شب متوالی در آسایشگاه ها را بستند. صبح روز چهارم از باز کردن در و دادن آب و غذا خبری نشد. آن ها می خواستند بدین وسیله ما را تنبیه کنند، ولی بچه های آسایشگاه اهل باج دادن به کسی نبودند.

فریاد «یا حسین»، «الله اکبر» و «الموت لصدام» بچه ها بود که در فضا طنین می انداخت و زیارت عاشورا بود که توسط برادران در داخل آسایشگاه خوانده می شد. فضای روحانی حاکم بر آسایشگاه، اسارت و گرسنگی و تشنگی را از یاد ما برده بود و از طرفی پیش بینی عاقبت کار نیز دشوار بود.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۳

در همین مدت کم، بسیجی های اردوگاه تصویری از حضرت امام (ره) را بر روی یک پتوی مشکی گلدوزی و بر دیوار آسایشگاه نصب کردند. فرمانده عراقی با مشاهده این منظره پرسید: این دیگر چیست؟ گفتم: عکس رهبر ماست. او با ترس و وحشت و چشمانی گرد شده گفت: زود باشید آن را بردارید و گرنه کار همه تان زار است. بچه ها که از شجاعتی بی نظیر برخوردار بودند گفتند:

هرموقع شما عکس صدّام را از دفتر کارتان برداشتید، ما هم این تصویر را برمی داریم.

سه روز دیگر نیز بدون آب و غذا گذشت و در طی این مدت، ضعف و سستی عجیبی بر همه مستولی شده بود. شکنجه گران بعضی ارشدهای آسایشگاه ها را می بردند شکنجه می دادند و صدای ناله و فریاد آن ها به گوش می رسید.

سربازان عراقی با مسلسل و تجهیزات نظامی در پشت بام ها مستقر شده بودند. در حال برگزاری نماز جماعت بودیم که ناگهان در آسایشگاه باز شد و یک سرهنگ عراقی به همراه گروهی از «جیش الوحوش» با چماق و نشی و کابل و باتوم یورش وحشیانه ای را آغاز کردند. ضربات سنگین بود که بر جماعت نماز گزار فرود می آمد و آنان را نقش زمین می ساخت. آن گاه پس از آن که همه



را مضروب ساختند، خواستار معرّفی عاملان اجرای مراسم عزاداری شدند و چون سکوت ما را دیدند، چندتن از برادرانی را که از سایرین قوی‌هیکل‌تر و بلندقامت‌تر بودند، بیرون آوردند و بردند. چند ساعت بعد، آن‌ها با سر و صورت خونین برگشتند. خلاصه، وحشی‌گری نظامیان بعثی باعث زخمی و مجروح شدن بسیاری از ما گردید، ولی نتوانست روحیه ما را تضعیف کند. آن شب تا صبح به عزاداری پرداختیم. (۱)

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۴

### ۶. عزت‌خواهی ..... ص: ۱۰۴

دشمنان خونخوار گاه از عناصر خودفروخته و نفوذی برای ایجاد تفرقه یا شناسایی آزادگان بهره می‌گرفتند. گاه نیز این عوامل خود شکنجه و آزار اسرا را به عهده می‌گرفتند، اما پروردگان مکتب عاشورا مقاومت و صبوری را از قافله سالار اسیران، امام سجاد (ع) و زینب کبری (س) آموخته بودند و به همین دلیل در زیر شکنجه هیئات منّا اللّٰله می‌گفتند و با اقتدا به امام عاشورا، عزت را بر ذلت برمی‌گزیدند و در این راه تا آخرین نفس می‌ایستادند. یکی از آزادگان می‌گوید:

مزدوران جاسوس و خودفروخته در شکنجه و آزار برادران از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند و کار را به آن جا رسانده بودند که در وادی جنایت و بیرحمی گوی سبقت را حتی از جلمادان عراقی هم ربوده بودند. یک روز برای بازجویی مرا به اتاق بازجویی اردوگاه بردند و یکی از همین جاسوسان خائن را مأمور شکنجه و بازجویی از من کردند. آن مزدور کثیف و ملعون دست‌هایم را بست و روی یک صندلی نشانده با پرسیدن هر سؤال و دریافت پاسخی دندان‌شکن، سیگار خود را روی بدنم می‌گذاشت و فشار می‌داد.

فریاد می‌کشیدم: «هیئات منّا اللّٰله». جسمم آکنده از درد آتش سیگار بود و روحم پرانده از این که به‌دست یک به‌ظاهر هموطن و در اصل خودفروش شکنجه می‌شوم. (۱)

همین باورها، همین شیفتگی‌ها نسبت به اباعبدالله و همین شعله پنهان در قلب‌ها سال‌های غربت و شکنجه و محرومیت را تحمل پذیر می‌ساخت و گرنه

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۵

کدام اراده است که در این طوفان‌ها نشکند و به یأس و بن‌بست نرسد. ایمان حسینی و شعله عاشورایی به زندگی گرمی، معنا و جهت می‌بخشد و انسان را در کشاکش حوادث و تنگناها و بحران‌ها صبور و مقاوم و استوار نگاه می‌دارد. اگر آزادگان مقتدای خود را امام سجاد (ع) و زینب کبری (س) نمی‌دیدند، هرگز نمی‌توانستند در اسارت فضایی بسازند که عراقی‌ها، اردوگاه موصل، زندان آزادگان سرافراز را ایران کوچک بنامند. (۱)

### ۷. تأثیرگذاری بر دشمن ..... ص: ۱۰۵

در ایام محرم، آن شعله پنهان، عشق به امام حسین (ع)، از زیر خاکستر قلب‌ها سر برمی‌آورد و گدازه‌های آن، سوگواری و گریه‌های عاشقانه آزادگان، گاه دشمن را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد:

در محرم سال ۶۹ برادران اردوگاه تکریت ۱۲ با شور و حال بسیاری شروع به زمینه‌سازی برای انجام مراسم عزاداری سالار شهیدان سیدالشهدا (ع) و یاران باوفایش کردند.

اشعار مذهبی را با امکانات [کم] و در دسرهای فراوان جمع‌آوری کردیم و چند قطعه‌ای از آن را حفظ نمودیم تا در میان محفل عزاداران حسینی، فضای آسایشگاه را عطر آگین کنیم.

در آن عزاداری بی سابقه، چشمان آزادگان غریب بر غربت امام حسین (ع) می‌گریست و فریاد «حسینُ منی، انا من حسین» که از اعماق وجود بسیجی‌ها برمی‌خاست، در تمام آسایشگاه شنیده می‌شد. شب‌های محرم آن سال از شب‌های فراموش‌نشدنی عمر من است.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۶

نوحه‌ها و مرثیه‌هایی که ما خوانده بودیم، ورد زبان سربازان نگهبان شد تا آن جا که یکی از آن‌ها هنگام ورود به حمایه (محل نگاهبان‌های قاطع)، غافل از این که فرمانده اردوگاه در آن جا نشسته است، با صدای بلند فریاد «یا حسین، یا حسین، نور عینی یا حسین» را سر می‌دهد.

فرمانده اردوگاه نیز بسیار خشمگین و غضبناک می‌شود و دستور توبیخ و شش ماه اضافه خدمت وی را صادر می‌کند. «۱» یکی دیگر از آزادگان می‌نویسد:

ایام محرم در پیش بود و شیفتگان امام حسین (ع) برای برپا داشتن مراسم عزاداری مهیا می‌شدند. فرمانده اردوگاه و سایر عمال بعثی عراق، در همان شب‌های اول محرم با برپایی و انجام مراسم سوگواری به شدت مخالفت کردند. ما نیز دست به اعتصاب غذا زدیم. بعد از ۴۸ ساعت فرمانده اردوگاه در قبال خواست ما تسلیم شد و گفت: شب‌ها به مدت دو تا سه ساعت، آن‌هم به صورت نشسته اجازه دارید عزاداری کنید.

صبح روز عاشورای سال ۱۳۶۹ به چشم خود شفای برادران آزاده بیمار را می‌دیدم که با چشمانی پر از اشک در سوگ مولایمان حسین (ع) ایستاده بودند، آن‌ها تا روز قبل به علت بیماری قادر نبودند روی پا بایستند، اما اکنون نه تنها روی پا ایستاده بودند، بلکه نوحه می‌خواندند و بر سینه می‌زدند.

می‌دانستم که وقوع این معجزات جز با کمک امام حسین (ع) و ائمه معصومین (ع) امکان‌پذیر نیست.

غوغایی بود. صدای بیچه‌ها طیننی ملکوتی در فضا افکنده بود و تأثیر آن به

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۷

حدی بود که بعضی از مأموران شیعه که در اردوگاه بودند، اشک در چشم‌هایشان حلقه زده بود، ولی قدرت ذکر حتی کلمه‌ای را نداشتند. «۱»

اگر شکنجه‌ها و رنج‌های جسمی و روحی که در زندان‌های موصل و بغداد و ... اعمال می‌شد شمرده شود و سال‌های طولانی فراق - گاه حدود ده سال - دیده شود، معلوم خواهد شد که مقاومت و پایداری تا چه اندازه سخت و طاقت‌فرسا و عشق و محبت به اباعبدالله (ع) تا چه اندازه سازنده، نگهدارنده و دشمن‌شکن بوده است.

نکته مهم و قابل تأمل در باره آزادگان و دوران اسارت آن است که هر بعدی از ابعاد مکتب را می‌توان در اسارت‌تکده‌ها و سیمای آزادگان یافت.

عرفان، اخوت، صبوری، اخلاق، تقید و تعبد و جلوه‌های گوناگون ارزشی و زیبایی روح، عمل و اندیشه در وجود آنان متجلی است و این خصوصیت، شباهت فضای زندگی آزادگان را به فضای کربلا کاملاً نشان می‌دهد. در نتیجه، هم در شعار و هم در عمل فرهنگ عاشورا را در منش و سیرت آزادگان به روشنی می‌توان نظاره و مشاهده کرد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۰۹

**فصل چهارم: وصیت‌نامه‌های عاشورایی ..... ص: ۱۰۹**

وصیت‌نامه به‌ویژه وصیت‌نامه‌هایی که در جبهه‌ها نگاشته شده است، عصاره و خلاصه باور، درک، خواسته، آرمان و ایمان نویسنده است.

وقتی انسان در خالصانه‌ترین و صادقانه‌ترین لحظه‌های زندگی می‌نویسد، زبان و بیانی دیگر می‌یابد. وصیت‌نامه عادی با وصیتی که لحظات یا ساعاتی پیش از عملیات نگاشته شود، بسیار متفاوت است. وصیت‌نامه‌های رزمندگان معمولاً قبل از اعزام، در پادگان یا منطقه و لحظاتی پیش از عملیات یا شب عملیات نوشته و به خانواده، دوستان، مسجد محل، تعاون تپ و لشکر سپرده می‌شد. گاه نیز وصیت‌نامه همراه شهید در کوله‌پشتی، جیب و لباس نگهداری می‌شد. محتوا و ساختار وصیت‌نامه‌ها از چند جهت با فرهنگ عاشورا پیوند می‌یابد:

### ۱. ساختار و نظام مطالب ..... ص: ۱۰۹

وصیت‌نامه امام حسین (ع) که به برادرش، محمد حنفیه سپرده شد، ابتدا با شهادتین و طرح اصول اعتقادی چون توحید و نبوت و معاد آغاز می‌شود و سپس با بیان دلایل قیام و نهضت و پس از آن، آمادگی برای شهادت در راه فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۰

آرمان‌های مقدس الهی ادامه می‌یابد. برخی رزمندگان نیز وصیت‌نامه‌های خود را با چنین ساختاری تنظیم می‌کردند. بخشی از وصیت‌نامه یکی از شهیدان گویای این ویژگی است:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، بدانید که من آگاهانه و با شناخت کامل این راه را انتخاب کردم و جان ناقلم را به پیشگاه امام زمان (عج) هدیه نمودم، و ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنصِرُنِي» امام حسین (ع) را که هزار و چندصد سال پیش در کربلای حسینی طنین انداخت، لیک گفتم و بدانید من برای «شهادت» به جبهه‌های جنگ رفتم، بلکه فقط و فقط برای رضای خداوند یکتا و پیروزی اسلام به جبهه‌ها رفتم، ولی در عین حال، آرزوی «شهادت» دارم و از خدا می‌خواهم که مرگ مرا «شهادت» در راه خودش قرار بدهد و در روز قیامت مرا با شهدای کربلا محشور گرداند. «۱»

شهادت به وحدانیت پروردگار، رسالت و نبوت رسول اکرم (ص) و امامت و وصایت امیرالمؤمنین علی (ع) و یازده فرزندش، غیبت آخرین حجّت الهی، خاتم‌الائمه، ولایت و رهبری حضرت امام خمینی (ره)، توصیه به حفظ کیان جمهوری اسلامی، ادامه جهاد، دعوت به عبادات و اعمال صالح، صبوری در شدائد و مصائب و حفظ حریم ارزش‌ها، ساختار بسیاری از وصیت‌نامه‌های شهیدان را تشکیل می‌دهد.

این شیوه تدوین و این ساختار موجود در وصیت‌نامه‌ها و نیز محتوا و درون‌مایه وصیت‌نامه‌ها، گواه آشنایی رزمندگان با وصیت‌نامه اباعبدالله الحسین (ع) است. اگر تحقیق و مطالعه‌ای مستقل و دقیق در این زمینه صورت پذیرد، همسانی و شباهت ساختاری و میزان آشنایی شهیدان عزیز با وصیت‌نامه اباعبدالله الحسین بیش‌تر آشکار و روشن خواهد شد. فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۱

### ۲. محتوا و درون‌مایه ..... ص: ۱۱۱

#### اشاره

در وصیت‌نامه امام حسین (ع)، پس از شهادت به وحدانیت پروردگار و نبوت پیامبر و حقانیت بهشت و جهنم و معاد، چندین نکته آمده است:

یک- راهی را که در پیش گرفته، از سر خودخواهی، خوشگذرانی و فساد و ستم گستری نیست؛  
 دو- امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح مفاسد و تباه کاری‌ها از محورها و انگیزه‌های اساسی حرکت است؛  
 سه- بازگرداندن جامعه به مجرای صحیح و سازنده یعنی سیره و روش پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) محور مهم و انگیزه بزرگ قیام و حرکت است؛  
 چهار- پذیرش و همراهی با راه او، پذیرش راه خدا است؛  
 پنج- اگر هیچ کس او را همراهی و یاری نکند، صبر و استقامت خواهد کرد تا خدا در میان او و دیگران داوری کند؛  
 شش- طلب توفیق از خدا و توکل به او.  
 در وصیت‌نامه شهیدان، بسیاری از این ویژگی‌ها دیده می‌شود. برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از:

## ۱- ۲. امر به معروف و نهی از منکر ..... ص : ۱۱۱

امام عاشورا یکی از اهداف قیام خود را امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت معرفی کرده است:  
 وَ اِنَّمَا حَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ حَيْدَى (ص) اُرِيدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَسِيرَ بِسِيرَةِ حَيْدَى وَ اَبِي عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ (۱).

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۲

در زیارت حسین بن علی (ع) نیز می‌گوییم:

اَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ اَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ اَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

ایستادن در مقابل تباهی‌ها، زدودن زنگارهای گناه و فساد، گسترش نیکی و پاکی و درستی و اصلاح و سازندگی، مسئولیتی همگانی است. مگر می‌توان باورمند حق بود و در مقابل کجروی‌ها و انحرافات ساکت و خاموش نشست؟ امام در منزل بیضه، یکی از منازل مسیر حرکت به کربلا، خطاب به سپاه حُر فرمود:

اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: مَنْ رَاى سُلْطٰنًا جَائِرًا مُّشْتَحِلًا لِحَرَامِ اللّٰهِ نَاكِثًا عَهْدَهُ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَعْْمَلُ فِي عِبَادِ اللّٰهِ بِالْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلٰى اللّٰهِ اَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ (۱)

مردم! پیامبر خدا (ص) فرمود: هر مسلمانی با سلطان ستمگر روبه رو گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان و حریم الهی را درهم می‌شکند و با شیوه و قانون پیامبر مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز عمل می‌کند، اگر در مقابل او با عمل و سخن نایستد و مخالفت نکند، بر خداوند است که او را با همان ظالم و طغیانگر در آتش دوزخ وارد کند.  
 طرح ارزش‌ها و نفی و طرد ضدارزش‌ها از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. شهیدان در وصیت‌نامه‌هاشان، خوبی‌ها، زیبایی‌ها و عظمت‌های روحی را گوشزد و از رذالت‌ها، پلیدی‌ها و سیاهی‌ها نهی می‌کردند. دعوت به تربیت و اخلاق اسلامی از این مقوله است:

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۳

امروز اسلام عزیز غریب مانده، و ما باید تمام امکانات جانی، مالی و خدماتی را صرف سربلند کردن این دین الهی و انسان‌ساز بنماییم. رفتن به جبهه به این دلیل است که به یاری خداوند بر دشمنان بشریت پیروز شده و زمین را به دست وارثان حقیقی آن- که مستضعفین هستند- بسپاریم؛ به این دلیل بود که دور از همه زرق و برق دنیا، دور از هرگونه مسائل خودنمایی، فخرفروشی، ریاست‌طلبی و یا وارد شدن به محیطی و نهایت سوءاستفاده کردن‌ها، به این دین واقعاً انسان‌ساز- که بشریت را از تمام منجلاّب‌ها نجات می‌دهد- کمک کرده و آن را احیا کنیم. به جبهه می‌روم که اسلام را یاری کنم که ان‌شاءالله مردم محروم و مستضعف

عراق، لبنان، فلسطین، افغانستان و ... از بند چپاولگران شرق و غرب، این مکنندگان خون ضعفا، رهایی بخشیم. از اسلام دفاع می‌کنم که فردا و فرداها اسلام- به یاری خداوند و آن چیزی که وعده اوست- دست به دست گشته و به دست صاحب اصلیش آقا امام زمان (عج) برسد. به جبهه می‌روم که در آینده فرزندانم و تمامی فرزندان در محیطی که احکام اسلام حاکم باشد، تربیت بشوند. «۱»

## ۲-۲. اصلاح بر اساسی معیارها .... ص: ۱۱۳

در وصیت‌نامه اباعبدالله (ع)، حرکت بر مبنای سنت و سیره پیامبر (ص) و علی (ع) هدفی اساسی مطرح شده است. شهید آوینی در وصف رزمندگان و شهیدان به این ویژگی اشاره دارد و می‌گوید:

کربلا تماشاگاه عشق است نه سراب عقل، کربلا تماشاگاه راز است، راز خون، راز «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». آن جا سفاکان خون در برابر «باذلان خون» صف کشیده‌اند؛

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۴

«الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ (ع)». آنان چه بسیارند و اینان چه قلیل.

آنان به قصد «فساد در ارض» آمده‌اند و اینان «قیام به اصلاح» کرده‌اند که فرمود: «أَنِّي لَم أَخْرُجَ أَشْتَرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا ظَالِمًا؛ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي ...» چه رازی در خون نهفته است؟ «۱»

حضور در جبهه و انتخاب شهادت در نگاه رزمندگان، زدودن لایه‌های کفر و فساد از جهان، نمایاندن چهره درخشان اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی و اصلاح و سازندگی جهان و زمینه‌سازی برای تحقق فردای موعود و آینده‌ای رها از ظلم و بیداد بود. یکی از شهیدان در وصیت‌نامه خود می‌نویسد:

اکنون که درخت اسلام در اوج انقلاب‌ها و درگیری‌ها و گیرودار گوناگون عمر خون می‌خواهد تا با شهادت فرزندان شاهد حیات اصیل همه‌جانبه گردد، ما جان برکف این ندای پرشکوه اسلام را صمیمانه پاسخ می‌گوییم تا با جانمان و خون رگ‌هایمان در رگ‌های پیکر تازه‌جان مکتب و آیین‌مان- که در تنگناهای تاریخ و در مذبح جلادان و جباران قرون بی‌رمق گشته- جریان یابد و نسل‌های مسلمان شاهد اسلامی آراسته و پویا و آزاده و متحرک و برخوردار از تمام اصول و مبانی اصیلش گردند و در سراسر جهان حکومتی اسلامی برپا شود و وعده راستین الهی «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» تجسم یابد. «۲»

مخلصان و پاکبازان جبهه‌نشین، به تأثیر خون و شهادت خویش ایمان

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۵

داشتند و می‌دانستند که امروز آن‌ها تضمین سلامت فردا است، ایثار و فداکاری آن‌ها بازتاب و پژواکی گسترده خواهد یافت و به اصلاح جهان و انسان امروز و فردا می‌انجامد. یکی دیگر از شهیدان در وصیت‌نامه خود می‌نویسد:

پدرجان! خوشحالم از این که توانستم به ندای سالار شهیدان حسین بن علی (ع) لبیک گویم و در راه یاری‌اش قدم بگذارم، و همان‌طور که سرورم امام حسین (ع) در مقابل کفر ایستادگی کرد، به پیروی از او ایستادگی خواهم کرد و این جان ناقابل‌م را برای برقراری اسلام و قرآن هدیه می‌کنم و ما با خون خود اقیانوسی خواهیم ساخت که تمامی کشتی‌های کفر و الحاد و شرک در آن غرق شوند. «۱»

به‌راستی با شهادت هر شهید خونی تازه در رگ‌ها دمیده می‌شد، نگاه‌ها به زیارت بصیرت و بینایی می‌رفت و جان‌ها میهمان تحوّل و تبتّه می‌شد. در خانواده‌ها اثر محسوس و ملموس شهادت فرزندان، پدر و ... را می‌توانستیم دریابیم و در جامعه، از مدرسه و کوچه تا شهر و روستا، خون شهیدان عامل اصلاح، حرکت، روشنی ذهن و روان و بیداری و آگاهی اجتماعی بود.

## ۳-۲. رضای الهی ..... ص: ۱۱۵

هر راهی که به خدا ختم نشود، به نفس پایان می‌پذیرد. وقتی انسان سیر رحمانی نداشته باشد، مشی شیطانی خواهد داشت. امام حسین (ع) در وصیت‌نامه خویش فرمود:

فَمَنْ قَبِلْنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّىٰ يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۲)

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۶

هر کس حقیقت را از من بپذیرد (از من پیروی کند)، راه خدا را پذیرفته است و هر آن کس نپذیرد، من راه صبوری پیش خواهم گرفت تا خداوند که بهترین حاکم است، میان من و این افراد داوری کند.

تسلیم محض در مقابل اراده الهی و واگذار کردن امور به او و از او توفیق طلبیدن، نه تنها در وصیت‌نامه که در آخرین لحظه‌ها زمزمه لبان امام عاشورا است. این ویژگی در وصیت‌نامه نسلی که با افتدا به عاشورا و کربلا، مشهدی از غرب تا جنوب در جبهه‌ها گشودند، کاملاً مشهود است. این تسلیم و توکل و باور پشتوانه الهی، امیدبخش، اطمینان‌آور و پیروزی‌آفرین بود. یکی از شهیدان در وصیت‌نامه خود می‌نویسد:

خدایا! به من بیاموز که چگونه تمام افکارم برای جلب رضای تو باشد. خدایا! به من بیاموز که چگونه زندگی کنم که رضای تو در آن باشد. خدایا! به من بیاموز که چگونه کلامی گویم که کلام تو در آن باشد. خدایا! به من بیاموز که چگونه این جان را - که عزیزترین و تنها دارایی من است - برای رجعت کردن به سوی تو بدهم. پس خدایا! زیستن چون حسین (ع) را به من بیاموز و مردنی همچون او را. (۱)

و شهیدی دیگر در وصیت‌نامه‌اش در راز و نیاز با محبوب خویش می‌نویسد:

بارخدایا! ما آگاهانه دعوت امامان و مرادمان و مرجعمان و تجلی روح تو را در عصر حاضر لُبیک می‌گوییم و به سوی تو می‌آئیم، با کفار و منافقین می‌ستیزیم و فرمان تو را پاس می‌داریم و تو شاهدی که در این امر جز رضای تو پاداشی نمی‌خواهیم. پروردگارا! ما دنیا را به دنیاپرستان و دیگران وا می‌گذاریم تا

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۷

مانند کرم‌ها در مرداب متعفن بولند و در لجنزارها به زندگی پست مادی خود خاتمه دهند. (۱)

وصیت‌نامه‌ها گواه گسستگی از دنیا و پیوستگی با محبوب، ترجمان اتکال و اتصال به پروردگار و تسلیم همواره در برابر خدای متعال است. این وارستگی از دنیا و دل بستگی به محبوب، بزرگ‌ترین عامل پیروزی‌آفرین در جبهه‌ها بود. شهید حسین جوزدانی در بخشی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

خدایا! من از دنیا وارسته‌ام، از همه چیز خود دست شسته‌ام ... دلیلی ندارد که تسلیم ظلم و کفر شوم و خدا را به طاغوت بفروشم.

من می‌سوزم تا راه حق را روشن کنم و همه قیود و بندها را بریده‌ام که آزادانه در معرکه حیات جولان دهم. (۲)

تردید، تذبذب و تزلزل با قلبی آشنا است که دنیاخواهی و خودخواهی مدار زندگی او است. آن که از این تعلقات رها است، می‌تواند از خاکریزها و میدان‌های خطر بگذرد و آنچه را ناممکن و باورناشدنی است، ممکن و میسر سازد. وقتی صحنه‌های شگفت و اعجاب‌آمیز جبهه را می‌بینیم، باید ورای آن‌ها، حضور ایمان، توکل و وارستگی را ببینیم که تنها، عشق و ایمان آفریدگار حماسه است.

## ۳. طرح شعائر عاشورایی ..... ص: ۱۱۷

در وصیت‌نامه شهیدان، از جمله‌ها و شعارهای حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و یاران فداکارش به چند شیوه بهره گرفته شده است: یک- روش مستقیم که عین عبارت یا بخشی از آن ذکر شده است؛

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۸

دو- روش ترجمه که عین ترجمه عبارت یا بخشی از آن ذکر شده است؛

سه- روش غیرمستقیم که مضمون و درون‌مایه شعارها و سخنان مطرح گردیده است.

از مشهورترین عبارات و جملات، سخن مشهور هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي وَ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي است که اباعبدالله الحسین در آخرین لحظات روز عاشورا خطاب به دشمن فرمود.

شهیدان در وصیت‌نامه‌های خویش لَبَّيْكَ گوی فریاد غریبانه امام عاشورا بودند. شهید مستعلی محمدی می‌نویسد:

انگیزه من از آمدن به جبهه، لَبَّيْكَ گفتن به فرمان حضرت امام خمینی است و حَتَّى الامکان سعی نموده‌ام که چیزی جز اطاعت از ولایت فقیه و انجام تکلیف شرعی نباشد، ان‌شاءالله، چرا که پیروی از ولایت فقیه و حضرت امام خمینی، همانا پیروی از پیغمبر اکرم (ص) و لَبَّيْكَ گفتن به این ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» و ندای «هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي» امام حسین (ع) است.

شهیدی دیگر در وصیت‌نامه‌اش در بیانی عارفانه و نیایش گونه می‌نویسد:

خدایا! از تو می‌خواهم که قدم‌های مرا استوار سازی. دلم را از شوق دیدار فرزند زهرا (س) پر کنی و ایمانم را خالص سازی. خدایا! دلم می‌خواهد حسین (ع) را در حالی زیارت کنم که هر تکه بدنم ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» را فریادزنان لَبَّيْكَ گوید. خدایا! در برابر جوانانی که در راه تو شهید شده‌اند، در برابر جوانانی که به ندای حسین زمان لَبَّيْكَ گفتند، من خود را ضعیف و خوار می‌دانم. خدایا! دلم را به رحمت تو بسته‌ام: «إِغْفِرْ ذُنُوبِي كُلَّهَا». بارالها! همسر و فرزندانم را به تو می‌سپارم که تو بهترین روزی دهنده‌گانی. «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۱۹

گاه نیز مضمون سخن یا عبارت در وصیت‌نامه می‌آید. شهید محمد رستگاری مقدم می‌نویسد:

اینک ما می‌گوییم حسین جان، اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت نرسید و ندای تو را لَبَّيْكَ نگفت، ما پروانت در فضای گرم و خونین ایران‌زمین، دست مردانگی مشت کرده و به ندای غریبی و تنهائیت لَبَّيْكَ می‌گوییم. «۱»

گاه هربار رفتن به جبهه، لَبَّيْكَ گفتن به ندای هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي تلقی شده است. شهید لطف‌الله زینعلی در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

بارالها! این سومین بار است که به ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» حسین (ع) لَبَّيْكَ می‌گویم، ولی در دفعات قبل صادقانه نبود، چون تو خود وعده داده‌ای که هر کس واقعاً خالصانه لَبَّيْكَ گوید و هر کس عاشقت شود، عاشقت شوی و هر کس که عاشقت شوی، شهیدش کنی. «۲»

از دیگر جمله‌های مشهور و منتسب به اباعبدالله الحسین (ع) که در وصیت‌نامه‌ها به کار گرفته شده است، جمله مشهور انْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ اِلَّا بِقَتْلِيْ يَاسِيُوْفُ خُذْنِيْ است. در وصیت‌نامه‌ها گاه از این جمله متناسب با سلاح‌ها و ابزار جنگی جدید بهره گرفته شده است. یکی از شهیدان در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

من چون سربازان امام حسین (ع)، آن ۷۲ تن، می‌گویم: ای حسین! به خدا اگر مرا هزاران بار قطعه‌قطعه کنند، دست از دین خدا و حمایت از روح خدا برنمی‌دارم، و اگر با تکه‌تکه شدن من اسلام عزیز باقی می‌ماند، ای گلوله‌ها،

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۰

ای خمپاره‌ها، ای توپ‌ها، ای راکت‌ها و ای آتش‌ها مرا دریابید و خاکسترم کنید. این جوانانی که به جبهه می‌روند، تمامی عاشقند؛



اگر عاشق نباشند، به این سادگی به جبهه‌ها و مرگ کشیده نمی‌شوند. «۱»

زهیر بن قین، یکی از یاران وفادار اباعبدالله، پس از سخنرانی امام در غروب تاسوعا و دعوت یاران به رفتن گفت:

یا بن رسول‌الله! به خدا سوگند دوست داشتم که در راه حمایت تو هزاربار کشته، باز زنده و دوباره کشته شوم. «۲»

این جمله البته با تفاوت تعداد عدد آمادگی برای شهادت از «دها» تا «صدها» و «هزاران» بار در وصیت‌نامه‌ها مطرح شده است.

شهید شدن در راه خدا، آرزوی هر حزب الهی است و لذتی بی پایان دارد، دوست دارم که صدها جان داشتم و صدها بار در راه

خدا جان می‌دادم، زیرا شهادت کمال انسان است. «۳»

به آن‌ها (دشمنان) بگویید که ما آگاهانه و بیدار بدون هیچ جبر و زوری در این راه قدم نهادیم و خون خود ریختیم که ناچیز بود

که اگر هزار جان هم می‌داشتیم، در راه خدا و الله اکبر و لا اله الا الله ... و امامان نثار می‌کردیم. «۴»

بخش‌هایی از زیارت عاشورا نیز زینت بخش وصیت‌نامه‌هاست. یکی از شهیدان در بخشی از وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

تربیت شدگان در دامن مسجد شعارشان این است: «یا اباعبدالله ائی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامه»، ولی چه

کنم این وابسته به

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۱

تعلقات دنیایی، بی‌خبر از حب الهی و مقام روحانی، بلکه فرورفته در پرده معاصی کی تواند به مقام حسین (ع) و تحقق این شعار

برآید. «۱»

جمله مشهور کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء نیز در وصیت‌نامه‌ها کاربرد فراوان دارد. یکی از شهیدان می‌نویسد:

یا اباعبدالله الحسین! ما هم مظلومی هستیم که ظالمان با ما به خاطر اسلام محمد (ص) و شماها درافتاده‌اند، و ما یاری می‌خواهیم ای

پروردگار عالم؛ ما باید دوباره «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» را به خاطر اسلام و حق و عدالت زنده کنیم تا رهروان حسین

به پا خیزند. «۲»

اگر روح و مضمون سخنان اباعبدالله در کربلا را در متن وصیت‌نامه‌ها جست‌وجو کنیم، آنان چون خونی در رگ نوشته‌ها جاری و

ساری است. همه این شباهت‌ها را محصول مطالعه رزمندگان نمی‌توان دانست، بلکه همسویی و یگانگی دو جریان و شباهت یاران

امام خمینی به یاران اباعبدالله را باید عامل این اشتراک و همسانی برشمرد.

#### ۴. عشق‌ورزی به مکتب و نام اباعبدالله (ع) ..... ص: ۱۲۱

جبهه نمایشگاه عشق، جلوه‌گاه شوق و شیفتگی و کانون محبت حسینی بود.

نام حسین شعله در دل‌ها می‌افکند و زیارت کربلا غایت آرزوی رزمندگان بود؛ کربلایی که گستره وجود و قلب آن‌ها، رنگ و

نشان از آن داشت. با نام حسین شانه‌ها می‌لرزید، اشک پشت پلک‌ها تبسم می‌زد و لب‌ها در اشتیاقی شگفت، این واژه زیبا را

زمزمه می‌کرد. به‌ندرت می‌توان وصیت‌نامه‌ای را

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۲

یافت که از این عشق، بی‌نشان باشد و به تعبیری دقیق، این عشق با شیر مادر در کامشان چکیده بود و تا آخرین نفس ترنم لب‌هاشان

بود. شهیدی در وصیت‌نامه‌اش نوشته است:

شهید از لحظه تولد تا لحظه شهادت همیشه حماسه حسین (ع) را در خاطره خود دارد و دشمنان اسلام باید بدانند که مادران ما

وقتی به ما شیر می‌دادند که در روضه‌های اباعبدالله (ع) در حال اشک ریختن به مظلوم شهید، حسین (ع) بوده‌اند، و ما شیر مادر را

همراه با اشکی که برای حسین می‌ریخته، می‌خوردیم و حماسه حسین (ع) در خون ما جوشش دارد. «۱»



امام در مشهد عاشورا، در لحظه‌های شهادت شهیدان حاضر می‌شد، سر آنان را بر زانو می‌گرفت و به این پرسش آنان که یابن رَسُولِ اللَّهِ أَوْفَيْتُ؛ ای فرزند رسول خدا آیا وظیفه‌ام را انجام دادم؟ پاسخ می‌داد: نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ «۲»؛ بله تو پیش از من به بهشت می‌رسی. شهید حسین آقایی در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

حسین جان! همچنان که در روز عاشورا یکایک یاران و عزیزانت را در آغوش می‌گرفتی از تو می‌خواهم در هنگام شهادتم سرم را بر روی زانویت قرار دهی و مرا از عشق به خود و خدایت سیراب کنی. «۳»  
و شهیدی دیگر عشقی را که در وجودش نسبت به خدا و پیامبر و اباعبدالله دارد، عامل پیروزی می‌داند و می‌نویسد:  
فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۳

قلبم آکنده از عشق پیوستن به الله و رسول الله (ص) و حسین بن علی (ع) می‌باشد. آن جا که خدای تعالی خودش وعده فرموده، من این راه پرافتخار را- که ائمه اطهار و عاشقان الله پیموده‌اند- با شناخت، انتخاب [کردم] و پذیرفتم و داوطلبانه و با تلاش بسیار موفق شدم به جبهه اعزام شوم که یا بکشم و یا به گفته رهبرم، سینه‌ام را آماج گلوله‌های دشمن قرار دهم و کشته شوم؛ در هر دو صورت پیروزی با ما است. «۱»

شاهدان شهید، عشق را در صحنه عاشورا و امام حسین (ع) را عاشق بزرگ و مظهر عشق می‌یافتند. این عشق‌یابی در کربلا، ترجمان معرفت رزمندگان و درک عمیق آن‌ها از عاشورا و مکتب اباعبدالله است. شهید سیف‌الله روستازاده در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:  
باید کلمه عشق را در صحنه عاشورا یافت؛ چگونگی پیوستن و برگشتن عاشق به حضور معشوق. عشقی که دل را روانه [محضر] باری تعالی کرده و فکر دنیوی را سلب می‌کند. حسین (ع) این عاشق بزرگ و مظهر عشق، چگونگی این امر را به ما رهروان حق آموخت. «۲»

و این شور و عاشقی تا آن جا است که هر رنجی را آسان و هر باری را قابل تحمل می‌سازد. شهید مجتبی طیرانی می‌نویسد:  
یا حسین، یا حسین، یا حسین! آن‌قدر فریاد «هَلْ مِنْ ناصِرٍ يُنصِرُنِي» ات نافذ بود و آن چنان تنهایی‌ات در آن تفتیده دشت برهوت دلمان را به آتش کشید که اکنون در لیبیک به تو ای وارث رسولان، همه سختی‌ها را با لذت ایثار بر دوش خواهیم کشید. «۳»  
فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۴

و جمله‌های ذیل از وصیت‌نامه شهیدی عاشق است که زمزمه عاشقانه او با مولایش حسین (ع)، تارهای قلب را می‌لرزاند و شکوه عشق شورانگیز جبهه‌نشینان را به روشنی نشان می‌دهد:

خدای من! مولای من! عشق تو و عشق حسین تو ما را به این جا کشانده. یا اباعبدالله! یا حسین بن علی! ای سرور شهیدان! مولاجان! عشق تو را شیعه هزاران سال در سینه نگاه داشته، هزاران سال شیعه آب را حتی با یاد تو نوشیده، هر صبح و شام تو را یاد کرده، در کودکی شیر مادر را همراه با اشک مادر- که در سوگ تو می‌ریخته- خورده‌ایم. مولاجان، در قیامت این عاشق و سرباز خسته‌دلت را فراموش نکن که سخت به تو محتاجم. مولاجان! آرزو دارم در هنگام شهادت، خاک پایت را به همراه خون بدنم سرمه چشم کنم. «۱»

شعله این عشق، دامنگیر همه ابعاد وجودی رزمندگان بود که جلوه‌های آن را نه تنها در وصیت‌نامه‌ها، بلکه در شعارها، سنگ مزارها، نامه‌ها، پیشانی‌بندها، خاطره‌ها، مرثی و نوحه‌ها می‌توان یافت. شاید این بیت آشنا آینه این شوریدگی باشد:  
این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست این چه شمعی است که جان‌ها همه پروانه اوست

## ۵. نمادها و نموده‌ها و ارزش‌های عاشورایی ..... ص: ۱۲۴

وصیت‌نامه‌های شهیدان نشانه‌ها و نمادهای عاشورایی را در جای جای خویش دارند. عطش، شهادت، خون، علقمه، فرات، نی، سر

بریده، مظلومیت، علمدار، علم، مناجات شبانه و دیگر مفاهیم و مضامین در کم‌تر وصیت‌نامه‌ای

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۵

جلوه و حضور نداشته است. انطباق این عناصر فرهنگ عاشورا در متن وصیت‌نامه‌ها و آرزوی همسانی با این عناصر یا تحقق آنها در لحظه شهادت، نشان پیوستگی و یگانگی دو فرهنگ و شباهت دو تاریخ و دو جغرافیا به‌رغم فاصله‌های مکانی و زمانی است؛ شباهت عاشورا با هشت سال دفاع مقدس و جبهه‌ها با کربلا. یکی از شهیدان در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

خداوندا! تو را شکر می‌کنم که نگهدار و مربی بندگان خود و این بنده حقیر بودی، تو را شکر می‌کنم که در پستی و بلندی‌ها پشتیبانم بودی و این افتخار را نصیبم کردی تا در جبهه حاضر [شوم] و با دیگر رزمندگان از دین تو حفاظت کنم. خدایا! دوست دارم تکه‌تکه شوم و سر بر بدن نداشته باشم تا در قیامت مادر و خواهرانم در جلوی فاطمه و زینب (س) روسفید باشند و بگویند: اگر فرزند شما سر بر بدن نداشت و تکه‌تکه بود، آری، فرزند ما هم چنین بود. «۱»

از دیگر نمودها و جلوه‌های عاشورایی که در وصیت‌نامه‌ها بدان اشاره شده است، مناجات آخرین شب یاران اباعبدالله است؛ شبی که زمزمه‌ها چون نجوای نرم و لطیف بال‌زنورها و همه‌همه‌کندها در فضا می‌پیچید. این زمزمه در شب عملیات در گستره جبهه‌ها می‌پیچید و نسیم مناجات یاران همه‌جا را معطر می‌کرد. یکی از شهیدان در وصف شب عملیات و مقایسه آن با شب عاشورای حسینی و مناجات اصحاب می‌نویسد:

ای خدای من، ای معبود! تو را چگونه شکر کنم که در آخر عمر، ما را در بین یاران حسین زمان قرار دادی؛ یارانی که در این شب آخر، شب آخر اباعبدالله و یارانش را در ذهن تداعی می‌کنند؛ یارانی که با عطر مناجات‌های عاشقانه‌شان

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۶

یاران رسول‌الله (ص) را به یادمان می‌آورند. خدایا! شکر که عشق حسین را در دلمان زنده گرداندی تا دگر بار حماسه‌های عاشورا در ابعادی دیگر از تاریخ زنده گردد. ای خدا! شکر که ولایت مولایم علی را در قلب‌هایمان جاری کردی و فرزند پاک و اطهر رسول‌الله یعنی امام‌آمت را بر ما قرار دادی تا دگر بار قلب‌های خشکیده و منجمدمان را به عشق تو زنده گردانید. «۱»

«سرخ»، رنگ عاشورا است و در فرهنگ رنگ‌ها، نشانه و نماد شهادت، پاکبازی و ازجان‌گذشتگی است. این واژه همراه با واژگان دیگر، ترکیب‌هایی چون قامت سرخ، راه سرخ، سیمای سرخ و مرگ سرخ را در وصیت‌نامه‌ها آفریده است. شهید علیرضا زارع بجستانی می‌نویسد:

من رفتم به آن راهی که برای رسیدن به آن مشقات زیادی را کشیدم. من رفتم به آن راهی که آرزویش را داشتم. من می‌روم که دنباله‌رو خط سرخ اباعبدالله‌الحسین (ع) باشم. «۲»

گریه بر اباعبدالله، مرور مظلومیت و حقایق و همسویی درونی با راه و فرهنگ و آرمان او است. اشک، طی کردن فاصله‌ها و گره زدن قلب و عواطف با کسی است که بر او می‌گرییم. اگر توصیه و تأکید فراوان ائمه اطهار (ع) و اولیا را در گریستن و گریاندن و حتی حالت گریه (تباکی) می‌بینیم، گواه آن است که شیعه عنصر مظلومیت و یاد غربت حق را که در هیچ مکان و زمانی چون کربلا و عاشورا چهره ننموده است، فراموش نمی‌کند و به مدد گریه، نوعی «آمادگی» و «پیوستگی» فراهم می‌کند تا همواره شعله نفرت به ظلم و قساوت را در جان‌ش روشن، و عشق‌ورزی و شیفگی به خوبی و پاکی و زیبایی را در قلبش گرم و تپنده نگه دارد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۷

شهیدان نیز در وصیت‌نامه‌هاشان خطاب به خانواده و دوستان می‌گفتند نه بر من که بر حسین و اهل بیت و یاران وفادارش اشک بریزید. شهید مسعود رستگار در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

هر زمان خواستی گریه کنی، بر امام حسین (ع) و فرزندان و اصحابش گریه کن که این عزیزان خدا که بهتر و باوفاتر از آنان خلق

نشده، چگونه غریبانه تحت عنوان خارجی کشته شدند و بدن‌های پاکشان سه روز و دو شب روی زمین گرم کربلا ماند. (۱) امتحان، انتخاب و ابتلا-واژگان آشنای کربلایند. کربلا-آزمونگاه ایمان و عشق و جلوه‌گاه انتخاب سترگ مردان بزرگ است. صحنه‌های هشت‌سال دفاع مقدّس نیز پایگاه انسان‌هایی بود که رها و آزاد از وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها، در انتخابی بزرگ، جان خویش را به میدان می‌آوردند. شهید زین‌العابدین عابدینا در تصویری که از کربلا فراروی مخاطبان وصیت‌نامه‌اش قرار می‌دهد، حضور در جبهه را «لحظه انتخاب» می‌نامد؛ انتخابی همچون انتخاب یاران اباعبدالله:

عاشورا، روزی [است] که ظهرش نه همچون ظهرهای دیگر بود و آفتاب تابانش نه همچون روزهای دیگر. خورشید اشعه سوزانش را همچون شعله‌های آتش بر زمین می‌تابانید. در صحرای نینوا، در کنار شطّ فرات، خیمه‌گاه حسین (ع) در مقابل خرگاه یزید، و یاران حسین (ع) در مقابل لشکریان یزید صف‌آرایی کرده‌اند و لحظه انتخاب فرارسیده است. (۲)

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۸

انتخابگران شهادت، با تضرع و استغاثه، چشم به راه انتخاب پروردگار خویش و رسیدن به فوز عظیم شهادتند. شهید محمود ذاکری در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

خدایا! چگونه افرادی را انتخاب می‌کنی و معیار چیست؟ اگر من دارای آن معیارها نیستم و لیاقت این فوز عظیم را ندارم، تو که قدرت این را داری که بالیاقتم کنی! بالیاقتم کن تا به ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» سالار شهیدان حسین (ع) و ندای رهبرم، این حسین زمان، لیبیک گفته و در نهایت به سوی تو بشتابم. (۱)

پرهیز از بی‌وفایی و پیمان‌شکنی که نماد آن «کوفه» است نیز در وصیت‌نامه شهیدان دیده می‌شود. توصیه به این که راه را نیمه‌تمام نگذارید و در کشاکش حادثه‌ها و تنگناها همچون اهل کوفه رهبر را تنها رها نکنید، در بسیاری از وصیت‌نامه‌ها مطرح شده است. شهید عبدالصمد محمودیان در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

عزیزانم! تا می‌توانید و تا زنده هستید دست از این انقلاب و رهبری چون امام عزیزمان و ولایت فقیه برندارید، زیرا بدون این‌ها اسلام زنده نمی‌ماند و اصلاً اساس هر حکومتی رهبری می‌باشد که بر جامعه حاکم است و خلاصه، خدای ناکرده مانند کوفیان نباشید و حسین زمانتان را تنها نگذارید. یاری امام، یاری خداست و یاری رسول خدا و ائمه معصومین هم می‌باشد. (۲)

عزت‌پذیری و ذلت‌پرهیزی از ارزش‌های عاشورا است. اباعبدالله الحسین (ع) پس از ورود به کربلا-در بخشی از سخنرانی خود فرمود:

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۲۹

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيُزَغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ  
أَلَا بَرَمَا (۱)

آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل باز نمی‌دارند؟ در چنین شرایطی است که انسان به دیدار خدای خویش رغبت و اشتیاق می‌یابد. من مرگ (شهادت) را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ذلت و نکبت نمی‌دانم.

و در برخورد با دعوت به بیعت با یزید می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بَيْدِي أَعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ (۲)

به خدا سوگند! مانند ذلیل به آنان دست خواری نمی‌دهم و بسان بندگان [از مقابل آنان] نمی‌گریزم.

فرهنگ عزت و آزادگی، فرهنگ جبهه‌های دفاع مقدّس بود. آنچه در وصیت‌نامه شهید ناصر انجیرانی آمده است، سخن همه شهیدان است:

من امروز احساس می‌کنم که دوباره جریان کربلا تکرار شده و حسین زمان، خمینی روح‌الله، ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» را فریاد

می‌زند. آیا می‌شود جواب فرزند پیامبر را نداد؟ واللّه نه، من مردن را بهتر از زندگی با ذلّت می‌دانم و در جواب حسین زمانم می‌گویم: لئیک، لئیک. «۳»

عاشقانه جان‌باختن و جبهه را حمله‌گاه دیدن و همچون قاسم بن الحسن (ع) شهادت را از عسل و شهد شیرین‌تر دیدن، ویژگی رزمندگان جبهه‌ها بود. این نگاه به جبهه محصول ایمان و باور عمیق و صفای باطن پاکبازان عرصه جهاد بود. شهید عباس خوارزمی از چنین منظری به جبهه می‌نگرد و همه زیبایی‌ها را در جبهه می‌بیند:

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۰

عروسی من در جبهه و عروس من شهادت است. صدای غرّش گلوله توپ و خمپاره عقد مرا می‌خوانند و با پوششی از خون گرم و سرخ، خود را برای معشوقم آرایش خواهم کرد. «۱»

نمادها و ارزش‌های پیوسته با عاشورا آن چنان با وصیت‌نامه شهیدان درآمیخته است که باید آن‌ها را جلوه‌گاه ارزش‌ها و نمادهای کربلا دانست.

اگر پرداختن به آن ارزش‌ها را بدون اشاره مستقیم به کربلا- محاسبه کنیم، وصیت‌نامه‌ها بی‌هیچ استثنا، چیزی جز این ارزش‌ها ندارند. دعوت به مجاهدت، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به نماز و عبادات، ایثار، از خودگذشتگی، دفاع از حریم دین، دفاع از اخلاق و پاکی، اطاعت از رهبری، صبوری در شدائد و مصائب، دعوت به ادامه راه، دعوت به زیستن عالمانه و عارفانه و رفتن مخلصانه و عاشقانه، همه و همه، در وصیت‌نامه‌ها فراوان یافت می‌شوند که همه این‌ها خود فرهنگ ارزشی عاشورا و کربلای حسینی‌اند.

## ۶. الگوها و چهره‌های عاشورایی ..... ص: ۱۳۰

توجه به چهره‌های عاشورایی، آرزوی پیوستن به آن‌ها و درک شهادتی همچون شهادت آن بزرگواران، در بسیاری از وصیت‌نامه‌ها دیده می‌شود.

بیش از هر نامی نام دو چهره اصلی کربلا، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و حضرت زینب (س)، در وصیت‌نامه‌ها دیده می‌شود. آرزوی شهادت مانند اباعبدالله و دعوت به صبوری خانواده در مصائب مانند زینب (س)، آرزوی

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۱

دیدار امام حسین، چون امام حسین بی‌سر به وصال محبوب رسیدن و سر بر دامان حسین جان‌باختن، پاسخ به غربت حسین (ع) و ندای هَلْ مِنْ ناصِرٍ او، یکسان دیدن کربلا و اباعبدالله با جبهه‌ها و رهبری امام خمینی (ره)، از محورهای مهم وصیت‌نامه شهیدان است. شهید بهرام بهزادی در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

حمد و سپاس خداوند را، خون‌های شهیدان و مستضعفان را که باب جهاد را به روی من گشود، و من لیاقت شرکت در این جهاد و پاسخ‌گویی به ندای «هَلْ مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُنِي» حسین (ع) را که از دهان مطهر فرزندش، امام امت، خمینی کبیر، بیرون می‌آید، پیدا کردم. «۱»

شهید قدیر علی سنائی در وصیت‌نامه‌اش همین مضمون را با بیانی عاشقانه اشاره دارد:

آن‌هایی که با مکتب حسین (ع) آشناوند و سال‌ها در عاشورای او سینه زده‌اند و آرزو داشته‌اند که جزو یاران حسین (ع) باشند و ندای «هَلْ مِنْ ناصِرٍ يَنْصُرُنِي» او را لئیک بگویند، اینک تمام وجودشان این ندا را با رساترین فریاد به گوش بت‌شکن زمان، خمینی عزیز می‌رساند و لئیک می‌گوید. «۲»

آرزوی شهادت چون حسین (ع) و افتخار به این شهادت، همواره در وصیت‌نامه شهیدان موج می‌زند. شهید فریبرز قدمی کوهجردی

در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

سپاس می‌گویم خداوند را که به من نعمت درک و فهم صراط مستقیم را داده تا خود را دریابم و جان می‌دهم تا حکومت الله بر جهان استوار گردد. می‌روم و

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۲

به دشمن الله می‌گویم: همچون حسین که اگر دین خدا با ریخته شدن خون من پابرجاست، ای گلوله‌ها! مرا فراگیرید. «۱»

یاد ۷۲ تن یاران حماسه‌ساز و فداکار کربلا- که الگوی رزمندگان جبهه‌ها بوده‌اند، زینت‌بخش وصایای شهیدان است. شهید علی‌رضا ناهیدی می‌نویسد:

سلام بر ۷۲ شهید کربلا- و سلام بر کربلا، سرزمینی که شهید است و سلام بر عاشورا، روزی که شهید است و آن‌ها در پیشگاه خداوند شهادت خواهند داد، چه، آنان ناظر بر حماسه حسین (ع) بودند و سلام بر ۷۲ تن شهید ایران و سلام بر تمامی شهدای راه قرآن و سلام بر مهدی (عج)، شهید منتظر، و سلام بر روح‌الله، شهید زنده و بنده مقرب خدا. «۲»

شهیدان شاگردان مکتب عاشورا بودند و خونی که از رگ‌هایشان بر زمین جاری شد، وام‌گرفته از کربلای حسینی بود. جبهه‌ها فرصتی بود که شهیدان درس‌های آموخته از کربلا را در هیئتی عینی و عملی نشان دهند. یکی از شهیدان می‌نویسد:

من این راه را از سیدالشهدا یاد گرفتم، این راهی بود که سیدالشهدا تمام اهل‌بیت خود را به این راه آورد. این راه، «شهادت» در راه خداست، و این شهادت در راه خدا، راهی بزرگ است که انسان‌های پر از گناه را از منجلا بگناه به اوج آسمان‌ها می‌کشاند و آن‌ها را به سعادت ابدی می‌رساند.

«شهادت» چیزی است که خدا می‌گوید: هر کس در راه من به شهادت برسد، با اولین قطره خونی که از او به زمین می‌ریزد، تمام گناهانی را که در طول عمرش کرده است، پاک می‌کنم، و شهادت چیزی است که امام حسین (ع) رفت و

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۳

تمام یارانش با جان و دل این راه بزرگ را رفتند، و با رفتن خود به تمام دنیا یاد دادند که چگونه در دنیا زندگی کنند و تن به ذلت ندهند و شهادت راهی است که واقعاً انسان‌ها را به اولیاءالله و امامان می‌رساند و من در این راه بزرگ افتادم تا بلکه با ریختن خون ناقابل، هم کمکی به انقلاب کرده باشم و هم به ندای رهبر خودم، خمینی بزرگ، لبیک گفته باشم. «۱»

شهید محسن بهمن‌نژاد می‌نویسد:

خداوندا! لحظه مرگ را لحظه شهادتی بامعرفت و لحظه سر نهادن به دامان ابا عبدالله الحسین (ع) قرار بده. «۲»

و شهیدی دیگر می‌نویسد:

خدایا! از تو می‌خواهم جسم ناقابل و جان بی‌ارزشم را با شهادت در راه خودت از من بگیری. من شهادت را چون سرور شهیدان دوست دارم و دلم می‌خواهد مانند حسین (ع) با سر بریده به سوی خدا بروم. «۳»

شخصیت حضرت زینب (س) که مظهر و اسوه صبوری، مقاومت و ادامه‌دهنده راه شهیدان است، همواره مورد تأکید شهیدان است. شهید حسین لدنی در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

خانواده‌ام! شما هم رسالتی زینب‌وار دارید که همان رساندن پیام شهیدان است. فرزندان خود را مسلح به ایمان و تقوا و ادامه‌دهنده راه شهیدان و خط امام تربیت کنید. «۴»

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۴

شهید بختیار نوروزی در وصیت‌نامه‌اش خطاب به خواهر خود می‌نویسد:

و اما از شما خواهر مهربانم می‌خواهم مثل زینب (س) رفتار کنی که پاسدار خون حسین (ع) بود، پاسدار خون من و دیگر شهدا

باشید. برادران! حسین‌وار در جهت حفظ خون شهدا پیش روید و سازش نپذیرید. «۱»

دعوت به حفظ حجاب و عفاف و تأسی به زینب (ع) نیز در وصیت‌نامه‌ها خطاب به مادر، خواهر، همسر و دیگران دیده می‌شود. شهید ناصر حنیفه‌ای خطاب به خواهر خود می‌نویسد:

اگر می‌خواهی نزد زینب سربلند و سرفراز باشی، حجابت را رعایت کن.

حجاب تو از خون شهدا بُرنده‌تر است. به خدا سوگند اگر حجاب را پیشه خود نکنی، روز قیامت، زینب (س) تو را سرزنش می‌کند و می‌گوید: آیا وصیت‌نامه‌های شهدا شامل حال شما نمی‌شد؟ «۲»

تریت صحیح فرزندان توصیه شهیدان است. شهیدی خطاب به همسرش می‌نویسد:

امّا تو ای همسر! بیش از هر کس دیگر آگاه هستی که چقدر به این راه عشق می‌ورزیدم و خوب می‌دانی که مُنتهای آرزوی من همین بود، و اگر امروز من توانسته‌ام در این موقعیت قرار بگیرم با درک و آگاهی تو نسبت به این مسأله بوده است، و خوب می‌دانم که بعد از من، رسالت زینب‌گونه خود را به‌خوبی ادا خواهی کرد و فرزند ما را با تربیت صحیح در این راه پرورش خواهی داد و به او خواهی گفت که آرمان پدر چه بود. همیشه بودن با تو باعث افتخار من بوده است. تو خود نیز معلّمی بودی برای من تا دریابم سعادت در این راه است. لذا،

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۵

می‌دانم که بعد از من صبور و شکبیا خواهی بود و به دیگران، تو آرامش خواهی داد؛ ان‌شاءالله. «۱»

دشواری به‌دوش کشیدن وظیفه زینبی را شهیدی دیگر چنین نگاه‌شده است:

همسرم بداند که وظیفه سنگین زینب‌گونه‌ای بر دوش اوست که اراده‌ای همچون کوه می‌خواهد و عزمی پولادین تا ادامه راه ناتمام ولی روشن مرا بدهد؛ با دلیلی همچون امام و همراهی از شهیدان زنده انقلاب. «۲»

جز حضرت اباعبدالله (ع) و حضرت زینب (س)، چهره‌های دیگر کربلا-مانند حضرت ابوالفضل العباس، علی اکبر، مسلم، علی اصغر، قاسم، رقیه و امام سجاد (ع)، و از اصحاب غیر بنی‌هاشم چهره‌هایی چون حبیب، حرّ، خاندان وهب نیز در وصیت‌نامه‌ها مطرح شده‌اند. شهید حسین اجاقی در وصیت‌نامه‌اش با مقایسه صحنه‌های کربلا و جبهه می‌نویسد:

اگر زینب را ندیدیم که در فراق اهل‌بیت گریه کند و چنان سخن گوید که کاخ یزید را به لرزه درآورد، لیکن زینب را می‌بینیم که همچون او استوار در مرگ عزیزانشان کلام حق را می‌دانند. ای اُمّت حزب‌الله! اگر ما نبودیم و کربلا-را ندیدیم، زمین‌های سرخ‌شده از خون غرب و جنوب را دیدیم. اگر عباس (ع) را ندیدم، هزاران عباس بی‌دست را می‌بینیم که دست‌های خودشان را به درگاه الهی هدیه کرده‌اند. «۳»

شهیدی دیگر در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

مادرم! من درس شهادت را از آقا محمد حسین آموختم؛ او که راضی شد تمام

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۶

یاران را در راه معبودش فدا کند، حتّی فرزندانش همچون علی اکبر و علی اصغر را در راه خدایش قربانی کرد. مادرم! همچون زینب مقاوم باش و ظالم کوب! «۱»

شهیدی دیگر برای کاهش تألم پدر و مادر می‌کوشد تا صحنه کربلا را در مقابل نگاهشان مجسم کند و صبوری پدران و مادران را الگویی برای آن‌ها معرفی کند:

ای مادر و مادرانی که برای فرزندان خود، در بی‌پدری، هم پدر و هم مادری دلسوز بودید و خون دل خوردید تا این که به اندازه‌ای رسیده‌اند که بتوانند درک کنند و در راه خدا جهاد کنند و آخر هم به شهادت فی سبیل‌الله برسند! نکنند یک‌وقت ناراحتی



در دل راه دهید! آن‌ها که از قاسم و علی اکبر بالاتر نبودند که در آن عاشورای سوزان، تشنه لب شهید شدند و حتی کوچک‌ترین ناراحتی از پدر و یا مادرشان دیده نشد، جز این که به درگاه خداوند متعال شکرگزاری کردند که چنین فرزندی داشتند تا توانستند در راه خدا هدیه کنند و به شهادت نایل شوند. مادر! تو نیز مرا ببخش و [به شهادتم] افتخار کن. «۲»

شهید علی اصغر قریشی با مقایسه کربلا و روزگار ما و دعوت پدر و مادر خود به صبوری و مقاومت می‌نویسد:

پدرم! مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای حسین بن علی (ع) داغ از دست دادن فرزندان خود را تحمل می‌کردم. ای مادر! مگر شما نمی‌گویید کاش من به جای زینب بودم و عزیزانم به شهادت می‌رسیدند و من به جای او سوار بر شتر عریان به اسارت می‌رفتم. حال مگر خمینی فرزند حسین نیست و مگر

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۷

جبهه‌های ما کربلا نیست، مگر ابرقدرت‌ها همچون یزید دستور قتل عام مسلمانان را نمی‌دهند، مگر اینان همچون مزدوران یزید خیمه‌ها و خانه‌های مسلمین را به آتش نمی‌کشند، مگر فرزندان خردسال ما از رقیه حسین عزیزتر هستند و مگر جوانان ما از جوانان حسین عزیزتر هستند؟ آری، دوباره کربلا فرارسیده است. «۱»

شهیدی دیگر خطاب به فرزندش می‌نویسد:

ای پسر! مبادا اسلحه مرا بر زمین بگذاری؛ همچنان دلاورانه مانند ابوالفضل العباس (ع) در ستیز باش و حتی اگر مال و جانت را در راه اسلام خواستند، فداکن، و نماز و روزه‌ات را در یک لحظه از یاد مبر. «۲»

حضرت مسلم بن عقیل (ع) پیشاهنگ شهیدان انقلاب کربلا است. او در کوفه در غربت و مظلومیت، پس از بی‌وفایی و پیمان‌شکنی مردم به شهادت رسید. یکی از شهیدان در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

ما، مثل مردم کوفه نیستیم که در کوفه حضرت مسلم را و در کربلا امام حسین (ع) را تنها گذاشتند. «۳»

امام سجاد (ع) پیشاهنگ کاروان اسیران، ناشر و مفسر فرهنگ شهادت و زبان بلیغ رسواگری است که در شام، پایه‌های حکومت یزید را لرزاند و قاه‌قه ستمگران را بر لب‌ها خشکاند. آن بزرگوار پس از دوران اسارت نیز همه چیز را بهانه طرح کربلا می‌ساخت و مظلومیت عاشورا و قساوت دشمن را به تصویر می‌کشید؛ اشک او در مناجات‌ها و سوز دعا‌های صحیفه سجادیه‌اش

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۸

نیز امتداد اشک‌های کربلا و گونه دیگری از مبارزه علیه بیدادگران است. یکی از شهیدان با اشاره به این ویژگی و اشاره به عبور کاروان اسیران از کنار گودال قتلگاه و نیز یاد صحنه‌های غمبار کربلا می‌نویسد:

خدایا! هر موقع که واقعه کربلا را به یاد می‌آورم، چشمانم پر از اشک می‌شود و به یاد رگ‌های پاره‌پاره حسین می‌افتادم که زین‌العابدین (ع) بر آن بوسه می‌زند، به یاد رقیه می‌افتادم که وقتی سر پدرش را می‌بیند، جان می‌دهد، به یاد بدن حسین می‌افتادم که چیزی از او شناخته نمی‌شود و به یاد علی اکبر حسین می‌افتادم. خدایا! ما چنین رهبرانی داشتیم، چطور می‌شود که راه ایشان را فراموش کنیم و چطور می‌شود عاشق نباشیم؟ خدایا! من عاشق کربلای حسینی‌ام، می‌خواهم در راه کربلا به شهادت برسم؛ کمکم کن! خدایا، تو را طلب کردم، تو را یافتم و شناختم. خدایا! دوستت می‌دارم و به تو عشق می‌ورزم. پس به عهدت وفا کن و مرا به سوی خود بخوان. «۱»

از جمله یاران اباعبدالله که مورد اشاره شهیدان در وصیت‌نامه‌ها است، عبدالله بن عمیر کلبی با کنیه ابووهب است که همراه همسر و مادرش از کوفه برای یاری امام آمده بود. او در حمله به سپاه دشمن، استقامت شگفتی از خویش نشان داد و در حلقه محاصره دشمن، دست راست و یکی از پاهایش قطع شد و سرانجام، با نیزه و شمشیر قطعه‌قطعه شد. همسرش که در میان خیمه‌ها بود، به قتلگاه آمد و در کنار شوهر نشست و خون از سر و صورت وی پاک کرد و به وی گفت:

هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ الْجَنَّةَ أَنْ يَصْحَبَنِي مَعَكَ

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۳۹

بهشت بر تو گوارا باد! درخواستم از خدایی که بهشت را بر تو ارزانی داشته، این است که مرا نیز در آن جا مصاحب تو گرداند. در این حال غلام شمر به نام «رستم» به دستور وی با چماقی به همسر عبدالله حمله نمود و سر وی را شکست. او با این ضربه در همان جا کشته شد و جسد بی‌جانش در کنار پیکر همسرش به روی خاک افتاد و این تنها بانویی است که در حادثه کربلا به شهادت رسیده است. «۱»

یکی از شهیدان با اشاره به این قول مشهور که سر عبدالله بن عمیر را از بدن جدا و به سمت مادرش پرتاب کردند و او سر را به میدان پرتاب کرد و گفت: «ما چیزی را که در راه خدا دادیم، پس نمی‌گیریم»، در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد: ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانمان به جبهه جلوگیری کنید که فردای قیامت در محضر خدا نمی‌توانید جواب حضرت زینب (س) را بدهید. حضرت زینب (س)، تحمل ۷۲ شهید را نمود. مادران! شماها مانند خاندان وهب باشید که جوانانشان را در راه خدا می‌دهند و حتی جسدش را هم تحویل نمی‌گیرند.

حسین جان! بین که چگونه تنها فرزندان خانواده‌های مسکین، از همه چیز خود برای راه تو و رسیدن به آن راه که راه الله است، می‌گذرند! «۲»

حُرّ بن یزید ریاحی از شهیدان شاخص کربلا است که پس از بستن راه بر اباعبدالله و همراهی امام تا کربلا، با تحوّل روحی شگرفی که در او ایجاد شد، به سپاه اباعبدالله پیوست و امام پس از شهادتش در باره او فرمود:

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۰

أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَك بِهِ أُمَّكَ وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

تو حُرّ و آزادی، همان گونه که مادرت تو را حُرّ نامیده است. تو آزاد مرد دنیا و آخرتی.

ایاتی در باره حر سروده شده است که مطلع آن‌ها این بیت است:

لِنَعْمِ الْحُرِّ حُرٌّ بِنِ رِيَّاحِ صَبُورٍ عِنْدَ مُشْتَبِكِ الرِّمَاحِ «۱»

چه نیک آزاد مردی است حُرّ ریاحی؛ شکیا و صبور به هنگام [نبرد و] فراوانی نیزه‌ها.

شهید سید اصغر خبازی در وصیت‌نامه‌اش می‌نویسد:

خدایا! ما که حسینی زندگی نکردیم که حسین گونه به شهادت برسیم. پس خدایا! ما را حُرّ گونه پذیر. «۲»

کربلای جبهه‌ها همه‌گاه و همه‌جا در تطبیق مصداق‌ها و حادثه‌ها به ندرت مصداق‌هایی جز کربلا می‌یافت. نه تنها وصایا که همه اشارات و عبارات رزمندگان به کربلا بازمی‌گشت، اما اسنادِ درخشان و خونین شهیدان، بهترین، مستندترین و والاترین مرجع و منبع شناخت این پیوستگی است. از جان‌های بی‌غبار، روح‌های شسته در زلال مناجات و دعا، قلب‌های رسته از رشته‌های اسارت و وابستگی دنیا جز این نمی‌توان انتظاری داشت. به همین دلیل است که این افق و فراخایی که در وصیت شهیدان است، به سادگی دست‌یافتنی نیست، زیرا امام شهیدان، خمینی روح خدا (ره) فرمود:

ما خاکیان محجوب یا افلاکیان چه دانیم که این ارتزاق عند ربّ الشّهدا چیست. «۳»

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۱

خواندن وصیت‌نامه‌ها فاصله چهارده‌قرنه ما با عاشورا را کم می‌کند و فرصت تنفّسی در آن فضای بی‌بدیل فراهم می‌آورد. زینت‌بخش این فصل، سخن رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای است که فرمود:

از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که سرنوشت ما را سرنوشت شهیدان قرار بدهد و مرگ ما را جز به شهادت قرار ندهد و رفتار



ما را مرضی وجود مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فداه قرار بدهد. «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۳

## فصل پنجم: سروده‌های دفاع مقدس و فرهنگ عاشورا ..... ص: ۱۴۳

### ۱. شعر ..... ص: ۱۴۳

#### اشاره

شعر گویاترین زبان در طرح و انتقال فرهنگ عاشورا و رساترین صدا در معرفی حماسه ستم‌ستیز و ایمان‌ساز کربلا است. هنوز هیچ رسانه‌ای بهتر از شعر رثای کربلا- را بیان نکرده است و فریادی را که از حنجره‌ای خشک در روزی داغ در غریبانه‌ترین لحظه جوشید، منتشر نساخته است.

شعر در خود حماسه کربلا- جایگاه و پایگاهی گسترده و ژرف دارد. یاران فداکار عاشورا عمده سخنانشان را در شعر و رجز بازمی‌گفتند و امام عاشورا نیز از همین سلاح بُرا و کارا بهره می‌گرفت. امام حسین (ع) در همان آغاز نهضت کربلا- پس از گفت‌وگو با محمد حنفیه، برادر ناتنی‌اش، به طرف مسجد و حرم پیامبر حرکت کرد و در طول راه این دو بیت یزید بن مفرغ را می‌خواند:

لَا دَعَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغَيَّرًا وَلَا دُعَيْتُ يَزِيدًا  
يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَانَةِ ضَمِيمًا وَالْمَنِيَا يَرِضْدَنِي أَنْ أَحِيدًا «۱»

من به‌هنگام یورش در صبحگاهان از شتر چرنده ترسی ندارم، و نباید مرا یزید [بن مفرغ] بخوانند؛

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۴

آن‌گاه که از روی ستم دست دلت بدهم و خود را از خطراتی که مرا هدف قرار داده‌اند، کنار بکشم. این سروده حماسی آمادگی برای نبرد و جانفشانی را فریاد می‌زند و زیر بار ننگ و مذلت رفتن و خواری همراهی و سکوت در مقابل بیداد را نکوهش می‌کند.

امام در طول راه از مکه تا کربلا- بارها برای تبیین هدف، فرجام راه، ترسیم چهره دشمن و تباهی و سیاهی و روزگار خویش، به سروده‌هایی تکیه می‌کند.

برخی از این سروده‌ها از خود امام نیستند و امام به سراینده آن‌ها نیز اشاره دارد، اما برخی سروده‌ها از خود اباعبدالله است. ابیات مشهور زیر که رنگی از اندوه دارد و تلویحاً نیز به شهادت اشاره دارد، از خود امام است که در شب عاشورا در خیمه زمزمه می‌کند:

يَا دَهْرُ أَفِ لَكَ مِنْ خَلِيلِ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ  
مِنْ صَاحِبِ أَوْ طَالِبِ قَتِيلِ وَالْدَّهْرُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ  
وَأَمَّا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكِ سَبِيلِ «۱»

ای دنیا! اف بر دوستی تو که بسیار از دوستان و خواستارانت را سپیده‌دمان و شامگاهان به کشتن می‌دهی و هرگز به بدیل آنان قناعت نمی‌ورزی. همانا کارها به خدای بزرگ واگذارده و هر زنده‌ای رهرو این راه است.

در میدان شهادت نیز سروده‌ای حماسی و شکوهمند از آن حضرت نقل شده است که مطلع آن بسیار مشهور است:

الْمَوْتُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ «۲»

مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و پذیرفتن ننگ بهتر از قبول آتش.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۵

سروده‌های شورانگیز و سوگمندانه شاعران شیعی و غیرشیعی پس از عاشورا نیز قلب‌ها را به کربلا گره می‌زد و شور و شعور به جان‌ها و اندیشه‌ها می‌بخشید. در سروده‌های فارسی از حدود قرن پنجم و ششم، اشارات و نشانه‌هایی از حادثه کربلا یافت می‌شود. این سروده‌ها بیش از هر چیز بر «سوگ» کربلا تکیه دارند و به ندرت به پیام‌های این نهضت عظیم و بی‌بدیل تاریخ پرداخته‌اند. برای شناخت بهتر و عمیق‌تر سروده‌های عاشورایی و روشن ساختن این نکته که عاشورا با همه ابعادش در هیئت یک فرهنگ در روزگار ما مطرح شده است، از طرح یک مقدمه ناگزیریم. در نهضت عاشورا چهار عنصر حماسه، پیام، سوگ و عرفان در پرشکوه‌ترین و زیباترین شکل در هم تنیده شده است. این عناصر، در هیچ‌یک از حوادث تاریخ اسلام، در اوج و گسترده‌گی کربلا دیده نمی‌شوند. اشاره به هریک از این عناصر و جست‌وجوی آن در شعر عاشورایی ادب فارسی، ما را با چند و چون و اضلاع شعر عاشورایی امروز آشنا تر می‌سازد.

### ۱-۱. حماسه .... ص: ۱۴۵

تنها کسانی می‌توانند شگفت‌ترین و بزرگ‌ترین عظمت‌ها را رقم بزنند که والاترین آرمان‌ها را فراچشم داشته، و روشن‌ترین ایمان و معرفت را در قلب و جان خویش اندوخته باشند. آنان که سقف پروازشان کوتاه و به تعبیر لطیف قرآن «از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند و از آخرت غافلند» (۱)، هرگز حماسه را در زندگی تجربه نخواهند کرد و کاروان عشق را تا منزل محبوب همراه نخواهند شد. قرآن به کسانی اشاره دارد که در عرصه جنگ از وحشت

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۶

چشمانشان گرد می‌شد؛ آن‌سان که گویی مرگ بر قلب‌هاشان بال و پر گشوده است. (۱)

اینان با آن که پیامبر را در کنار خویش داشتند و ترنم وحی را از زبان او شنیده بودند و سپاه دشمن به ندرت به چندبرابر آن‌ها می‌رسید، این چنین دچار هراس می‌شدند، امّا ۷۲ تن در کربلا- در مقابل چندین هزار نیروی غرق در سلاح و امکانات صف آراسته‌اند و در عطش و آفتاب و رویاروی جنگلی از نیزه و شمشیر، هیچ نشانی از تذبذب و تردید ندارند، زیرا جریان موج ایمان عطش و التهاب را پس می‌زند و سکینه و طمأنینه می‌بخشد و حماسه محصول این آرامش و شکفتگی درونی است.

امام در شب عاشورا، در میان یاران و بنی‌هاشم و پس از حمد الهی و ستایش خاندان پیامبر و اصحابش فرمود:

جدم رسول خدا خبر داده بود که من به عراق فراخوانده می‌شوم و در محلی به نام «عمورا» یا «کربلا» فرود می‌آیم و در همان جا به شهادت می‌رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است. به اعتقاد من همین فردا دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد کرد و اینک شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می‌دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد، زیرا این مردم تنها در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند، با دیگران کاری نخواهند داشت.

یاران پاکباز و امام‌شناس پس از این سخنان گرم و آتشین اعلام وفاداری کردند. قامت رسای سردار کربلا، ابوالفضل العباس، نخستین قامتی بود که در نگاه امام شکفت و اعلام وفاداری کرد:

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۷

لَا أَرَانَا لِلَّهِ ذَلِكَ أَبَدًا

خدا هرگز چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و برگردیم!

مسلم بن عوسجه گفت:

به خدا سوگند! من از تو جدا نمی‌گردم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان می‌جنگم و اگر هیچ سلاحی نداشتیم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می‌روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم. و سعد بن عبدالله گفت:

اگر بدانم هفتاد مرتبه کشته می‌شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده می‌کنند، باز هم هرگز دست از یاری تو برنمی‌دارم. زهیر بن قین نیز چون سعد بن عبدالله از هزار بار مرگ و زنده شدن و ایثار سخن گفت. «۱»

این سخنان از سر تعارف و ادعاهای دروغین نیست، زیرا فردای همان شب (روز عاشورا) جلوه‌گاه این گفته‌ها و صحنه عینی این ادعاها بود. امام شهید پس از این آزمون شبانگاه و مشاهده ایمان و اخلاص یاران در وصف آنان فرمود:

وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَّوْهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْأَشْوَسَ الْأَفْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَيْتَةِ دُونِي إِسْتِنَاسَ الطِّفْلِ إِلَى مَحَالِبِ أُمِّهِ «۲»

آری به خدا سوگند آن‌ها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و باصلابت و استوار (کوه‌وار)؛ آنان به کشته شدن در رکاب من آن چنان مشتاقند که کودک شیرخوار به سینه مادر.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۸

شاید زیباترین و رساترین وصف پس از این سخن امام (ع)، این بیت شیخ کاظم ازدی باشد که می‌گوید:

قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنُ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ إِلَّا الْمَكَارِمَ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ «۱»

ضربه‌های شمشیر و نیزه بر همه‌جای بدن آنان (شهیدان کربلا) زخم و جراحت نهاد، اما مکارم و بزرگ‌منشی و عظمت روحی آنان در نقطه امنی بود که هرگز زخم و آفت نپذیرفت.

در آسمان تمام نبردهای تاریخ و حتی تاریخ اسلام هیچ نبردی به درخشش حماسه کربلا نیست. کدام نبرد و غزوه پیامبر (ص) را می‌شناسیم که عناصر نامطلوب، وابستگان و زنجیریان خاک و دل‌های مذذب و چشم‌های از هراس گردشده در آن نباشد. به دیگر سخن، کدام حادثه را جز کربلا- می‌توان یافت که ناخالصی‌ها و ناخالص‌ها از شکوه آن نگاهند. تنها یک حادثه است که همه عناصر آن از گذرگاه پالایش و صافی گذشته‌اند تا «حادثه‌ای بی‌نقص» و به معنای دقیق‌تر «حادثه‌ای اسوه» را رقم بزنند و برای همین امام عاشورا فرمود:

وَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ «۲»

و من برای شما الگویم.

کربلا به همین دلیل افت و آفت ندارد، همه پاک‌باخته و عاشقند و امام کربلا برای ارائه اسوه به فردای انسان، آنان را از آزمون‌های دشوار گذرانند تا سست‌پایان بروند و بازماندگان، راه را تا پایان بروند؛ پایانی حماسه رنگ، درخشان و راهگشا.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۴۹

در تاریخ ادب عاشورایی به‌ویژه شعر، بُعد حماسی کربلا به‌ندرت تجلّی و انعکاس یافته است. مقاومت یاران اندک در مقابل سپاه عظیم دشمن، نبرد در عطش، شجاعت و پاکبازی، برای دیگران از خود گذشتن و در غربت و تنهایی بدون هراس و تشویش ماندن و تا آخرین نفس جنگیدن، ابعاد حماسی کربلایند که در سروده‌های گذشته ادبیات فارسی تقریباً دیده نشده‌اند. در ترکیب‌بند مشهور محتشم کاشانی - با همه عظمت و زیبایی و ارجمندی - این بُعد کربلا را نمی‌توان یافت.

در سال‌های دهه پنجاه برخی شاعران مذهبی که گاه رویکردی سیاسی داشتند، به بُعد حماسی کربلا توجه نموده، سروده‌هایی عاشورایی عرضه کرده‌اند که در آن‌ها تپش و شور حماسی احساس می‌شود. از نمونه‌های مشهور آن، این سروده‌های خوشدل تهرانی است که بر مزار برخی شهدای دفاع مقدّس نیز دیده می‌شود:

پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

آغاز شد حیات حسینی به مرگ او این قصه رمز آب حیات است و کوثر است  
سربازی حسین و سرافرازی حسین امروز زینت سر هر تاج و افسر است  
و این دو بیت مشهور:

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست  
زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست بلکه زنده است شهیدی که حیاتش ز قفاست

با پیروزی انقلاب اسلامی به‌ویژه در سال‌های آغازین دفاع مقدس، سروده‌هایی پرشور برای تحریض و برانگیختن جامعه و  
رزمندگان برای پایداری، ایثار و فداکاری عرضه شد. در این سروده‌ها، بُعد حماسی کربلا- چیره می‌نماید. از شاخص‌ترین،  
ماندگارترین و نمونه‌های کم‌نظیر سروده‌های عاشورایی، سروده مشهور «خطّ خون» از سید علی موسوی گرمارودی است. در این  
شعر بلند که در سال ۵۸ سروده شده و در قالب سپید است، پیام و فرهنگ عاشورا تمّوج دارد:

درختان را دوست می‌دارم

که به احترام تو قیام کرده‌اند

و آب را

که مهر مادر توست،

خون تو شرف را سرخگون کرده است

شفق، آینه‌دار نجابت،

و فلق، محرابی

که تو در آن

نماز صبح شهادت گزارده‌ای

\*\*\* در فکر آن گودالم

که خون تو را مکیده است

هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم

در حضيض هم می‌توان عزیز بود

از گودال پیرس!

\*\*\*

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۱

شمشیری که بر گلوی تو آمد

هرچیز و همه‌چیز را در کائنات

به دو پاره کرد:

هرچه در سوی تو، حسینی شد

و دیگر سو یزیدی.

اینک ماییم و سنگ‌ها

ماییم و آب‌ها

درختان، کوهساران، جویباران، بیشه‌زاران

که برخی یزیدی  
وگر نه حسینی‌اند  
\*\*\* خونی که از گلوی تو تراوید  
همه چیز و هر چیز را در کائنات به دو پاره کرد  
در رنگ!

اینک هر چیز: یا سرخ است  
یا حسینی نیست!  
\*\*\* آه، ای مرگ تو معیار!  
مرگت چنان زندگی را به سُخره گرفت  
و آن را بی‌قدر کرد  
که مردنی چنان،  
غبطه بزرگ زندگانی شد! «۱»  
فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۲

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، تلفیق میان فرهنگ عاشورا و جبهه‌های جنگ در سروده‌های دفاع مقدّس، گواه همسانی و همسویی این دو فرهنگ و این دو نبرد است. در این سروده‌ها به‌ویژه در سال‌های آغاز دهه شصت، چه در اشاره به کربلا و جبهه‌ها و چه طرح عناصر عاشورایی، لحن حماسی دیده می‌شود:

باز سرها به نیزه می‌خواهند خولیان در پناه جوشن‌ها  
هان مبادا حسین دیگر بار در مصاف یزیدیان تنها «۱»

و در سروده‌ای دیگر، محمّد حسین جعفریان با همان لحن و نگاه و زبان، میان عاشورا و جبهه‌ها پل می‌بندد:

ما بر قلّه‌های اشتیاق می‌نشستیم

و در مسیر ادراک آن ضریح مطهر

به دشت‌های خون‌رنگ مرگ می‌نگریستیم «۲»

درون‌مایه این سروده همان مضمونی است که از دیرباز در فرهنگ ما موجود است و چاووش‌خوانان از گذشته زمزمه می‌کرده‌اند که:

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله هر که دارد سر همراهی ما بسم الله

شاعران انقلاب ملهم از فضای حماسی جبهه‌ها و به دلیل آشنایی با فرهنگ عاشورا، سروده‌هایی را رقم زدند که بُعد حماسی را در خویش متجلی ساخته‌اند. پیوند میان عناصر حماسه‌های ملی با حماسه عاشورا و پیوند این دو با جبهه و عناصر حماسی جبهه‌ها در سروده شاعران به‌ویژه در سال‌های آغازین دفاع مقدّس، تمهیدی ارجمند برای برانگیختن شورانقلابی

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۳

و حضور نیروها در جبهه بود. نمونه‌های این نوع سرودن را در اشعار نصرالله مردانی، سید حسن حسینی، حسین اسرافیلی و بسیاری از شاعران سال‌های ۶۰ تا ۷۰ می‌توانیم بیابیم.

در متن حادثه‌ها و لحظه‌های کربلا، درس‌ها و پیام‌های فراوان نهفته است.

کربلا حادثه‌ای کامل و اسوه است و در آن، هرچیز، هر حرکت، هر نگاه و هر سخنی لبریز رمز و رازها و آیت‌ها و هدایت‌ها است. هیچ درسی در این «نبا عظیم» ناگفته نمانده است. اخلاق، جوانمردی، صبر، عبادت، همدلی، گذشت، محبت، عفاف و ... در آن، در عالی‌ترین جلوه و جمال ایستاده است.

هر چهره در کربلا رسول پیامی است. کربلا حجت را بر همه تمام کرده است.

کودک، جوان، پیر، مرد، زن، خانواده در کربلا- شرکت دارند؛ نه هشتادسالگی بهانه و توجیه گریز از مسؤولیت است و نه حتی شش‌ماهگی! که در هنگام دفاع از حق، شش‌ماهه و شصت‌ساله دوشادوش هم، در عطشی برابر، رودرروی سیاه‌ترین و بی‌عاطفه‌ترین انسان‌ها می‌ایستند. در کربلا همه حتی قاسم و عبدالله رضیع (علی اصغر) تکلیف دارند، و مگر امام عاشورا در پاسخ به پرسش قاسم (ع) که پرسید «عمو ما هم کشته می‌شویم» نفرمود: «حتی عبدالله رضیع هم کشته می‌شود»؟! «۱»

در کربلا خانواده شرکت دارد. جناده بن حارث انصاری از صحابه پیامبر به شهادت می‌رسد. فرزند نوجوان او، عمرو بن جناده با رجز و نبردی حماسه‌گون در خون می‌غلند و دشمن سر او را بریده و به سمت مادرش که

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۴

در حاشیه میدان به تماشای نبرد جگرگوشه‌اش ایستاده، پرتاب می‌کند. مادر سر را به سمت میدان پرتاب می‌کند و می‌گوید: «ما چیزی را که در راه خدا دادیم، پس نمی‌گیریم.» «۱»

کربلا فشرده‌ترین کلاس تاریخ با درس‌هایی عمیق است. برای کدام درس در این مدرسه بی‌بدیل مصداقی نمی‌توان یافت؟ در این حادثه، هم مهربانی و عطف و هم جنایت و شقاوت در اوج است. این سو اشک و استغاثه و زمزمه شبانه و آنسو رذالت و پستی و قهقهه‌های مستانه است، این سو مردانی ایستاده‌اند که تمام دریغشان این است که یک‌بار می‌میرند و آنسو سایه‌های هراس‌زده‌ای که امام عاشورا در باره‌شان فرمود:

مُلِثْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبِحَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ «۲»

شکم‌هاتان از حرام انباشته و خداوند بر قلب‌هاتان مهر زده است.

در کربلا همه انسان در زیباترین و زشت‌ترین چهره ممکن ایستاده است؛ انسان‌هایی که در حق سرسختند و انسان‌هایی که در باطل سنگواره‌اند؛ مردانی منعطف که همین که به حق می‌رسند، از جهنم نفس به بهشت آزادگی می‌رسند و حُرّ می‌شوند و جوانمردانه در رکاب حق جان می‌بازند و مردانی که در تردیدها و تزلزل‌ها و تعلق‌ها می‌مانند و چون عبیدالله بن حُرّ جعفی تنها، اسب خویش را به امام عرضه می‌کنند. در کربلا- همه چهره‌ها و حالات انسانی تماشایی است! پس کربلا آئینه همه انسان است و به همین دلیل است که هرکس می‌تواند خود را در کربلا ببیند.

در کربلا انسان در نمایشی شگفت با همه چهره و وجود خویش ایستاده

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۵

است؛ زن همپای مرد (عبدالله بن عمیر و همسرش)، کودک در کنار پیر، فرزند جوان در کنار مادر، پدر در کنار فرزند، برادر همدوش برادر و چه درس بزرگی است که زن راه نیمه‌تمام مرد را کمال می‌بخشد و پیامبر خون شهید و رسول مظلومیت برادر می‌شود.

همه اسلام را در کربلا می‌توان یافت. کربلا آینه آیه‌های قرآنی است و کدام مفهوم و پیام در کربلا نمود و ظهور نیافته است؟ اگر قرآن اعجاز در نقشه است، کربلا اعجاز در اجرا است؛ اعجاز اجرای همه قرآن در یک روز، در ساحل تشنگی، در همسایگی آب! طرح پیام‌های کربلا در شعر گذشته فارسی کم‌رنگ است و ابعاد اخلاقی، عظمت‌های روحی و درس‌های شریف و بزرگ کربلا

راکم تر می‌توان در سروده‌ها سراغ گرفت. در چند دهه پیش از انقلاب رویکردی در سروده‌های مذهبی به سمت این موضوع دیده می‌شود، اما تلاش عمده شاعران مذهبی، طرح پیام‌های سیاسی و مبارزاتی کربلا یا عناصری از فضیلت‌ها و ارزش‌ها مانند مبارزه، ایثار و فداکاری است.

در شعر انقلاب به‌ویژه سروده‌های دفاع مقدّس، افزون بر بُعد حماسی و سوگ کربلا، پیام‌های کربلا نیز مطرح می‌شود. هرچند این پیام‌ها کم‌تر صریح و مستقیم عرضه شده‌اند، اما در لابه‌لای شبکه ذهنی شاعر، آن‌گاه که گذشت و فداکاری، صفای روح، عبادت، همدلی و وحدت و رزمندگان مطرح می‌شود و با کربلا گره می‌خورد، این ویژگی چهره می‌نماید. شاعر در سروده زیر با مقایسه دفاع مقدّس با کربلا- دشمنان را در هیئت سپاه یزید و جبهه‌نشینان را همچون یاران حسین (ع) دیده است، ویژگی‌های یاران اباعبدالله و درس‌های آن

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۶

سرزمین قدسی را در سیمای رزمندگان یافته است و هشت‌سال دفاع مقدّس را آینه‌ای روشن معرفی می‌کند که کربلا در آن متجلی شده است:

هشت نوبت روی صحرا رنگ عاشورا گرفت هشت نوبت، آتش ظُهرِ عطش بالا گرفت  
هشت نوبت خیمه‌ها بی‌وقفه آتش نوش شد هشت نوبت آبروی آب‌ها خاموش شد  
هشت نوبت رودها محبوس در خنجر شدند باغ‌ها در التهاب خویش خاکستر شدند  
پیش رو یک قوم یاغی پیش رو یک قوم پست این طرف مردان جنگی، مردم قرآن به دست  
...

پیش رو یک قوم سرکش از تبار خویش پست شمریان بی‌حیا از نسل قومی سگ پرست  
پیش رو تلی از آتش، سیم‌های خاردار پیش رو انبوه نفرت، کینه‌های ریشه‌دار  
پیش رو سوداگران مرگ خنجر می‌کشند سرخوشند و تیغ بر عباس و اکبر می‌کشند!  
این طرف مردانی از خون خدا استاده‌اند مثل اسماعیل در اوجِ مِنا استاده‌اند  
این طرف فریاد یاران بوی قرآن می‌دهد بوی مسجد، بوی سجده، بوی ایمان می‌دهد  
فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۷

این طرف تکرار عاشوراست: خون و تشنگی التهاب است، آفتاب است و جنون و تشنگی  
این طرف ایمان تلاوت می‌کند لب‌های تیغ شور میدان دارد این سو، سروهای بی‌دریغ  
غیرت عباس دارد آن که بر دریا زده است آسمان را پاس دارد آن که بر دریا زده است  
...

گو فرو ریزند تیغ و تیرها، آماده‌ام! بر نمی‌گردم که می‌دانم حسینی زاده‌ام

تن کجا و من که با رأی خطا بیعت کنم عافیت خواهی نمایم، روی بر ذلت کنم «۱»

در این سروده درس‌های کربلا چون شوریدگی، عبادت، غیرت، پاسداری از حریم ارزش‌ها، عافیت‌پرهیزی و ذلت‌ستیزی، بی‌پروایی در مقابل خطر و امر به معروف و نهی از منکر و جوه مشترک عاشورای حسینی و جبهه‌های نبرد هشت‌سال دفاع مقدّس معرفی شده است. شاعر این ویژگی‌های مشترک را ترجمان یگانگی و همسویی این دو جریان بزرگ دانسته است.

کربلا- قصه مظلومیت و غربت حق است. نبرد نابرابر ۷۲ تن رویاروی هزاران نفر، کشته شدن خوب‌ترین و عزیزترین انسان‌ها در تشنگی روزی داغ، اسب فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۸

تاختن بر پیکر شریف شهیدان تا آن جا که استخوان‌ها در سُم کوب اسبان چون خمیر نرم و کوبیده شد، بستن سر شهیدان بر ترک اسب‌ها به تفاخر، آتش زدن خیمه‌ها، سیلی خوردن کودکان تشنه که در سوگ پدر می‌گریستند، دریدن گوش‌ها، تازیانه زدن زنان و کودکان و دواندن آن‌ها در خارزارها، نشانیدن اسیران بر شترانی لنگ، نشانیدن سر پدر و برادر رودرروی چشم اشکبار دخترکانی بی‌پناه و خرابه‌نشین کردن فرزندان پیامبر، گوشه‌ای از فاجعه‌ها و ستم‌های شکننده دشمنان در کربلا، کوفه و شام است.

کدام دل با شنیدن این همه مصیبت نمی‌لرزد و کدام اشک و شانه در این همه درد و داغ بی‌قرار و لرزان نمی‌شود؟ شیعه بر این غربت و مظلومیت می‌گرید و این اشک افزون بر پیوند او با خوبی، عظمت و حقیقت، شعله نفرت نسبت به بیداد و بیدادگر را در جان‌ش زنده نگه می‌دارد. شیعه حیات خویش را در این آب، اشک، یافته است. اشک درون را شفاف، روح را همرنگ آینه و جان را مستعد پذیرش حق می‌سازد و به همین دلیل، اشک و شیعه دو همسایه جدایی‌ناپذیرند.

همین سوگ طاقت‌سوز است که چشم شیعه را همیشه تر نگه داشته است.

اگر در روایات بر اشک‌ریزان حسینی صلوات فرستاده شده است «۱» و حتی تباهی (خود را اندوهناک نشان دادن و حالت گریه به خویش گرفتن) ارزشمند و قابل ثواب معرفی شده، به همین دلیل است.

سفینه شیعه بر بستر همین اشک‌ها به ساحل امروز رسیده است. راستی این همه اصرار پیشوایان معصوم و بزرگان بر اشک و گریه بر مصائب کربلا چرا؟ امام صادق (ع) فرموده است:

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۵۹

آه کشیدن غمگین برای ستمی که به ما رسیده است، تسبیح است و اندوه او برای ما عبادت و پوشیدن راز ما جهاد در راه خدا است.

«۱»

و آورده‌اند که در هیچ روزی نام حسین بن علی (ع) نزد امام صادق (ع) برده نشد که حضرت آن روز تا شب خندان دیده شود. آن حضرت می‌فرمود:

الْحُسَيْنُ عِبْرَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ «۲»

حسین (ع) [سبب ریزش] اشک هر مؤمنی است.

شیعه در روزگار نتوانستن و توانستن، از اشک مدد جسته است؛ در عصر نتوانستن، آتش عشق به حسین و آزادی و ستم‌ستیزی را زیر خاکستر قلب خویش روشن نگه می‌داشت و در روزگار توانستن، از این عنصر عاطفه‌انگیز برای عشق‌ورزیدن و گرم نگه‌داشتن شعله محبت بهره می‌گرفت. اشک گواه حضور کسی است که بر او اشک می‌ریزیم؛ حضور او در قلمرو روح و جان.

در تاریخی که همواره کوشیده‌اند تا یاد و نام این اسوه‌های متعالی نماند، یکی از بهترین راه‌های حفظ یاد و نامشان، همین اشک و سوگواری است.

مرثیه‌ها، سوگ‌سروده‌ها، نوحه‌ها و نوشته‌های غمبار در باره کربلا از ابزار انتقال فرهنگ کربلا بوده است. اشک ریختن بر خوبان تبلیغ خوبی و سرزنش بدی و زشتی است. در تاریخ ادب فارسی، بیش‌ترین سروده‌های عاشورایی تکیه بر همین بُعد کربلا دارد. سروده سیف فرغانی، سروده‌های شاعران عصر صفوی و از همه مشهورتر و ماندگارتر ترکیب‌بند مشهور محتشم کاشانی، توصیف و ترسیم غمی است که از مصائب خانواده پیامبر در کربلا و شام سرچشمه می‌گیرد. در این سروده‌ها، تموج سوز و اشک و ناله فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۰



است و از پیام، حماسه و ابعاد عارفانه کربلا کم‌تر می‌توان نشان گرفت. در ترکیب‌بند محتشم کاشانی با مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

که امروز زینت پرده‌ها و مجالس سوگواری است، با همه زیبایی، عظمت، استحکام، بلاغت و تأثیرگذاری، از وصف فتوت، پاکی، پارسایی، ستم‌ستیزی، عشق‌بازی، زمان‌شناسی، وحدت و همدلی و جلوه‌های شکوهمند پاکبازان کربلا تقریباً کم‌بهره است. به سخن دیگر، این سروده گزارش حماسه و اخلاق و معرفت و محبت کربلا نیست، بلکه غم‌نامه‌ای زیبا، سوزناک و مؤثر است.

در سروده‌های پس از این ترکیب‌بند، هزاران سروده سوزناک و مؤثر دیگر می‌توان یافت که تنها همین بُعد کربلا را ترسیم کرده‌اند و با همه ارزش و گیرایی، کربلا- با تمام ابعاد در آن‌ها چهره ننموده است. در این میان، نمونه‌هایی چون سروده حجة الاسلام تبریزی نادر و کمیاب است. «۱» در سروده‌های عصر انقلاب و دفاع مقدس، با بهره گرفتن از الگوهای کربلا افزون بر بیان عظمت‌ها و مکرمت‌ها و بزرگواری‌های عاشقان سالک راه حسین، اندوه و غمی تنیده در تار و پود شعر احساس می‌شود.

سوگ هرچند در سروده‌های آغازین انقلاب اندکی کم‌رنگ شد، اما در شعر دفاع مقدس همپای حماسه و پیام چهره نمود. به همین دلیل، برخی سروده‌ها

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۱

نه تنها به‌عنوان شعر مطرح می‌شدند که در هیئت نوحه و مرثیه نیز مورد استفاده مداحان و ذاکران قرار می‌گرفتند که در جای خود به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

#### ۴- ۱. عرفان و شیفتگی عارفانه ..... ص: ۱۶۱

یکی از ابعاد کربلا- حضور عرفان و شیفتگی در یاران پاکباز و عاشق اباعبدالله است. آنان که از همه چیز گسستند و با عبور از صافی و پالایش مداوم اباعبدالله به کربلا رسیدند، معنای مجسم عرفان بودند. نیایش‌ها و زمزمه‌های شب عاشورا که به زمزمه‌های کندوی عسل تشبیه شده است، صفای باطن اصحاب، شوق شهادت و دیدار محبوب، شیفتگی به نماز و عبادت، سخنان عاشقانه و عارفانه اباعبدالله (ع) و یاران، همه، نشانه آن است که کربلا پایگاه عرفان و محبت الهی است.

امام عاشورا در لحظه ورود به کربلا برای یارانش سخن گفت و پس از شکوه از اوضاع و احوال زمان و شیوع زشتی و گناه و غربت فضیلت و ایمان، تلویحاً آنان را که همراهی نکردند، «عبید دنیا» نامید و یارانش را کسانی معرفی کرد که از گذرگاه «تمحیص» گذشته و آزمون الهی را پیروزمندانه پشت سر نهاده‌اند. «۱»

سخنان حضرت اباعبدالله بر بالین یارانش در لحظه شهادت، وصف سیمای عارفانه یاران است. سخن امام بر بالین حبیب بن مظاهر نشانگر اخلاص و معرفت یاران است:

عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَ حُمَاةَ أَصْحَابِي «۲»

بذل جان خود و کشته شدن یارانم در پیشگاه الهی و به حساب فرمان و امر اوست.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۲

در قلمرو شعر فارسی به بُعد اخلاص و عرفان کربلا اشارات قابل اعتنایی شده است. شعر مشهور مولوی:

کجا بید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی

اشارتی به همین ویژگی است.

مشهورترین اثری که به کربلا از منظر عرفانی نگریسته است، کتاب ارزشمند «گنجینه الاسرار» عثمان سامانی است. سراینده کوشیده است تا همه حوادث کربلا- را عارفانه بنگرد و از این زاویه تحلیل و بررسی کند. یکی از صحنه‌های عاشورا که در این کتاب به

زیبایی تمام ترسیم شده است، لحظه وداع اباعبدالله (ع) با اهل حرم به ویژه زینب کبری (س) است. زینب راه را بر اسب امام می‌بندد تا دمی درنگ و فرصت وداع باشد. بخش‌هایی از این سروده، برای تبیین نگاه عارفانه شاعر به کربلا خواندنی است:

پس ز جان بر خواهر استقبال کرد تا رُخش بوسد الف را دال کرد  
 همچون جانِ خود، در آغوشش کشید این سخن آهسته بر گوشش کشید  
 کای عنان گیر من آیا زینبی؟ یا که آه دردمندان در شبی؟  
 پیش پای شوق، زنجیری مکن راه عشق است این، عنان‌گیری مکن  
 با تو هستم جان خواهر همسفر تو به پا این راه کوبی، من به سر  
 فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۳

خانه سوزان را تو صاحب‌خانه باش با زنان در هم‌رهی، مردانه باش  
 ...

قابل اسرار دید آن سینه را مستعد جلوه آن آینه را  
 ملک هستی منهدم یک‌باره کرد پرده پندار او را پاره کرد  
 معنی اندر لوح صورت نقش بست آنچه از جان خاست اندر دل نشست  
 خیمه زد در ملک جانش شاه غیب شسته شد ز آب یقینش زنگ ریب  
 معنی خود را به چشم خویش دید صورت آینده را از پیش دید  
 آفتابی کرد در زینب ظهور ذره‌ای ز آن آتش وادی طور  
 شد عیان در طور جانش رایتی خرّ موسی صعقاً ز آن آیتی  
 عین زینب دید زینب را به عین بلکه با عین حسین عین حسین  
 طلعت جان را به چشم جسم دید در سراپای مسمی اسم دید  
 غیب عین گردید با چشم شهود خواند بر لوح وفا، نقش عهد  
 فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۴

دید تابی در خود و بی تاب شد دیده خورشید بین پر آب شد  
 صورت حالش پریشانی گرفت دست بی تابی به پیشانی گرفت  
 خواست تا بر خرمن جنس زنان آتش اندازد «أنا الاعلی» زنان «۱»

در «گنجینه الاسرار»، همه حوادث کربلا مانند به میدان رفتن و برگشتن علی اکبر، به میدان بردن علی اصغر، تب و بیماری امام سجاد (ع) و ... تعبیر و تفسیر عارفانه شده است.

نگاه عارفانه، سوگمنده، حماسی و پیام‌دارانه به کربلا، در جای‌جای سروده‌های دفاع مقدّس دیده می‌شود. نمونه‌هایی از این ویژگی‌ها را در سروده‌های دفاع مقدّس بررسی می‌کنیم.  
 در کوله‌بار غربتم یک دل از روزهای واپسین مانده است  
 عباس‌های تشنه لب رفتند، مشک صدقت بر زمین مانده است «۲»

شاعر اندوه رفتن عباس‌های تشنه لب، سرداران رشید جبهه‌های جنگ، را دارد، اما اندوه ماندن خویش و بر زمین ماندن مشک صدقت که دستی را برای برداشتن آن و پاسخ به تشنه‌کامی می‌طلبد، شعر را از حدّ یک مرثیه فراتر برده است و پیام و فرهنگ عاشورا را بازمی‌گوید.

سر بریده به میدان عشق می گوید حدیث خون شهیدان نینوا با ما «۳»

\*\*\*

به چوب نیزه اگر سر برفت باکی نیست که سعی عشق چنین سرخ می دواند مان «۱»

\*\*\*  
خیمه‌ها او را به یاد آب و التهاب می اندازد،

و بلا تکلیفی رقیه را تداعی می کند. «۲»

\*\*\*

می روم مادر که اینک کربلا می خواندم از دیار دور یار آشنا می خواندم

ذوالجناح رزم را گاه سفر زین می کنم می روم آن جا که نای نینوا می خواندم «۳»

\*\*\*  
این جا که من ایستاده‌ام

بامی از روشنایی است

و روبه روی من، خیابانی

که به کاروان‌های «به کربلا می رویم»، ادامه می یابد. «۴»

این اشاره‌ها به کربلا- و نشان دادن لحظه‌های سوگ و داغ و درد و گره زدن آن به کربلای جبهه‌ها، از مشخصه سروده‌های دفاع

مقدس است. نکته قابل طرح و تأمل این است که شاعران، ملهم از جامعه‌ای که هستی خود را در آینه کربلا می یابند و عاشقانه با

نام و یاد و فرهنگ عاشورا زندگی می کنند، به

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۶

نوعی یگانگی در تجسم جبهه و کربلا می رسند و برای هر حادثه الگویی از کربلا می جویند. در این سروده‌ها، هم رنگی از اندوه و

سوگ، هم نشانی از حماسه و هم پیام‌ها و عرفان کربلا را می توان یافت.

جز این همه، در شعر دفاع مقدس، نام و یاد چهره‌های کربلا و اصحاب اباعبدالله با نام رزمندگان هشت سال دفاع مقدس پیوند

می یابد:

خیابان هاشمی

خیابان صف‌های بلند عاشورا

خیابان قاسم‌ها، عباس‌ها، علی اکبرها «۱»

\*\*\*

گمونم باز این جا کربلا شد هنو قاسم نیومد اکبرم رفت «۲»

\*\*\*

می خروشد در من آوای حسین جان من مشحون صهبای حسین

چون حسینم کشته ای جانان پرست از دو عالم جرعه‌ای وصلم بس است «۳»

نه تنها نام یاران اباعبدالله که گاه نام دشمنان و چهره‌های جنایت- پیشه کربلا و گاه انتقام گیرندگان خون امام حسین به ویژه مختار

ثقفی، در سروده‌های دفاع مقدس دیده می شود:

باز سرها به نیزه می خواهند خولیان در پناه جوشن‌ها

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۷

هان مبادا حسین دیگر بار در مصاف یزیدیان تنها «۱»

\*\*\*

شمشیرها سرخورده‌اند این جا، مختارمردان مرده‌اند این جا  
در ما حسین عشق را کشتند، کس نیست برخیزد به خونخواهی «۲»

\*\*\*

گاه نیز برخی مفاهیم عاشورایی، سخنان اباعبدالله و نیز سخنان مشهور و اشعار عربی در باره عاشورا در سروده‌ها به کار گرفته شده است:

گویم فَا سَيُوفُ خُذِنِي سِيسَ تَن رَا سِپَر بَه نِيزَه وَ خَنجَر كَنَم «۳»

\*\*\* و خون عاشقان تو

در کدام عاشورا

در آرزوی کدامین وصال

این چنین بر سجده نشست

که بر صلاى «هَلْ مِنْ ...» مولا، حریر پاسخ تو

عاشقانه پیچیده است. «۴»

شعر دفاع مقدّس از مضامین و مفاهیم و واژگان عاشورایی مشحون است که مطالعه در این زمینه و پژوهش مستقل در این باب، ما را با ابعاد بیش تری از پیوند میان فرهنگ عاشورا و دفاع مقدّس آشنا خواهد کرد. «۵»

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۸

شعر دفاع مقدّس در سیر تحوّل و دگرگونی و کمال خویش، عناصر فراوانی از فرهنگ عاشورا را با همان نمود و جلوه‌ای که پیش تر گفته شد، در خویش پرورده است. به جرأت می توان گفت در تاریخ شعر عاشورایی، جز شعر عصر انقلاب، به ندرت می توان نمونه‌هایی یافت که ابعاد چهارگانه سوگ، پیام، حماسه و عرفان را در خویش نمایانده باشند. شعر دفاع مقدّس در سال‌های ۶۰ تا ۶۴ از جلوه‌های فرهنگ عاشورایی سرشار است که گاه به شیوه مستقیم مطرح می شوند، اما در سال‌های پس از ۶۴ تاکنون که پختگی‌های بیش تری در شعر انقلاب می‌یابیم، اشاره به فرهنگ عاشورا و بهره‌گیری از آن غیرمستقیم است که تحلیل و تبیین ابعاد آن، مستلزم پژوهشی مستقل و گسترده‌تر است.

## ۲. نوحه‌ها و مرثی ..... ص: ۱۶۸

صحنه کربلا- و حوادث عاشورا، تلخ و جانگداز و غم‌آورند. این مصیبت عظیم آنقدر دردناک است که در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ

یا اباعبدالله! بی‌تردید تحمل واقعه جانسوز کربلای تو بر همگان و بر همه ساکنان آسمان بسیار سخت و ناگوار و گران است!

شیعه چهارده قرن بر این مصیبت می‌گرید، سوگوارانه مجلس عزا برپا

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۶۹

می‌کند، مظلومیت و غربت آن حوادث شکننده را بازمی‌گوید و بر رقم‌زنندگان آن حادثه لعن و نفرین می‌فرستد. این سوگواری زمینه‌ساز انس و الفت و یگانگی با محتوای حادثه، و نفرت نسبت به قساوت‌پیشگان و بیدادگران است و کدام «روش» را در انتقال

فرهنگ کربلا- بهتر و مؤثرتر از این روش می‌توان یافت. این‌جا است که رمز و راز ستایش اشک و تباهی و نوحه‌سرایی و مرثیه‌خوانی را در لسان ائمه (ع) و بزرگان و فرهنگ شیعی درمی‌یابیم.

وقتی هستی سوگوار است، وقتی آسمان‌ها و زمین گریان است، وقتی تنها، پایگاه‌های بیداد و شقاوت شادمان و خندانند، اگر همراه با هستی سوگوار نگریم، چه خواهیم بود؟ آیا برگی جدا افتاده از شاخه هستی نخواهیم بود؟ امام صادق (ع) می‌فرماید:

انَّ أَبَاعِبِدَاللَّهِ لَمَّا قُبِلَ بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ ... الْبَصْرَةَ وَدِمَشْقَ وَآلَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ «۱»

هنگامی که امام حسین (ع) به شهادت رسید، آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه و هر آنچه در آن‌ها و میان آن‌ها بود، بر آن بزرگوار گریستند. در آن روز، اهل بهشت و جهنم، آنچه دیده شود و دیده نشود نیز جز سه گروه بر او گریه کردند؛ بصره، دمشق و خاندان حکم و مروانین.

امام صادق (ع) در روایتی دیگر، از بیتابی دریاها و فرشتگان و کوه‌ها سخن می‌گوید و می‌فرماید:

چشمی محبوب‌تر از چشم گریان بر حسین (ع) نیست. هیچ قطره اشکی دوست‌داشتنی‌تر از اشک بر حسین (ع) نیست. هیچ گریه‌ای نیست که در

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۰

سوگ حسین بگرید و فاطمه و پیامبر را خشنود و شادمان نسازد و حق خاندان ما را به‌جای نیاورد. همگان در روز قیامت گریان وارد محشر می‌شوند، مگر کسانی که بر حسین گریسته‌اند؛ آنان با قلبی آرام و چهره‌هایی خندان وارد می‌شوند، در حالی که دیگران پریشان و نگرانند. «۱»

دلیل این همه توصیه در اشک ریختن و سوگواری بر اباعبدالله چیست؟

اشک و سوگ چه دستاوردی و تأثیری بر سلامت رفتار فردی و اجتماعی خواهد داشت؟ اگر اشک ترجمان انقلاب در عواطف است و این اشک ریختن تأثر از دست دادن عزیزترین و والا-ترین انسان‌ها است، می‌توان تأثیراتی چند برای این سوز و سوگ برشمرد:

یک- اشک ریختن زمینه‌ساز تلطیف عواطف و سلامت درون است، زیرا در لحظه اشک ریختن، به آن «خوب» و انسان والا می‌اندیشیم؛

دو- اشک ریختن بر خوبان اشک ریختن بر خوبی است؛ آن که بر این مصیبت می‌گرید، خوبی و پاکی و معصومیت خود را با خوبی پیوند زده است؛

سه- اشک ریختن مفهوم نفرت از ستم و ستمگران را در خویش دارد؛ آن که بر غربت و مظلومیت حق اشک می‌ریزد، به نوعی نفرت خود را از ستم و ستمگر نیز بیان داشته است؛

چهار- مرور شخصیت و فضایل امام حسین (ع) و اصحاب و خاندانش در مرثیه و نوحه و سوگواری، باعث اتصال سوگوار با این فضیلت‌ها می‌شود. در نتیجه، سوگواری خود کلاس اخلاق و تهذیب و سازندگی است؛

پنج- در طول تاریخ که فرهنگ شیعه مظلوم و غریب افتاده است، اشک سلاحی بُرا و کارا در انتقال این فرهنگ به‌ویژه فرهنگ عاشورا بوده است؛

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۱

شش- قلب پس از اشک ریختن، منقلب و مستعد پذیرش بیش‌تر و بهتر است. بنابراین، اشک ریختن بر اباعبدالله فرد را مستعد دریافت حقایق و فضایل می‌سازد؛

هفت- با اشک بر حسین، فاصله خود را حتی از نظر گاه تاریخی با خاندان پیامبر کم می‌کنیم. آن که بر عاشورا می‌گرید، به تجسم صحنه‌های غمبار و تلخ کربلا- می‌پردازد و خود را در آن لحظه‌ها می‌یابد. این کم کردن و برداشتن فاصله‌ها خود در یگانگی و همراهی و همسویی با امام شهیدان و اهل بیت بسیار مؤثر است. همین باور و فرهنگ باعث شده است که شیعه عاشقانه و سوگوارانه محافل و مجالس عزای ابا عبدالله را برپا کند و هر فرصتی را برای اشک و سوگ مغتنم بشمارد.

انقلاب مقدس اسلامی به دلیل پیوند با فرهنگ عاشورا، با شور و گستردگی و ژرفای بیش‌تری به این موضوع پرداخت. انقلابی که خود محصول کربلا- است و ریشه در خون زلال کربلا- دارد، باید چنین باشد؛ انقلابی که از محرم سال ۴۲ آغاز شد و با محرم بالندگی و شکوفایی یافت، باید عاشورا و کربلا را ارج بگذارد و همه مظاهر و شعائر این فرهنگ را ترویج کند.

رزمندگان در دوران هشت سال دفاع مقدس، در هر موقعیت و مناسبتی حتی در سرورها و پیروزی‌ها، نام و یاد ابا عبدالله را فراموش نمی‌کردند. شب‌های عملیات را ذکر ابا عبدالله توان می‌بخشید. مرثیه و سوگواری و سینه‌زنی پس از نماز، خواندن هر روزه زیارت عاشورا، برپایی مجالس روضه و عزاداری و حتی رجزها و سروده‌هایی که به هنگام اعزام نیروها نام و یاد ابا عبدالله محور و مدار اصلی آن‌ها بود، پشتوانه جبهه‌ها و عملیات‌ها به شمار می‌آمد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۲

پس از گذشت سال‌ها از آن روزها و لحظه‌ها، هنوز همان نوحه‌ها و سروده‌ها و مرثیه‌ها در یاد و خاطر رزمندگان و مردم ما باقی است. چه کسی از آن روزها این بیت معروف را در خاطر ندارد که:

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله هر که دارد سر همراهی ما بسم الله

یا طنین این سروده با صدای گرم برادر «حاج صادق آهنگران» را فراموش می‌کند که:

با نوای کاروان، بار بندید هم‌رهان این قافله عزم کرب و بلا دارد

اندک‌صدایی کافی بود تا در جبهه ذاکر و مدّاح اهل بیت باشی. حتی گاه در سنگرهایی که ظرفیت چند نفر بیش‌تر نداشت، مجال و فرصت‌های فراغت به نوحه و مرثیه‌خوانی می‌گذشت.

این نوحه‌ها گاه محصول ذوق و ذهن خود رزمندگان و گاه محصول کوشش دسته‌جمعی بود، به سخن دیگر، جمع در سرایش آن مؤثر بودند.

نوحه‌ها در دوران دفاع مقدس وجهی متفاوت با نوحه‌های گذشته پیدا کردند. قدیم‌ترین نوحه‌ها معمولاً محتوایی سوزناک و محزون داشته‌اند و شاید تاریخ نوحه‌های فارسی در زمینه عاشورا به بیش از پنج قرن برسد؛ هر چند از نظر گاه کمی و کیفی، اوج نوحه‌های عاشورایی را باید در عصر صفویه دانست.

نوحه‌های دوران دفاع مقدس افزون بر اندوه و حزن، لحن حماسی و هیجانی دارند. به عبارت دیگر، نوحه‌ها جز طرح مصائب کربلا، نقش برانگیزانندگی و بسیج برای حضور در جبهه‌ها یا شرکت در عملیات‌ها را ایفا می‌کنند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۳

شعر نوحه‌ها و مرثیه‌ها گاه از شاعران مطرح پس از انقلاب و گاه از شاعران گذشته است. حتی غزل‌های حافظ و مولانا محمل و مقدمه‌ای برای ورود به مرثیه و نوحه‌اند که مطلع غزل اول دیوان حافظ، یعنی:

ألا يا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْساً وَ ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

از آن جمله است.

یکی از نوحه‌های مشهور، غزلی از سید حسن حسینی است با مطلع:

می‌روم مادر که اینک کربلا می‌خواندم از دیار دوست یار آشنا می‌خواندم

شیوه تکخوانی و همخوانی در تکایا، سنگرها و حسینیه‌های جبهه رواج داشت. نوحه‌ها گاه در هیئت رجز نیز خوانده می‌شدند و در برنامه‌های صبحگاه یا قبل از عملیات حالتی لبریز از نشاط و سرور عاشقانه را ایجاد می‌کردند. برخی از این نوحه‌ها عبارتند از:

ما بسیجیان در ره قرآن هستی خود را می‌دهیم آسان

حسین جان، حسین جان، حسین جان

شهادت در ره خدا آرزوی ماست قیامت سرفرازی و آبروی ماست

حسین جان، حسین جان، حسین جان

جان نثاران راه حق هستیم عهد و پیمان خون و جان بستیم

حسین جان، حسین جان، حسین جان

ای حسین جان ما فدای تو می‌دهیم جان خود به راه تو

حسین جان، حسین جان، حسین جان

و این نوحه که از شهرت و فراگیری فراوانی در سال‌های دفاع مقدس برخوردار بود:

ندای هل من ناصر حسینی لئیک یا خمینی

پیش به سوی حرم حسینی لئیک یا خمینی

و این عنوان نوحه که زمزمه رزمندگان به‌ویژه در لحظه اعزام نیرو و شب عملیات بود:

عزم سفر دارند انصار حسینی دست دعا بردار مولاجان خمینی

و نوحه حماسی حاج صادق آهنگران که از نوحه‌های اوائل جنگ بود:

سوی دیار عاشقان، سوی دیار عاشقان رو به خدا می‌رویم، رو به خدا می‌رویم

معمولاً در نوحه‌ها افزون بر نام و یاران نزدیک اباعبدالله چون ابوالفضل العباس، علی اکبر، قاسم، حبیب، حُرّ و ...، از ویژگی‌ها و فضایل کربلا- نیز سخن به میان می‌آمد. رشادت، عبادت، شهادت، پاکبازی، اخلاص، اطاعت از رهبری، تحمّل مصائب، عطش، پیام‌رسانی زینب کبری، اسارت و ... نکاتی بودند که در نوحه‌ها و مرثی می‌شدند.

نوحه‌ها و مرثی در دوران دفاع مقدس نه تنها در جبهه که در هنگام اعزام نیرو، تشییع جنازه و مراسم شهیدان شور و حرکت و عشق می‌آفریدند.

نوحه‌سرایان و مداحان در طول سال‌های دفاع مقدس، از نقش‌آفرینان مهم حرکت‌ها و پیروزی‌های جبهه بوده‌اند. مطالعه در نوحه‌ها و مرثی، نیازمند تحقیق و تحلیلی مستقل با جمع‌آوری همه آن‌ها است. شعر نوحه‌ها در سال‌های پس از دفاع مقدس تاکنون رو به کمال و غنای بیش‌تر نهاده است و

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۵

شعر شاعرانی شاخص چون علیرضا قزوه، قادر طهماسبی (فرید)، محمدرضا آغاسی، محمدحسین جعفریان، علی معلم، عبدالجبار کاکایی، حسین اسرافیلی، پرویز بیگی و ... مورد استفاده نوحه‌سرایان قرار گرفته است.

### ۳. رجزها و شعارها .... ص: ۱۷۵

رجز شیوه معرفی رزم‌آوران در میدان جنگ و نوعی عملیات روانی بود که رزم‌آوران علیه سپاه مقابل می‌آفریدند. شعار نیز نوعی اعلام مواضع و فریادی برای نشان دادن جهت‌گیری و آرمان‌ها و باورها است.

رجزها و شعارهای به جای مانده از عصر پیامبر و غزوات و سرایای آن بزرگوار و به‌ویژه شعارها و رجزهای عاشورا، بیانگر اندیشه،



آرمان و راهی است که رزمندگان، برگزیده و در راه آن جانفشانی می‌کردند. به کار بردن شعار الله اعلی و اجل در مقابل شعار اعلی هبل در جنگ احد، رویارویی دو اندیشه توحیدگرایانه و بت پرستانه را نشان می‌دهد. شعارهای مشهور آنی لا اری الموت اِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ اَلَّا بَرَمَا از اباعبدالله و الموت اَحْلَى مِنَ الْعَسَل که قاسم بن الحسن در پاسخ به اباعبدالله مطرح کرد، گواه مکتب و فرهنگی است که در کربلا جریان دارد. رجزها و شعارهای فراوانی از هشت سال دفاع مقدس به جای مانده است که عمده آنها منظوم، آهنگین، کوبنده و حماسی است. در این شعارها و رجزها ویژگی‌هایی چند می‌توان یافت:

یک- کوتاه، حماسی و همراه با ضرب آهنگی هیجانی هستند؛

دو- تقریباً همه آنها برساخته ذهن و ذوق خود رزمندگان است. به ندرت

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۶

نیز شعرها و شعارهایی از گذشته است که متناسب با فرهنگ و فضای جبهه‌ها تغییر یافته است؛

سه- این شعارها و رجزها در برنامه‌های صبحگاه، کوهنوردی، شب عملیات، هنگام اعزام نیرو، حتی در تشییع جنازه شهیدان خوانده می‌شدند. به بیان دیگر، کاربرد شعارها، همه‌گامی و همه‌زمانی بود؛

چهار- شوخ‌طبعی و بذله‌گویی رزمندگان همواره چاشنی این رجزها و شعارها می‌شد، به‌ویژه در برنامه دو صبحگاهی که برای رفع خستگی و تفنن تغییراتی در شعارها داده می‌شد؛

پنج- برخی از این شعارها نقش مزار شهیدان شده است؛

شش- برخی شعارها، شعارهای پرشور قیام‌ها و تظاهرات مردمی در دوران انقلاب اسلامی است که این دوران خود از پرشعارترین دوران‌های تاریخ ایران به‌شمار می‌آید؛

هفت- فرهنگ عاشورا بارزترین فرهنگ در مجموعه رجزها و شعارها است؛

هشت- در لشکرها، گردان‌ها و گروهان‌ها، شعارهای محلی زیادی با گویش خاص منطقه شنیده می‌شد.

کوتاه‌ترین شعارها، نام مبارک و زیبای «حسین» و یا گفتن «یا حسین» بود.

در پاسخ به «از جلو نظام» در هنگام آرایش صفوف، همه می‌گفتند: «یا حسین». نشستن و برخاستن نیز با همین شعار همراه می‌شد.

پاسخ برخی از شعارها و رجزهای بلند در هنگام راهپیمایی یا دو صبحگاهی نیز ذکر «حسین» یا «یا حسین» بود. گاه نیز پاسخ شعار تکخوان، «جانم حسین» بود:

من عاشق دل‌خسته‌ام جانم حسین، جانم حسین  
در سنگرم بنشسته‌ام جانم حسین، جانم حسین  
پشت عدو بشکسته‌ام جانم حسین، جانم حسین

مطلع نوحه‌ها گاه در شعارهای صبحگاهی و راهپیمایی‌ها به کار گرفته می‌شد مانند:

ای جان‌نثاران خدا یارتان باشد خداوند نگهدارتان

\*\*\*

ای لشکر صاحب زمان آماده شو، آماده شو

\*\*\*

تمام لاله‌های پرپر ما فدای مکتب پیغمبر ما

گاه سروده‌های انقلابی که در سال‌های پس از انقلاب ساخته شده بود، دست‌مایه ساختن شعارها و رجزها می‌شد. برای مثال، وزن و

آهنگ سرود «من آب‌های سرخ ایران را نهنگم، من مرد جنگم» که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شد، دست‌مایه ساختن این شعار شده بود:

من قهرمان کربلای این زمانم ذکر خدا و نام مهدی بر زبانم

به‌ندرت می‌توان در شعارهای جبهه، نام‌ها و نشان‌های عاشورا و کربلا را نیافت. برخی شعارهای کربلا مانند هیئات مَنَّا الذَّلهُ خود، عنوان شعارهای جبهه است و تعدادی از رجزها برگردان عبارتی مانند یا تاراالله، اَنِّي سَلِّمٌ لِمَنْ سَالَمَكُم - اَنِّي حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُم (زیارت عاشورا)، یا لثارات الحسین (شعار یاران امام زمان)، یا ابا عبدالله، کَلَّ يَوْمَ عَاشُورَا، كَلَّ اَرْضَ كَرْبَلَا، مَهْلًا مَهْلًا، یا ابن الزَّهْرَا (سخن منتسب به حضرت زینب در هنگام رفتن ابا عبدالله به میدان) و الموت اُولی من رکوب العار (رجز حضرت ابا عبدالله در میدان کربلا) که با فرهنگ عاشورا پیوند دارند، می‌باشند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۸

شعارهای جبهه یا کوتاه و یا بلندند. در تمام سروده‌های بلند که معمولاً در صبحگاه و هنگام اعزام نیرو خوانده می‌شد، به کربلا و فرهنگ عاشورا اشارتی شده است. این اشارات روشنگر ارتباطی است که میان جبهه‌ها و رزمندگان با فرهنگ عاشورا و کربلا وجود دارد؛ فرهنگی که خود، بنیاد و آبخور فرهنگ جبهه است. (۱)

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۷۹

## فصل ششم: نام‌ها و نوشته‌های نینوایی ..... ص: ۱۷۹

### ۱. نام‌ها ..... ص: ۱۷۹

#### ۱-۱. نام لشکرها، تیپ‌ها و گردان‌ها ..... ص: ۱۷۹

از دیگر نموده‌ها و جلوه‌های عاشورا در فرهنگ دفاع مقدس، نامگذاری لشکرها، گردان‌ها، گروهان‌ها، پادگان‌ها، قرارگاه‌ها و حتی سنگرهای رزمندگان به نام‌های آشنای کربلا یا مظاهر فرهنگی عاشورا است.

این نامگذاری‌ها در روان و شخصیت رزمندگان و حتی نحوه عملیات جبهه‌ها مؤثر بود. وقتی نام گردان حیب بن مظاهر بود، این نام رزمندگان را وامی‌داشت تا در باره شخصیت حیب و نقش او در انقلاب عاشورا آگاهی و آشنایی بیش‌تری کسب کنند. کسانی نیز که به آن گردان قدم می‌گذاشتند به ویژه مبلغان روحانی، بر همان شخصیت تکیه و از او یاد می‌کردند. این تکرار و تلقین و تبیین، زمینه‌ساز انس و الفت بیش‌تر رزمندگان با شخصیت کسی می‌شد که نام او زینت گردان یا آن مجموعه بود. به برخی از این نام‌ها اشاره می‌کنیم:

یک- لشکرها: ۱۰ سیدالشهدا، ۲۵ کربلا، ۳۱ عاشورا، ۴۱ تاراالله، ۳۲ انصارالحسین و ۱۴ امام حسین؛

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۰

دو- تیپ‌های مستقل و غیر مستقل: ۴۴ قمر بنی هاشم، ۵۷ ابوالفضل، ۶۱ محرم، ۱۰ محرم، ۱۱۵ تکاوران نینوا، ۲۷ حضرت عباس، ۹ ابوالفضل، یکم تاراالله، ۲ عاشورا، ۳ کربلا، ۷۹ ابا عبدالله، ۸ محرم، نینوا، (ناو تیپ) فرات، ۲ کربلا و ۳ عاشورا؛ (۱)

سه- گردان‌ها: علی اکبر از لشکر ۱۰ سیدالشهدا، زهیر از لشکر ۱۰ سیدالشهدا، علی اکبر از لشکر ۳۱ عاشورا و لشکر ۱۰ سیدالشهدا، قمر بنی هاشم از لشکر ۱۰ سیدالشهدا، حیب بن مظاهر از لشکر ۲۷ حضرت رسول، مسلم از لشکر ۲۷ حضرت رسول، عاشورا از لشکر ۶ ویژه پاسداران، امام حسین از لشکر ۸ نجف، زینب از لشکر ۱۰ سیدالشهدا، ابوالفضل از تیپ امیرالمؤمنین بوشهر، امام حسین از لشکر ۱۱۰ خاتم الانبیا، بریر از لشکر ۱۰ سیدالشهدا، امام حسین از لشکر ۲۸ روح الله، امام حسین از تیپ حر، ۶۱

علقمه از لشکر ۲۷ حضرت رسول، ذوالجناح و راکبان کربلا.

مناطق آزادشده و محورهای عملیاتی در طول سال‌های دفاع مقدس نیز عمدتاً نام‌هایی که با فرهنگ عاشورا پیوند داشت، می‌یافتند مانند محور کربلا، محور عاشورا، محور امام حسین، محور زین العابدین (نزدیک هویزه) و .... «۲»

گاه نام رزمندگان در لشکرها و گردان‌ها و گروهان‌ها و حتی دسته‌ها، پیوندی خاص با نام مجموعه می‌یافت؛ از آن جمله نام شهید حسین خرازی، فرمانده شجاع لشکر امام حسین، با نام لشکرش الهام‌بخش شعارها و سخن‌ها قبل و پس از شهادتش شده بود.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۱

گاه رزمندگان در انتخاب واحد رزمی تناسب نام خود با واحد را لحاظ می‌کردند مانند اکبر یا علی اکبر در گردان علی اکبر یا حبیب در گردان حبیب.

دقائق و ظرائف دیگری نیز در این میان هست که میزان عشق و ایمان رزمندگان را به کربلا و فرهنگ عاشورا نشان می‌دهد.

نام لشکرها، تیپ‌ها، گردان‌ها و گروهان‌ها بر روحیات، بافت مجموعه، شعارها و حتی نام افراد اثر داشت. برای مثال، حبیب گردان حبیب، پیرترین چهره بود. در این گردان برای گرفتن صلوات می‌گفتند: بر «حبیب» خدا، محمد مصطفی، صلوات (با تأکید بر حبیب). در لشکر سیدالشهدا، امام حسین (ع) بیش‌تر با عنوان سیدالشهدا مطرح می‌شد و در گردان ابوالفضل، تیپ ابوالفضل یا گردان قمر بنی‌هاشم، شعار صبحگاهی و نیز سوگندها به نام ابوالفضل بود. بیشترین روضه‌ها نیز به نام قمر بنی‌هاشم و ابوالفضل خاتمه می‌یافت.

در جبهه، سنگرهای جمعی و حتی سنگرهای انفرادی عمدتاً به نام اباعبدالله متبرک می‌شد. تقدس و حرمت این نام بیش از هر چیز پاس داشته می‌شد. نمازخانه‌ها و «حسینیّه» ها نه تنها محفل و مجلس یاد اباعبدالله و مصائب عاشورا بود که نام و عنوان‌های کربلایی را همراه داشت مانند حسینیه عاشقان کربلا و حسینیه ابوالفضل. نام شهیدان نیز بر پیشانی مساجد و حسینیه‌ها می‌نشست. مسجدها و حسینیه‌های هر گردان و گروهان و دسته‌ای، به نام شهیدان خود به‌ویژه فرماندهان شهید نامگذاری می‌شد.

در ایام محرم جز مسجد و حسینیه، تکیه نیز برپا می‌شد. تکیا همراه عنوان شهیدان کربلا را داشتند مانند تکیه علی اکبر، تکیه ابوالفضل، تکیه قاسم و .... پادگان‌ها و قرارگاه‌ها که برخی مانند پادگان دوکوه و قرارگاه کربلا

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۲

هنوز میعادگاه و کعبه عشاق و زیارتگاه مسافران به جبهه‌ها است نیز از نمادها و نموده‌ها و نام‌های عاشورایی و جلوه‌گاه فرهنگ حسینی سرشار بود.

## ۲-۱. نام اعزام‌های سراسری ..... ص: ۱۸۲

اعزام‌های سراسری رزمندگان اسلام و اعزام‌های محلی و منطقه‌ای چه به لحاظ شیوه اعزام و چه به لحاظ نامی که بر پیشانی هر اعزام می‌درخشید، راوی عاشورا اندیشی و شوریدگی و شیفستگی به کربلا بود. کاروان‌ها با بدرقه پرشکوه مردم در طنین صلوات، زیارت عاشورا و شعارهای حماسی راهی جبهه می‌شدند و در پیشاپیش آن‌ها پرچم‌هایی در اهتزاز بود که عنوان‌هایی چون راهیان کربلا، انصارالحسین و وارثان عاشورا بر آن‌ها نقش بسته بود.

نخستین اعزام بزرگ، کاروان «راهیان کربلا» بود که در تاریخ ۲۳/۸/۶۴ به جبهه‌ها اعزام شد و عملیات پیروزمندانه و افتخارآمیز والفجر ۸ ره‌آورد آن بود. این اعزام تا فروردین ۶۵ یعنی حدود ۵ ماه به منظور پاسداری از افتخارات و دستاوردهای این عملیات استمرار یافت. کاروان «قاریان کربلا» حرکت نمادینی بود که در دی‌ماه ۶۴ با ۱۵۰ تن از قاریان برگزیده قرآن کریم به جبهه‌ها اعزام شد. این کاروان در جبهه‌ها با تشکیل کلاس آموزش قرآن، رزمندگان را با قرائت و تفسیر و مفاهیم و مضامین قرآنی آشنا تر

می‌کرد.

برگزاری شب‌های قرآن و تداعی شب عاشورا و تلاوت قرآن اصحاب، از دیگر برنامه‌های این کاروان بود. درست در همان سال و همان ماه، کاروان «انصارالحسین» از شهرهای گوناگون کشور با نام‌های انصارالحسین، وارثان عاشورا و طلایه‌داران نینوایی با بدرقه گرم و شورانگیز مردم به جبهه‌ها اعزام شدند. امتداد این اعزام در روزهای دیگر نیز قوت قلب رزمندگان و مایه یأس دشمن و امیدبخش مردم مؤمن و پاکبازی بود که چشم به جبهه‌ها، عملیات و پیروزی‌های رزمندگان دوخته بودند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۳

اعزام کاروان «وارثان عاشورا» در ۲۶ مهرماه، «طلایه‌داران عاشورا» در ۴ آبان و «کاروان نینوایی» در ۱۷ آبان ۶۵، تصویر دیگری از شور و حضور و قدرت امت اسلام و لئیک گویی به ندای امام برای گرمی و سرزندگی جبهه‌ها بود. «۱»

### ۳- ۱. نام و رمز عملیات‌ها ..... ص: ۱۸۳

با شروع هجوم دشمن در ۳۱ شهریور ۵۹ و آغاز جنگ، عملیات چریکی، ایدایی، کلاسیک و غیرکلاسیک محدود و سپس عملیات گسترده غیرکلاسیک آغاز شد.

اولین عملیاتی که با نام و عنوان انجام شد، عملیات «امام مهدی» در ۲۶ اسفندماه ۵۹ در غرب سوسنگرد بود. از این عملیات تا عملیات «ثامن الائمه» که در تاریخ ۵/۷/۶۰ انجام شد، حدود ده عملیات محدود در جبهه‌های گوناگون رخ داد که عملیات‌های «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا»، «رمضان» و «شهید مدنی» از آن جمله‌اند. عملیات «ثامن الائمه» اولین عملیاتی است که رمز داشت. این عملیات در شمال آبادان و با رمز «نصر من الله و فتح قریب» انجام شد و در آن حدود ۱۵۰ کیلومتر مربع از خاک خوزستان از لوٹ وجود دشمن پاک گردید. اولین عملیاتی که رمز آن با فرهنگ عاشورا پیوند دارد، عملیات «طریق القدس» است که به آزادسازی شهر بستان انجامید. رمز این عملیات، «یا حسین» بود.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۴

نام‌ها و عنوان‌های دیگر در طول هشت سال دفاع مقدس که بر پیشانی عملیات‌ها وجود دارد و پیوند با فرهنگ عاشورا دارد، عبارتند از:

- عملیات «ام‌الحسین» در منطقه کرخه نور در تاریخ ۲۴/۱۲/۶۰؛
  - عملیات «حسین بن علی» با رمز یا جوادالائمه در منطقه میمک در تاریخ ۲۶/۶/۶۱؛
  - عملیات «مسلم بن عقیل» با رمز «یا اباالفضل العباس» در غرب سومار در تاریخ ۹/۷/۶۱؛
  - عملیات «محرم» با رمز «یا زینب» در منطقه عملیاتی شرفانی، زبیدات و بیات در تاریخ ۱۰/۸/۶۱؛
  - عملیات میمک با رمز «یا ابا عبدالله الحسین» در ارتفاعات مرزی میمک در تاریخ ۲۵/۷/۶۳؛
  - عملیات «عاشورای ۱» در منطقه عملیاتی تکاب و صائین دژ در شمال کردستان در تاریخ ۲۳/۵/۶۴؛
  - عملیات «عاشورای ۲» با رمز یا مهدی ادرکنی در جنوب مهران در تاریخ ۲۴/۵/۶۴؛
  - عملیات «عاشورای ۳» با رمز «یا سیدالشهدا» در شمال فکه در تاریخ ۲۵/۵/۶۴؛
  - عملیات «عاشورای ۴» در غرب دریاچه ام‌النعاج در هورالهویزه در تاریخ ۳۰/۷/۶۴؛
  - عملیات «کربلای ۱» با رمز «یا اباالفضل العباس ادرکنی» در منطقه مهران در تاریخ ۱۰/۴/۶۵؛
  - عملیات «کربلای ۲» با رمز «یا ابا عبدالله الحسین» در منطقه عمومی حاج عمران در تاریخ ۱۰/۶/۶۵؛
- فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۵

- عملیات «کربلای ۳» با رمز حسنا الله و نعم الوکیل در تاریخ ۱۱/۶/۶۵؛
  - عملیات نامنظم فتح ۱ با رمز «یا زینب» در تاریخ ۱۹/۷/۶۵؛
  - عملیات «کربلای ۴» با رمز محمد رسول الله در غرب اروندرود در تاریخ ۳/۱۰/۶۵؛
  - عملیات «کربلای ۵» با رمز یا زهرا در منطقه شلمچه و شرق بصره در تاریخ ۱۹/۱۰/۶۵؛
  - عملیات «کربلای ۶» با رمز یا فاطمة الزهرا در شمال سومار در تاریخ ۲۳/۱۰/۶۵؛
  - عملیات «کربلای ۷» در حاج عمران در تاریخ ۱۲/۱۲/۶۵؛
  - عملیات «کربلای ۸» با رمز یا صاحب الزمان در شرق بصره در تاریخ ۱۸/۱/۶۶؛
  - عملیات «کربلای ۹» با رمز یا مهدی ادرکنی در منطقه قصر شیرین در تاریخ ۲۰/۱/۶۶؛
  - عملیات «کربلای ۱۰» با رمز یا صاحب الزمان ادرکنی در منطقه ماووت عراق در تاریخ ۳۰/۱/۶۶؛
  - عملیات نصر ۲ با رمز «یا حسین مظلوم» در میمک در تاریخ ۱۳/۳/۶۶؛
  - عملیات نصر ۶ با رمز «یا اباعبدالله الحسین» در میمک در تاریخ ۱۰/۵/۶۶؛
  - عملیات فتح ۱۰ با رمز «یا اباعبدالله الحسین» در شمال اربیل عراق در تاریخ ۱۳/۶/۶۶؛
  - عملیات نامنظم ظفر ۲ با رمز «لثیک یا حسین» در شهر کفری از استان کرکوک عراق در تاریخ ۱۲/۷/۶۶؛
- فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۶

- عملیات بیت المقدس ۴ با رمز «یا اباعبدالله» در منطقه سلیمانیه عراق در تاریخ ۶/۱/۶۷؛
  - عملیات بیت المقدس ۵ با رمز «یا اباعبدالله الحسین» در منطقه عمومی پنجوین در تاریخ ۲۲/۱/۶۷؛
  - عملیات بیت المقدس ۷ با رمز «یا اباعبدالله الحسین» در منطقه عمومی شلمچه در تاریخ ۲۳/۳/۶۷.
- از مجموع ۹۵ عملیات کوچک و بزرگ دفاع مقدس (از عملیات امام مهدی در تاریخ ۲۶/۱۲/۵۹ تا عملیات مرصاد در تاریخ ۵/۵/۶۷)، ۲۷ عملیات، نام یا رمز و یا نام و رمز عاشورایی و کربلایی دارند. از این تعداد نام ۱۹ عملیات و رمز ۱۴ عملیات عاشورایی است.

این نامگذاری‌ها از ارادت، ایمان و معرفت عاشورایی سرچشمه می‌گیرند و گواه آنند که نام حسین و عاشورا و کربلایش، الهام‌بخش، راهنما و پشتوانه روحی و فکری هشت سال دفاع مقدس بوده است. «۱»

## ۲. نوشته‌ها ..... ص: ۱۸۶

### ۱-۲. پیشانی‌بندها و لباس‌نوشته‌ها ..... ص: ۱۸۶

از نمودهای زیبا و بدیع جبهه‌های هشت سال دفاع مقدس که هنوز نیز همچون فرهنگی سیال و زنده در جامعه جریان دارد، فرهنگ پیشانی‌بندها است.

پیشانی بارزترین و اولین نقطه آشکار انسان است و به همین دلیل، تظاهر آغازین وجود و نمود رسوایی را به پیشانی نسبت داده‌اند. برخی مجاهدان،

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۷

آن گونه که در تاریخ اسلام نگاشته شده است، از پیشانی‌بند بهره می‌گرفته‌اند.

گویا نخستین کسی که در جنگ‌های صدر اسلام از پیشانی‌بند سرخ استفاده کرد، ابودجانه انصاری در جنگ بدر بوده است. در

مغازی آمده است که در جنگ بدر، زیر دستار زرد داشت و ابودجانه با دستار سرخ مشخص بود. «۱»

دستارهای زرد و سرخ در نخستین جنگ مهم و تعیین کننده پیامبر (ص)، ابزار تشخیص و تفکیک و فاقد نوشته بودند. در دوران دفاع مقدس، نوشته‌های کوتاهی که نشانه ایمان، باور و آرمان رزمندگان است، زینت بخش این پیشانی‌بندها می‌شود. عمده این نوشته‌ها به کربلا، عاشورا و اباعبدالله (ع) اشاره دارد. برخی از این نوشته‌ها عبارتند از: «اباعبدالله»، «یا حسین»، «زائر کربلا»، «یا حسین شهید»، «مسافر کربلا»، «یا لثارات الحسین»، «لثیک یا اباعبدالله»، «لثیک یا حسین»، «کلّ ارض کربلا»، «کلّ یوم عاشورا»، «عاشقان اباعبدالله»، «یا زیارت یا شهادت»، «یا زینب»، «تا کربلا راهی نیست»، «السلام علیک یا اباعبدالله»، «فدای لب تشنه حسین» و «یا ابالفصل».

این نوشته‌ها بعدها خود در حوزه سروده‌ها، نوحه‌ها، نوشته‌ها، خاطره‌ها، فیلم‌ها و همه قلمروهای هنری و ادبی راه یافت و به عنوان شاخصه دفاع مقدس در کنار پرچم‌ها و پلاک‌ها که نمود و نماد جبهه بودند، قرار گرفت. این نوشته‌ها افزون بر پیشانی‌بندها، نقش پرچم‌ها هم بود؛ پرچم‌هایی که لحظه عملیات، اعزام و پس از پیروزی‌ها، رنگارنگ و پرشکوه به اهتزاز درمی‌آمدند و یا در دست رزمندگان سماعی شکوهمند و زیبا داشتند. خانواده‌های شهید پیشانی‌بند فرزندانشان را با همان خونی که بر آن‌ها نشسته و نقش بسته بود، به عنوان یادگاری ارجمند و همچون جان، عزیز نگه

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۸

داشته، به آن توسل می‌جستند و هنوز هم می‌جویند. گاه پیشانی‌بندها ارتباطی نزدیک با نام لشکر و گردان و گروهان داشت. برای مثال، در لشکرهایی که نام کربلا یا امام حسین داشتند، عمدتاً با عنوان «مسافران کربلا»، «یا امام حسین»، «یا حسین» و «یا اباعبدالله» زینت می‌یافتند.

این نوشته‌ها افزون بر پیشانی‌بندها، بر لباس رزمندگان نیز دیده می‌شد.

«کربلا، کربلا! ما داریم می‌آییم»، «زائر کربلا»، «عاشقان اباعبدالله»، «جان فدای لب تشنه اباعبدالله»، «لثیک یا اباعبدالله»، «یا حسین» و «یا ابالفصل» از آن جمله‌اند.

گاه نقش حرم اباعبدالله و گنبد و بارگاه او زینت لباس رزمندگان بود. گاه نیز عکس این حرم در جیب و کوله‌پشتی رزمندگان همراه با زیارت عاشورا یا زیارت وارث، توانبخش، همدم لحظه‌ها و گواه شیفتگی و دلباختگی آنان به اباعبدالله بود.

گفتنی است این جمله‌ها و نوشته‌ها خود معرف رزمندگان و در صورت شهادتشان، نشانه و علامت شناسایی آنان بود. هنوز هم برخی از این جمله‌ها و نوشته‌ها از نشانه‌های شناخت اجساد مطهر مفقودالاثرا است.

پیشانی‌بندها به رنگ‌های سبز، قرمز، آبی، سفید، زرد، سیاه، نارنجی و ...

بود. در این میان، سبز و سرخ بیش از دیگر رنگ‌ها به کار گرفته می‌شد. گاه نیز رزمندگان شخصاً با استفاده از ماژیک و ابزار دیگر، نوشته‌های مورد علاقه خود را بر پارچه‌ها یا بر لباس‌های خود می‌نوشتند. باید گفت پیشانی‌بند در این هیئت، یکی از جلوه‌های انحصاری و بی‌سابقه در تاریخ نبردهای جهان و حتی اسلام است که تأثیر آن را در جهاد فلسطین و روزگاری در بوسنی و هرزگوین شاهد بوده و هستیم.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۸۹

## ۲-۲. تابلو نوشته‌ها .... ص: ۱۸۹

تابلو نوشته‌ها در طول جاده‌هایی که به جبهه ختم می‌شد، کنار سنگرها، در پادگان‌ها و در جغرافیایی به‌وسعت جبهه‌ها و حتی همه

ایران، پیام‌رسان فرهنگ، ایمان، آرمان و اندیشه‌های جبهه بودند. تابلونوشته‌ها فرهنگنامه نسلی بودند و هستند که برای خدا جنگید، برای خدا شهید داد و جان‌مایه حرکت خویش را از کربلا و عاشورای حسینی وام گرفته بود. تابلونوشته‌ها دارای ویژگی‌هایی چند بودند:

یک- از یک کلمه تا یک عبارت و گاه یک متن، محتوای تابلونوشته‌ها را تشکیل می‌داد. گاه تنها یک کلمه مانند صبر، ذکر، نماز، غفلت، صلوات، دعا، عاشورا و حسین، نقش تابلو بود؛

دو- آیات قرآنی، احادیث و روایات، جملات حضرت امام (ره) بیش‌ترین کاربرد را در تابلونوشته‌ها داشتند؛

سه- فرهنگ عاشورا و واژگان تداعی‌کننده کربلا مانند عاشورا، کربلا، یا ابا عبدالله، یا حسین، هیهات منّا الذّله، یا ثارالله، محرم، یا زینب، یا ابالفصل و ... متن بسیاری از تابلونوشته‌ها بود؛

چهار- ابیات مشهور به‌ویژه عنوان نوحه‌های شورانگیز و سروده‌های شاعران انقلاب، جایگاهی قابل‌اعتنا در تابلونوشته‌ها داشت؛ پنج- فرهنگ «صلوات» مانند کافه صلواتی، تلگراف صلواتی، خیاطی صلواتی، سلمانی صلواتی و نیز نشان دادن این نکته که «کربلا» غایت و نهایت آرمان‌ها است، همه‌جا چهره می‌نمود. تابلوهایی که فاصله تا کربلا را مشخص می‌کرد نیز زینت جاده‌ها بود؛ شش- تعدادی از تابلونوشته‌ها عین سخنان رزمندگان بود و گاه واژگان

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۰

گویش‌های کشور نیز در آن‌ها دیده می‌شد مانند «یاشاسین حزب‌الله (زنده باد حزب‌الله)». گاه چاشنی طنز در این نوشته‌ها بارز بود مانند: «کربلا! کی بریده؟» و «تا کربلا راهی نیست، اگر بجنید!»؛

هفت- بسیاری از تابلونوشته‌ها، نقش لباس‌ها، عنوان نامه‌ها و حتی وصیت‌نامه‌ها نیز هست. این یگانگی شعارها، وحدت حالات و باورها و «توحید کلمه» رزمندگان را نشان می‌دهد.

در جمع‌بندی کلی، هیچ موضوعی به اندازه کربلا و عاشورا محور و موضوع تابلونوشته‌های جبهه نبود. این پیوند درونی و روحی رزمندگان با ابا عبدالله و فرهنگ عاشورا، جان‌مایه جبهه‌ها، برانگیزاننده، حرکت‌بخش و عامل بسیاری از پیروزی‌های جبهه‌نشینان محسوب می‌شد. اگر همه مظاهر و نمادهای دیگر جبهه را بر این ویژگی بیفزاییم، روشن خواهد شد که جبهه با عاشورا نفس می‌کشید، می‌بالید، می‌شکفت، به بار می‌نشست و زندگی می‌کرد. برای روشن شدن میزان پیوند جبهه با فرهنگ عاشورا، تابلونوشته‌ها را از چشم‌اندازهای گوناگون بررسی می‌کنیم:

۱-۲-۲. احادیث و روایات حسینی

عبارات مشهوری چون هل من ناصر ینصرنی، انّ الحسین مصباح الهدی و سفینه النّجاة، انّی لا اری الموت الا سعادة، انّی احمی ابداً عن دینی (بخشی از رجز حضرت ابوالفضل العباس)، حبّ حسین جنتی و امیری حسین و نعم الامیر (رجز عمرو بن جناده انصاری نوجوان رشید کربلا)، الموت اولی من رکوب العار (بخشی از رجز حضرت ابا عبدالله) و جمله مشهور انّی سلّم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم (بخشی از زیارت عاشورا) از مشهورترین عباراتی بودند که نقش تابلوها قرار می‌گرفتند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۱

۲-۲-۲. ترجمه عبارات عاشورایی

ترجمه برخی عبارات یا روایات یا متونی که مربوط به کربلا یا منتسب به کربلا هستند نیز نقش تابلوها بود مانند «اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید»، «من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ذلت و خواری نمی‌دانم»، «هر روز عاشورا و هر زمینی کربلاست» و «آیا کسی هست مرا یاری کند؟».

۳-۲-۲. عبارات متضمن فرهنگ عاشورا



گاه عبارات متضمن فرهنگ عاشورا در تابلو نوشته‌ها دیده می‌شد مانند «ای ترکش‌ها، ای فشنگ‌ها مرا دریابید»، «ای حسین تو در کربلا- سر یکایک یاران را می‌گرفتی و بوسه می‌زدی، آیا می‌شود به هنگام شهادت‌م سر مرا بگیری و بوسه بزنی؟» و «کربلا یعنی عشق، فداکاری و صبوری».

۴-۲-۲. نشان دادن فاصله تا کربلا

جملاتی که در این زمینه در تابلو نوشته‌ها بود، تنها گویای فاصله جغرافیایی نبود، زیرا کربلا- آرمات، روح و درون‌مایه حرکت رزمندگان محسوب می‌شد.

جبهه‌ها مزین به تابلوهایی بودند که گویای این دل‌بستگی و ایمان به کربلا بود:

«رزمندگان تا کربلا راهی نمانده، ۱۰۰۰ قدم»، «رزمندگان تا کربلا راهی نیست، فقط ۶۷۵ کیلومتر»، «رزمندگان بتازید تا کربلا راهی نیست، التماس دعا»، «رزمندگان تا کربلا فقط یک صلوات»، «ایستگاه بعدی کربلا»، «کربلا رفتن خون می‌خواهد و مکه رفتن پول!» و «ای لشکر حسینی تا کربلا رسیدن یک یا حسین دیگر».

۵-۲-۲. عشق‌ورزی به کربلا و اباعبدالله

نوشته‌های فراوانی گویای این شوق و شور وصف‌ناشدنی است:

«گوشه چشمی یا حسین»، «کربلا کعبه عشق است و منم در احرام»، «کربلا،

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۲

کربلا، سویت شتابان آمدم- بهر قربان آمدم»، «کربلا آماده باش که خیل رزمندگان با بیرق‌های لیبیک یا تارالله به سویت سینه دشت جبهه را می‌شکافند»، «فدایی حسین»، «عشق حسین و فرزندش خمینی عزیز ما را به این وادی کشانده»، «عالم فدای حسین»، «عاشقان حسینی- سربازان خمینی»، «سوی نیازم کجاست- روی حسین است و بس»، «ذره ذره وجودم فدایت یا حسین»، «دیدن وجه خدا هست مرا آرزو- وجه خدا ای عزیز بوی حسین است و بس»، «دیوانه یک حسینیم»، «دوستت دارم حسین جان»، «در راه تو بس که جان فشانیدم حسین- تا بصره گل سرخ فشانیدم حسین»، «عباس بگو تا نکشد خجلت آب- کز خصم فرات را ستانیدم حسین»، «دانشگاه عشق (یا کربلا)، دانشجو می‌پذیرد»، «حسین جان، جان شیرین را نخواهم- مگر روزی شود جانم فدایت»، «حسین جان عاشقانت را دریاب»، «حسین حسین شعار ماست- شهادت افتخار ماست» و «حسینیان! وعده گاهمان در بهشت کنار حسین یا در کربلا کنار قبرش». «۱»

اگر مجموعه شعارهای عاشورایی را با همه شعارهای دیگر و نوشته‌های دیگر که آیات، روایات و سخنان حضرت امام خمینی (ره) و بزرگان و گاه شوخ‌طبعی‌های جبهه را در بر می‌گیرد، جمع کنیم، بیش از تابلو نوشته‌های عاشورایی نخواهد شد. بر این نکته باید افزود که عنوان‌های خادم حسین (خادم‌الحسین)، یا نامگذاری سنگرها به خیمه‌های اباعبدالله، در جبهه رایج بود که نتیجه این موضوع انتشار و تکرار مداوم نام حسین (ع) در جبهه بود.

تابلوی برخی سنگرها و نیز برنامه نصب‌شده در سنگرها، «خادم‌الحسین» هر

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۳

روز را تعیین می‌کرد. پایان‌بخش این قسمت، خاطره‌ای از یکی از رزمندگان جبهه است که به فرهنگ خادم‌الحسینی اشاره دارد: پس از ادای نماز جماعت صبح، مسجد مقر لشکر علی بن ابی‌طالب را به قصد خط مقدم ترک گفتم. فاصله مقر تاکتیکی این لشکر تا خط مقدم چند کیلومتری بیش نبود که این فاصله را در زمانی کوتاه طی نموده، نزدیکی طلوع خورشید به خط رسیدم ... ضمن آن که از کنار خاکریز عبور می‌کردم، سیمای نورانی رزمندگان را می‌نگریستم که بر اثر عبادت و جهاد در جبهه چون ستارگان آسمان می‌درخشیدند. تصمیم گرفتم لحظه‌ای توقف کرده و از نزدیک نظاره‌گر آنان باشم و بنگرم که این جمع کوچک در این

وقت صبحگاهی چه می‌کنند و آن برادر پاسدار چه می‌گوید ... سخنان آن برادر رو به اتمام بود که قصد حرکت کردم، امّا با شنیدن مطلب مهمّی از آن برادر از حرکت منصرف شده و در جای خود همچنان ایستادم و مطلب این بود:

«امروز، خادم‌الحسین، برادران حاج بخشی و تاج احمدی هستند». سپس از برادران خواست با فرستادن صلواتی برای سلامتی حضرت امام مرخص شوند. با خود گفتم: خدایا! خادم‌الحسین دیگر چیست که این برادر عنوان نمود؟ ... [به او] گفتم: سؤالی داشتم.

به آرامی گفت: در خدمتم.

گفتم: ... می‌خواستم بدانم خادم‌الحسین چیست تا این واژه را در فرهنگ‌نامه جبهه و جنگ ثبت نمایم.

گفت: خادم‌الحسین واژه‌ای آشنا است. در مکتب و مذهب ما، خادم‌الحسین مقام و منصبی است که امامان و فرشتگان و ملائک چون فطرس ملک و بزرگان دینی ما به آن افتخار می‌کرده و می‌کنند؛ خادم بودن و خدمت کردن فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۴

به حسین (ع) و راه حسین از افتخارات است. بر همین اساس بود که ما تصمیم گرفتیم هنگام خدمتگزاری، این نام افتخارآمیز را لقب خود قرار دهیم، زیرا که ما همگی زوّار حسین (ع) هستیم و خدمت نمودن به زوّار حسین از امتیازات است و چه بهتر که در این مقام، لقب خادم‌الحسین را برگزینیم.

... گفتم: امّا در خطوط و مقرهای دیگر به این گونه برادران شهردار می‌گویند، چگونه شد که در این جا این نام را عوض کردید؟ گفت: چندی قبل که مطالعه می‌کردم ... [در کتابی] نوشته بود چگونه ملائکه و فرشتگان آسمان و اصحاب و انصار ابی‌عبدالله در رکاب آن حضرت در سرزمین کربلا خدمت و جانفشانی می‌نمودند و پیوسته آن را از افتخارات خود می‌دانستند. پس از آن با خود فکر کردم حال که ما سرباز و زوّار حسین (ع) هستیم و آمده‌ایم به جبهه که ندای هل من ناصرش را لبیک گوئیم، چه بهتر که هنگام انجام وظیفه و خدمتگزاری به دیگر رزمندگان و زوّار امام حسین (ع)، این نام زیبا و منصب و مقام عالی را برگزینیم و تحوّل تازه به فرهنگ جبهه خود بدهیم. لذا، از آن روز تاکنون این مقام والا از شهردار به خادم‌الحسین تغییر یافته است. «۱»

تلاش و کوشش رزمندگان در جایگزینی عناوین و یافتن عنوان‌هایی که ریشه در فرهنگ عاشورا داشته باشد، جلوه‌ای از عشق‌ورزی و پیوستگی ذهن و روح رزمندگان با کربلا است.

آیا مرور همواره یک نام گواه دلبستگی و عشق به آن نام نیست؟ آیا نشان عشق، این نیست که عاشق در همه جا محبوب می‌بیند و محبوب می‌جوید و جز وصال او نمی‌طلبید؟ اگر مجنون بر شن‌ها و ماسه‌های بیابان مشق نام «لیلی» می‌کرد و در پاسخ کسی که او را بر این کار سرزنش کرده بود، گفت:

چون میسر نیست ما را کام او عشقبازی می‌کنم با نام او

چرا در عاشقان اباعبدالله‌الحسین این ویژگی را نیابیم؟ عاشقانی که شوق زیارت کربلا بیتابشان ساخته بود و زمزمه روز و شبشان نام حسین بود. آری، جبهه‌ها نمایشگاه عشق‌ورزی و کانون عاشوراباوری و عاشورایاوری بود و جبهه‌نشینان عاشقانی بودند که تنها در اصحاب امام عاشورا می‌توان نظیر و همانندشان را یافت.

### ۳-۲. مزار نوشته‌ها ..... ص: ۱۹۴

سنگ‌مزارها، نقش‌ها و نوشته‌های آن‌ها، تصویری از فرهنگ، باورها و نگرش‌های جامعه را فراچشم می‌گذارد. در هر دوره تاریخی، نقش‌ها و نوشته‌ها آینه اعتقاد و باورداشت‌های مردم و ترجمان ذوق و هنر آنان نیز هست. در مناطق مختلف هر کشوری در گذر تاریخ، ردپای فرهنگ بومی را نیز در همین نقش‌ها و نگاشته‌ها می‌توان یافت.

قرن‌ها است که در کشور ما افزون بر تاریخ فوت، آیات قرآنی و احیاناً بیت یا ابیاتی چند، نگاره‌ها و نقش‌های اسلیمی یا مظاهر و پدیده‌های طبیعی مانند گل، خورشید، ماه و درخت بر سنگ‌مزارها حک می‌شود. در گذشته‌های دورتر و هنوز در برخی نقاط دورافتاده، نقش یا نشانی که گواه شغل و پایگاه اجتماعی متوفّا باشد نیز بر قبور دیده می‌شود. برای نمونه، در مناطقی چون چهارمحال و بختیاری و لرستان، مجسمه شیر بر مزار، نماد جنگاوری و دلآوری و نقش گاو آهن نشانه کشاورز بودن متوفّا است. «۱» مزارنوشته‌ها در سال‌های پیش از انقلاب، عمدتاً نام، تاریخ ولادت و

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۶

مرگ، نحوه مرگ، انتساب متوفّا (اگر نسبتی با شخصیت یا چهره‌ای آشنا داشت) بود. سروده‌هایی که بر سنگ‌مزار حک می‌شد، دعوت به عبرت گرفتن، درخواست فاتحه، یاد کردن و گاه دربرگیرنده نام و نحوه مرگ متوفّا بود. اگر متوفّا جوان بود، مزارنوشته، اندوه ناکامی، داغداری خانواده و سوگ بازماندگان و یا طرح مفاهیم و مضامینی چون مرگ، سرنوشت و تقدیر، جوانی، دنیا و مقوله‌هایی از این دست بود. این مسائل به دلیل همخوانی با مضمون و درون‌مایه رباعیات خیام یا برخی ابیات حافظ، معمولاً با این سروده‌ها همراه می‌شد. مسائل عاطفی محوری‌ترین محتوا در مزار نوشته‌های جوانان، کودکان، مادران و گاه پدران، پیش از انقلاب اسلامی است. این ویژگی پس از انقلاب نیز در برخی مزارنوشته‌ها دیده می‌شود.

در دوران انقلاب و به‌ویژه سال‌های دفاع مقدّس و پس از آن، سروده‌ها و نوشته‌های مزارها، رنگ و نشان دیگری گرفت. دگرگونی در نگرش و باور مردم و تحوّل عظیم روحی و معنوی آنان که ره‌آورد حرکت شگرف انقلاب اسلامی بود، نه تنها بر مزار شهیدان که بر مزارهای عادی نیز تأثیر ژرف خویش را بر جای نهاد؛ همان‌گونه که فرهنگ وصیت‌نامه‌نویسی که پیش از انقلاب اسلامی کم‌رنگ یا عمدتاً در حصار تنگ طرح مسائل مادی و مالی خلاصه می‌شد نیز رواج و تقریباً عمومیت یافت و محتوای وصیت‌نامه‌ها ملهم از وصیت‌نامه شهیدان، سرشار از مضامین اعتقادی، معنوی و انقلابی شد.

در عصر انقلاب اسلامی، به برکت سیلان و جریان فرهنگ عاشورا، روحی تازه در رگ‌های جامعه دمیده شد و شهادت و ایثار، اخلاص و صفا، از خودگذشتگی و تعلق‌گریزی، با الهام از امام عاشورا و یاران پاکباز و فداکارش، پشتوانه تمام حرکت‌ها، مقاومت‌ها و پیروزی‌ها شد؛ معیار، کربلا

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۷

شد و همه مصداق‌ها از متن این الگوی بزرگ برگزیده می‌شد. انطباق شهیدان با الگوهای کربلا نشان این ادراک و باور بود که جامعه ما، انقلاب و جبهه‌های نبرد را عاشورا می‌دانند و میان امروز مبارزه و دیروز کربلا پُل می‌زنند و این دو را «یگانه» می‌شناسند. اگر در دوران انقلاب و مبارزه، سربازان فراری که به فرمان امام خمینی (ره) پادگان‌ها را رها کرده بودند، «حُرّ زمان» و زن‌ها، «زینب» و پیران شهید، «حبيب» و کودکان، «علی اصغر» و نوجوانان و جوانان، «قاسم» و «اکبر» نامیده می‌شدند، در دوران دفاع مقدّس و پس از آن، این نام‌ها در گستره‌ای وسیع‌تر و عمیق‌تر در جبهه‌های نبرد و در گفته‌ها و نوشته‌ها و از همه بارزتر و چشم‌نوازتر بر سنگ‌مزار شهیدان نقش بست.

شهیدی که سرش از بدن جدا شده یا به دلیل زخم عمیق چهره و بدن امکان شناسایی او دشوار بود، با «امام حسین (ع)»، اگر ساقی یا سردار جبهه‌ها بود یا دستانش جدا شده بود، با «ابوالفضل العباس»، اگر کودک و در حملات هوایی و موشکی جان باخته بود، با «علی اصغر»، اگر تازه‌داماد بود، با «قاسم» و «علی اکبر»، و اگر پیر و سالخورده بود، با «حبيب بن مظاهر» مقایسه و تطبیق داده شده است.

پیوند مزارنوشته‌ها با فرهنگ عاشورا، سند معتبر و گویایی برای نسل‌های آینده است تا بدانند این نسل به پشتوانه کدام آرمان و ایمان جنگید، از کجا ملهم شد و پیروزی و سربلندی او ره‌آورد چه مکتب و فرهنگی بوده است.

مزارنوشته‌هایی که با فرهنگ عاشورا پیوند دارند، در یک نگاه و نظام کلی دارای موضوعات زیر هستند:

۱-۳-۲. طرح جهت‌گیری عاشورایی

اعلام وفاداری به آرمان‌های عاشورا، عشق به اباعبدالله و شهادت در این راه از فراگیرترین موضوعاتی‌اند که بر مزار سروده‌ها و مزارنوشته‌ها به چشم می‌خورند:

وفا کردم به عهدم روز اول در این میدان وفای من حسین است

به محشر هرکسی دارد صدایی در این صحرا صدای من حسین است

تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر، سنگ‌مزار شهید مهدی چگینی

اگر شهیدان به امام‌خمینی (ره) عشق می‌ورزند، به دلیل عشق‌ورزی به حسین است، زیرا انقلاب امام از قیام اباعبدالله الحسین (ع) الهام گرفته است:

گلی از گلستان دین ز ما پرپر شد احمد از عشق حسین یاور رهبر شد

در ازل می‌خواست چون گردد شهید در کنار باهنر، همچون بهشتی دفن شد

تهران: بهشت زهرا، سنگ‌مزار شهید احمد زرافشان

دوستی خالصانه و امید به شفاعت اباعبدالله الحسین و داشتن تفکر حسینی در این مزار سروده دیده می‌شود:

خوشا بر من که دلدارم حسین است به محشر یاور و یارم حسین است

سروکاری ندارم در دو عالم که در عالم مددکارم حسین است

به بالینم نمی‌خواهم طیبی که را خواهم؟ که غمخوارم حسین است

ندارم غیر عشقت فکر دیگر که هم فکر و هم افکارم حسین است

اراک: گلزار شهدا، سنگ‌مزار شهید خسرو رفیعی

فرهنگ عاشورا، ص: ۱۹۹

۲-۳-۲. تطبیق شهیدان با شهیدان کربلا

پیش‌تر اشاره شد که چهره‌ها، صحنه‌ها و حالات رزمندگان در همه‌جا و همه‌گاه با کربلا و عاشورا مقایسه می‌شد که این پیوستگی و همسانی، نفوذ و رسوخ فرهنگ عاشورا را در تار و پود جامعه نشان می‌دهد. گاه شهیدان در وصیت شفاهی و مکتوب خویش به نوشتن همین عنوان‌ها بر سنگ‌مزار توصیه می‌کردند. نمونه‌هایی چند، گویای این ویژگی در نوشته‌های مزار شهداست:

ای پیر غلام آل عصمت حق داده تو را عظیم نعمت

چون همچو حبیب جبهه‌بودی جنت به تو حق نمود قسمت

تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر، سنگ‌مزار شهید اویس امامی

و بر سنگ‌مزاری دیگر، شهید به امام شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین تشبیه شده است:

شهید هاتف غیب از دیار جانان است شهید مرغ خوش‌الحان باغ رضوان است

شهید در ره دین مبتلای کرب و بلاست شهید مظهر حق، همچو سیدالشهداست

تهران: بهشت زهرا، سنگ‌مزار شهید محمدرضا احمدی آقباش

\*\*\*

شهیدان لاله‌زار آفتابند شهیدان شاهدان انقلابند

کتاب عشق را کاتب حسین است شهیدان برگ‌های این کتابند

نور: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید علی اکبر کوزه‌گر کالجی

در دوبیتی مذکور، شهیدان جبهه‌های نبرد برگ‌های کتاب عاشورا معرفی شده‌اند و همان‌گونه که کربلا کتاب عشق است، جبهه نیز «کتاب عشق» است که با الهام از کربلا نگاشته شده است.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰۰

در مزار نوشته زیر، جوان شهید با علی اکبر مقایسه شده است:

در ره جانان با لب خندان چشم خود از زندگی پوشیدم ای مادر

در دل سنگر چون علی اکبر بر رخ ماه حسین خندیدم ای مادر

تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر، سنگ مزار شهید محمد فرح‌آبادی

و بر مزار شهیدی از زبان مادرش می‌خوانیم:

ای گل زیبای عمرم زود پرپر گشته‌ای شاد و خندان رفته و گلگون کفن برگشته‌ای

همنشین و هم‌ره شهزاده اکبر گشته‌ای افتخار خاندان و باب و مادر گشته‌ای

نوشهر: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید منصور مشایخ

تشبیه شهیدان به علی اکبر (ع) بیش از دیگر شهیدان کربلا است و این شباهت عمدتاً به دلیل جوان بودن شهیدان جبهه است. بر

سنگ - مزار شهیدی دیگر می‌خوانیم:

کنار سنگرم و لحظه‌های آخر من سلام من به تو ای سربلند مادر من

...

مگو که حجله کجا و نوعروس که بود عروس اسلحام بود و حجله سنگرم من

مگوی تازه‌جوانم که ساقدوش نداشت دو ساقدوش به خون خفته‌اند در بر من

کند اشاره ز دور مادرم بر بدنم که من زینم و این است اکبر من

چالوس: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید احمد شمشادیان

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰۱

و در مزار نوشته زیر، شهید به ابوالفضل العباس تشبیه شده است:

باز از جبهه حق نقش شهید آوردند آن که جان داد [ه] و بر کام رسید آوردند

چاوشان حرم از علقمه کردستان جسم بی‌دست ابوالفضل رشید آوردند

چالوس: گلزار شهدا، سنگ مزار شهید غلامرضا صادقی

نام قاسم در فرهنگ مراثی عاشورایی، تداعی‌کننده دامادی است. هرچند برخی محققان در صحت این که قاسم بن الحسن در کربلا

داماد باشد، تشکیک کرده‌اند، اما چنین باوری باعث می‌شد که نودامادهای شهید دفاع مقدس را به قاسم تشبیه کنند. بر مزار یکی

از شهیدان نگاشته شده است:

چون قاسم دامادم بهرم حنا سازید قدری حنا آرید بر قبر من مالید

زنجان: مزار پایین شهر، سنگ مزار شهید بهلول سامان‌بخش

آرزوی شهادت همچون شهادت اکبر و اصغر، آرمان و خواسته‌ای است که شهیدان در پی آن بودند:

اگر باشد قرار آخر بمیرم نمی‌خواهم که در بستر بمیرم

خدایا کن شهادت را نصیبم که همچون اصغر و اکبر بمیرم

تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر، سنگ مزار شهید حمید اکبری

۳-۲. فرهنگ عاشورا در مزار سروده‌ها

پیوند روحی و عاطفی و فراتر از آن عاشورا اندیشی و اتصال با فرهنگ عاشورا، در سنگ مزار شهیدان بارز و مشهود است. برخی ویژگی‌های شخصیتی یا نحوه شهادت شهید، در انتخاب و گزینش این عناصر فرهنگی برای مزارنوشته‌ها محور اصلی و اساسی است. متناسب با روایات یا

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰۲

خواسته‌های شهید، خانواده وی به انتخاب نوشته پرداخته‌اند. برخی از عناصر فرهنگی نگاشته‌شده بر مزار شهیدان، شهادت‌طلبی، آزادی و آزادگی، لبان تشنه، وفاداری بر سر عهد و پیمان، نشر فرهنگ قرآن و تلفیق دعا و جهاد است که نمونه‌هایی از آن به ترتیب در ذیل می‌آید:

در راه دین جان دادن افتخار است شهادت از بهر حسین نه عار است  
اراک: باغ جنت، سنگ مزار شهید علی اکبر توکلی

\*\*\*

دنیا بداند کربلای عشق این جاست زیباترین گل‌های عالم لاله ماست  
هر لحظه ما اربعین در اربعین است آیا بهای صبح آزادی چنین است؟  
آمل: امامزاده ابراهیم، سنگ مزار شهید مجید اصغر نژاد

\*\*\*

به عاشق با رخ خونین عبادت لذتی دارد حسین بن علی را این شهادت لذتی دارد  
به گفتن با لبان تشنه یا الله یا الله طلب کردن ز خالق استعانت لذتی دارد  
زنجان: مزار پایین شهر، سنگ مزار شهید قامت بیات  
شهریار: امامزاده اسماعیل، سنگ مزار شهید قربانعلی نصیرپور کلخورانی

\*\*\*

ما در ره عشق نقض پیمان نکنیم گر جان طلبد دریغ از جان نکنیم

دنیا اگر از یزید لبریز شود ما پشت به سالار شهیدان نکنیم «۱»

مشهد مقدس: حرم مطهر، صحن آزادی، سنگ مزار شهید محمود حشمتی  
شهریار: بُردآباد، بهشت رضا، سنگ مزار شهید رستمعلی جانعلی

در راه دوست از سر و از جان گذشته‌ایم با مهر دوست رشته ایمان سرشته‌ایم  
سرباز راه حق خداییم چون حسین با خون خویش آیت قرآن نوشته‌ایم  
اراک: گلزار شهدا، سنگ مزار شهیدان احمد منصوری، احمد گردویی

\*\*\*

ما عزت و آبرو ز قرآن داریم با خون حسین عهد و پیمان داریم

دستی به سلاح و دست دیگر به دعا این درس ز سالار شهیدان داریم

تهران: بهشت زهرا، سنگ مزار شهیدان لطف‌الله میرزا آقاییگ؛ سید مصطفی هاشمی مطلق  
کرج: امامزاده محمد، سنگ مزار شهیدان رضا مؤمنی، ابوالقاسم کاظم دهبائی

۴-۳-۲. پیوند میان عاشورا و نهضت امام خمینی

این ویژگی از چشمگیرترین مسائلی است که بر سنگ‌مزارها دیده می‌شود.

یگانه دیدن جبهه‌های دفاع مقدس با کربلا، یگانه دانستن عشق به اباعبدالله (ع) و امام خمینی (ره)، یگانه دیدن راه اباعبدالله با نهضت امام، گواه بینش روشن شهیدان و خانواده و دوستان آنها است. بازتاب چنین تفکر و فرهنگی بر مزار شهیدان، برای آنان که در آینده به بازشناسی فرهنگ انقلاب اسلامی می‌پردازند، آیت مبینی است. این آیات بینات، سنگ‌مزارها، باورمندی نسلی ایثارگر و فداکار را به اسلام و عاشورا و ولایت و نیز شیوه فوز و صلاح و صلاح را نشان می‌دهد.

در کنار این موضوع، نصب تصویر امام (ره) در کنار تصویر شهید و گاه بارگاه اباعبدالله و پرچم سرخ‌رنگ افراشته بر فراز بارگاه نشان می‌دهد که شهید از کدام منظر به جبهه‌ها نگریسته و با کدام انگیزه چنین راهی را برگزیده

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰۴

است. سنگ‌مزارهایی که بر آنها از پیوند میان جبهه و عاشورا و اباعبدالله (ع) و امام خمینی (ره) سخن رفته است، بسیارند که تنها به چند نمونه اشاره می‌شود:

با گفته رهبر که مرا نور دو عین است رفتم به طریقی که جلودار، حسین است

قم: گلزار شهدا، سنگ‌مزار شهید شکرالله اکبری

\*\*\*

راه ما راه زینب است و حسین جان فدای پیام پیر خمین

قم: گلزار شهدا، سنگ‌مزار شهید احمد علی ابرجسیان

\*\*\*

راضیم در راه دین از تن جدا گردد سرم من بمیرم باک نیست اما بماند رهبرم

بندرعباس: گلزار شهدا، سنگ‌مزار شهید فرخ باوقار

\*\*\*

شهیدم من که سالارم حسین است امام و رهبرم پیر خمین است

قم: گلزار شهدا، سنگ‌مزار شهید ابوالقاسم احمدلو

\*\*\*

ای رهروان کوی حسین ای دلاوران سنگر کجاست تا که به عهدم وفا کنم

تا کربلا اگرچه بود راه پرخطر با کافران مقابله تا کربلا کنم

تهران: چیدر، امامزاده علی اکبر، سنگ‌مزار شهید علی عبداللهی

\*\*\*

می‌روم مادر که اینک کربلا می‌خواندم در طریق عاشقی روح خدا می‌خواندم

می‌روم آن‌جا که مشتاقان با حلقوم خون جاودان تاریخ‌ساز کربلا می‌خواندم

یا علی گویان سرود لاتخف سر می‌دهم کز نجف آنک علی مرتضی می‌خواندم

آمل: گلزار شهدا، سنگ‌مزار شهید علی اشرفی طاری

\*\*\*

گرچه شد گلگون ز خون قد رسایت ای شهید گرچه شد افسرده دل‌ها از برایت ای شهید



از حسین بن علی آموختی درس جهاد جان فدا کردی برای پیشوایت ای شهید  
آرزویت کربلایت بود گفתי یا حسین کربلای کشورت شد کربلایت ای شهید  
آمل: امامزاده ابراهیم، سنگ مزار شهید عباس (سقا) بردون

\*\*\*

شهید، ای رهرو راه حسینی شهید، ای یاور و یار خمینی  
شهید، ای خون پاکت مایه دین شهید، ای گشته راحت جاودانی  
همدان: باغ بهشت، سنگ مزار شهید عباس الجی

افزون بر این سروده‌ها که مطالعه گسترده‌تر و فراگیر می‌طلبید، بر مزار شهیدان، نوشته‌های کوتاه، نشانه‌ها و اشارات فراوان در باره  
فرهنگ عاشورا دیده می‌شود. «عنوان شهید کربلایی»، «شهید عاشورایی»، یا اباعبدالله الحسین، السلام علیک یا اباعبدالله، نقش  
بسیاری از مزارها است. برخی شعارهای  
فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰۶

عاشورایی مانند الموت اولی من رکوب العار، کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا و هیئات من الدله نیز بر مزار شهیدان نقش بسته  
است.

اشاره به عشق‌ورزی به اباعبدالله، جانفشانی و فداکاری در راه اباعبدالله، شباهت به یاران پاکباز کربلا و حتی ذاکر اباعبدالله بودن،  
اشاره‌ای است که بر مزارها نگاشته شده است. بر مزار شهید محمد کل اکبر در قطعه شهیدان شهیدآباد دزفول می‌خوانیم: «محمد  
کل اکبر، ذاکر اباعبدالله الحسین (ع)».

در باب مزارنوشته‌ها و مزارسروده‌ها چند نکته قابل طرح و تأمل است:

یک- همه سروده‌ها از نظر گاه ارزش شعری و هنری در یک اندازه نیستند؛

دو- لغزش‌های وزنی در آن‌ها دیده می‌شود. این لغزش‌ها گاه به دلیل تحریف و تغییر برخی کلمات شعر و یا محصول ذوق خانواده  
و دوستان شهید است که در آن‌ها ناپختگی و شتاب‌زدگی مشهود است؛

سه- برخی سروده‌ها به توصیه خود شهید بر مزار نوشته شده است و گاه نیز مزارسروده از قریحه خود شهید است؛

چهار- آنچه در این جا مهم و تکیه‌گاه اصلی تحلیل بود، درون‌مایه و محتوا، آن هم جهت‌گیری عاشورایی مزارنوشته‌ها و  
مزارسروده‌ها است و ارزش ادبی آن‌ها چندان ملاک تحلیل و بررسی نبود؛

پنج- چون عمده مزارنوشته‌ها انتخاب خانواده شهید است، این انتخاب نشان همسویی و همراهی آنان با آرمان و راه اباعبدالله و نیز  
عشق‌ورزی به راه شهید و باورهای او است. هرچند این نوشته‌ها و سروده‌ها چنان که اشاره شد از لغزش‌های شعری و ادبی بری  
نیستند، اما اسناد آشکار و منتشر و غیر قابل انکاری‌اند که نسل عاشق و شیفته مکتب عاشورا بر جای نهاده است تا آیندگان بدانند  
این ملت چرا برخاست، با کدام انگیزه ایستاد و با کدام عشق و ایمان به استقبال جهاد و شهادت رفت.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰۷

کتاب «آواز پر ملائک» تنها به شعر سنگ مزار شهیدان پرداخته است. امید است در باب نثر و نوشته‌های مزار شهیدان نیز پژوهشی  
شایسته و درخور انجام پذیرد و نوعی مقایسه میان نوشته‌های مزارها از گذشته تاکنون نیز به عمل آید. در این زمینه، کتاب «بررسی  
سنگ‌نشته مزار شهدا» (سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۷۰) و کتاب «آواز پر ملائک»، الگو و راهنمای مناسبی به شمار  
می‌آیند. «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۰۹

## فصل هفتم: امام خمینی و پیوند دفاع مقدس با عاشورا ..... ص: ۲۰۹

### اشاره

نه تنها جبهه که مجموعه انقلاب اسلامی در نگاه امام خمینی (ره) جز جلوه و بارقه‌ای از کربلا نبود. او که خود، محصول فرهنگ عاشورا و منادی و تداوم‌بخش آن نهضت عظیم بود، با نفس مسیحایی خویش نزدیک‌ترین نسل را با نسلی که در عاشورای سال ۶۱ هجری عاشقانه و غریبانه در ساحل فرات رویاروی سی‌هزار نفر ایستادند و با ایثار و پاکبازی حماسه شگفت و بی‌همانند کربلا را رقم زدند، پروراند.

امام خمینی عاشورا آشنا و کربلا شناس بود و می‌دانست که پیکره بی‌رمق این نسل به خون نیازمند است و تنها با الهام از عاشورا می‌توان حرکتی بزرگ را رقم زد. برای همین، اشاره به کربلا همواره در کلام او دیده می‌شد و شرط پیروزی را اقتدا به اباعبدالله معرفی می‌کرد. دفاع از عناصر عاشورایی مانند فداکاری، نهراسیدن از خطرات، روحیه عبادت، گذشتن از همه چیز، تسلیم محض حق بودن، و طرح شعائر و مظاهر فرهنگ عاشورا همچون اشک ریختن، روضه خوانی، برپایی مجالس سوگواری، سینه‌زنی و عشق‌ورزی به اباعبدالله، از بارزترین و شاخص‌ترین مسائلی‌اند که امام خمینی (ره) بر آن‌ها تکیه و تأکید داشت. او نه تنها مبلغ و مفسر این فرهنگ بود که خود با این فرهنگ زیسته و

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۰

ارزش‌های عاشورایی را در زندگی خود متجلی ساخته بود. شهامت و شجاعت، گذشتن از همه چیز برای رضای پروردگار، عبادت، صفای باطن و سوگواری برای اباعبدالله، منش، روش و محتوای زندگی آن بزرگوار بود.

امام (ره) شهادت‌ها، پیروزی‌ها و فداکاری‌های مردم را محصول کربلا می‌دانست و پس از هر پیروزی می‌کوشید تا حلقه اتصال به کربلا را قوی‌تر، و ارتباط روح و روان رزمندگان را با عاشورا استوارتر سازد. در عملیات ظفرمند فتح‌المبین (۱۰ / ۱ / ۶۱) در پاسخ به پیام فرماندهان نظامی فرمود:

«اکنون ملت ما دریافته است که کلّ یوم عاشورا و کلّ أرض کربلا، مجالس حال و دعای اینان (رزمندگان اسلام) شب عاشوراهای اصحاب سیدالشهدا را در دل زنده می‌کند.» (۱)

عاشورا و نهضت نهضت‌ساز کربلا در نگاه امام خمینی (ره)، تنها حادثه‌ای از سنخ دیگر حوادث تاریخ اسلام نیست، بلکه عامل احیای اسلام، آگاهی جامعه، اسوه آزادگان و بزرگ‌ترین عامل پیروزی و موفقیت انقلاب اسلامی در قرن حاضر است. پیام‌ها، سخنان و نوشته‌های امام (ره)، پیوند میان مکتب عاشورا و انقلاب اسلامی به‌ویژه پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه‌های هشت سال دفاع مقدس را از چند منظر و چشم‌انداز تبیین و تحلیل می‌کند که مطالعه آن‌ها رساتر و کامل‌تر از هر بیان و زبان دیگر، پیوستگی‌های این دو فرهنگ را می‌نمایاند:

### ۱. الهام‌بخشی کربلا در تحمّل مصائب ..... ص: ۲۱۰

حضرت امام خمینی (ره) در فروردین ۴۲ در سخنرانی پرشور و برانگیزاننده خود فرمود:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۱

ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید، شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و استقامت کردند که آنچه ما امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگوار ما حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته‌اند و در راه دین خدا یک چنان مصائبی را تحمّل کرده‌اند. شما امروز چه می‌گویید؟ از چه

می‌ترسید؟ برای چه مضطربید؟ عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر (ع) و امام حسین (ع) را دارند، در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت‌آمیز دستگاه حاکمه خود را ببازند. «۱»

و ۲۱ سال بعد، در اوج جنگ تحمیلی باز از صبوری اباعبدالله و پاکبازی او در راه رضای پروردگار سخن می‌گویند تا این چراغ روشن و مصباح هدایت، فرا راه رزمندگان و امت اسلامی همچنان روشن و افروخته باقی بماند:

رضای خدا را در نظر داشته باشید و خودتان را بنده خدا بدانید که هر طور پیش بیاورد آن‌طور را راضی هستید؛ همان‌طوری که بندگان خالص خدا، اولیای معظم خدا این‌طور بودند. هر چه سیدالشهدا به حسب روایت نزدیک می‌شد [به] ظهر عاشورا و جوان‌هایش یکی یکی از بین می‌رفتند، صورتش افروخته‌تر می‌شد، برای این که می‌دید روی مقصد دارد می‌رود. «۲»

این سخن امام اشاره به روایت ذیل دارد:

كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ يُشْرِقُ لَوْنُهُ (ع) فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ أَنْظَرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ «۳»

چون صحنه کارزار سخت می‌شد، رنگ چهره امام (ع) برافروخته‌تر می‌شد.

بعضی از دشمنان به بعضی دیگر گفتند: بنگرید، از مرگ نمی‌هراسد.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۲

## ۲. نمرده‌ی تحمّل مصائب ..... ص: ۲۱۲

شکیبایی و صبوری در سختی‌ها، شیرینی فلاح و صلاح و رستگاری را در پی دارد؛ چنان که در عاشورای حسینی و پس از آن در کوفه و شام، شکست و رسوایی باطل، پیروزی حق و الگوبخشی به فریادگران و قیام‌کنندگان را در پی داشت. امام خمینی (ره) برای سرمشق گرفتن امت اسلامی به ویژه رزمندگان بارها به این ویژگی اشاره می‌کرد. ایشان در یکی از سخنرانی‌های خود با اشاره به جبهه‌ها و پیروزی‌ها به این موضوع می‌پردازد:

ما در عین حالی که جوان‌های بسیار لایق خودمان را، مردان کاردان خودمان را از دست دادیم، لکن آن چیزی که به دست آوردیم ارزشش بیش‌تر از این معانی است؛ آنی است که سیدالشهدا سلام‌الله علیه زن و فرزند خودش را فدای او کرده، آنی است که رسول‌الله (ص) زندگانی خودش را در راه او صرف کرد و ائمه معصومین در راه او آن‌همه رنج دیدند.

... در مقابل ارزش‌های اسلامی ما هم مصیبت‌ها را تحمّل کنیم و در مقابل همه مصیبت‌ها بایستیم، برای این که آن ارزش انسانی را به دست بیاوریم [و] اسلام را که در رأس همه ارزش‌ها است در کشور خودمان و سایر کشورها پیاده کنیم، و شما می‌دانید که امروز در جبهه‌ها چه پیروزی‌های چشمگیری به وسیله همین جوان‌های عزیز رزمنده ما به دست آمده است که قدرت‌های بزرگ الآن در فکر این هستند که برای شکست خوردن، تقریباً شکست آخر صدام فکری بکنند. «۱»

و همزمان با عملیات کربلای ۵ و دهه فجر فرمود:

قلم و بیان من عاجز است که مقاومت عظیم و گسترده میلیون‌ها مسلمان

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۳

شیفته خدمت و ایثار و شهادت را در این کشور صاحب‌الزمان ارواحنا فداه ترسیم نماید و از حماسه‌ها و رشادت‌ها و خیرات و برکات فرزندان معنوی کوثر، حضرت فاطمه سلام‌الله علیها سخن بگوید که همه این‌ها از هنر اسلام و اهل بیت و از برکات پیروی امام عاشورا سرچشمه گرفته است. «۱»

## ۳. عدم توجه به کمیت ..... ص: ۲۱۳

آموزش بزرگ قرآن به رزمندگان اسلام این است که اگر مقاوم و صبور باشید، ۲۰ نفر از شما ۲۰۰ نفر را درهم خواهد شکست. «۲» کربلا آینه این ویژگی است. ۷۲ نفر در مقابل بیش از سی هزار نفر می‌ایستند و بی‌هراس و خوف، شمشیر و تیر و خطر و مرگ را می‌پذیرند، اما پیروزی بر قلب‌ها و شکست ستم و نفاق و فریب را رقم می‌زنند. امام (ره) نیز بارها به این ویژگی اشاره داشت که عده و عده مهم نیست؛ مهم ایمانی است که در روح و جان جریان دارد و زمینه‌ساز موفقیت و پیروزی می‌شود. ایشان در یکی از سخنرانی‌ها در روز شهادت بانوی بزرگوار اسلام فاطمه زهرا (س) فرمود:

... و خدمت فرزند عزیزش امام مجتبی (ع) که یک خدمت بسیار بزرگ [بود]، و دولت جابر اموی را با آن خدمت رسوا فرمود و خدمت بزرگ برادر ارجمندش حضرت سیدالشهدا چیزهایی بود که همه می‌دانید و می‌دانیم و با این که عده کم و اسباب و ابزار جنگ پیش آن‌ها کم بود، لکن روح الهی و روح ایمان آن‌ها را آن‌طور کرد که بر همه ستمکاران عصر خودشان غلبه پیدا کردند و اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز الگو شدند که ما از کمی عده و کمی فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۴

عده و کمی ابزار جنگ در مقابل تمام قدرت‌هایی که امروز با ما به جنگ برخاسته‌اند، مقاومت کنیم و همان‌طوری که اولیای ما (ع) نشان دادند که در مقابل مستکبران گاهی با تبلیغ و گاهی با اسلحه باید ایستاد و مستکبران را باید به جای خودشان نشانند، ما هم الگوی آن‌ها را، تبعیت از آن‌ها را می‌پذیریم و شما جوان‌ها نشان دادید که در این میدان‌های نبرد بین حق و باطل با این که آن‌ها از ابزار جنگی فراوان و از افراد هم همین‌طور و از مصر و اردن و آن جاها هم مستقیماً به آن‌ها کمک می‌شد و از سایر کشورها هم کمک مالی و کمک اسلحه و همه این‌ها می‌شد، مع‌ذک یک جمعیت کمی به حسب عدد، و قوی و شوکت‌مندی به حسب روح در مقابل همه ایستادند و شکست دادند آن‌ها را. «۱»

و در سخنرانی دیگری، پرهیز از تکیه بر عدد و کمیت را توصیه می‌کند و با وصف عاشورای اباعبدالله (ع) می‌فرماید: حضرت سیدالشهدا سلام‌الله علیه به همه ما آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائز چه باید کرد. با این که از اول می‌دانست که در این راه که می‌رود، راهی است که باید همه اصحاب خودش و خانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند، لکن عاقبتش را هم می‌دانست ... علاوه بر این، در طول تاریخ آموخت به همه که راه همین است، از قلت عدد نترسید، عدد کار پیش نمی‌برد، کیفیت اعداد، کیفیت جهاد اعدا مقابل اعدای آن است که کار را پیش می‌برد. افراد ممکن است خیلی زیاد باشند، لکن در کیفیت ناقص باشند یا پوچ و افراد ممکن است کم باشند، لکن در کیفیت توانا باشند و سرافراز. «۲»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۵

#### ۴. درس آموزشی کربلا ..... ص: ۲۱۵

کربلا آموزگار پاکبازی، سربازی و سرفرازی، و معلّم عشق و معرفت، شیدایی و شعور، مقاومت و صبوری و رضا است. درس‌های کربلا- تنها به کربلا محدود نمی‌شود که پس از کربلا نیز درس‌های بزرگی است که آموزگار آن‌ها اسیرانی استوار و مقاومند. همه این درس‌ها برای همیشه انسان‌ها سازنده و آموزنده‌اند. امام خمینی (ره) بارها به این درس‌ها اشاره داشت و پیروزی جبهه‌ها را محصول درس‌آموزی از کربلا می‌دانست:

سیدالشهدا و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان، همان مقداری که فداکاری حضرت، ارزش پیش‌خداوند تبارک و تعالی دارد و در پیشبرد نهضت حسین سلام‌الله علیه کمک کرده است، خطبه‌های حضرت سجاد (ع) و حضرت زینب (س) هم به همان مقدار یا قریب آن مقدار تأثیر داشته است. آن‌ها به ما فهماندند که در مقابل جائز، در

مقابل حکومت جور نباید زن‌ها بترسند و نباید مردها بترسند. در مقابل یزید، حضرت زینب سلام‌الله علیها ایستاد و آن را همچو تحقیر کرد که بنی‌امیه در عمرشان همچون تحقیری نشنیده بودند و صحبت‌هایی که در بین راه و در کوفه و در شام و این‌ها کردند و منبری که حضرت سجاد سلام‌الله علیه رفت و واضح کرد به این که قضیه، قضیه مقابله غیرحق با حق نیست، یعنی ما را بد معرفی کرده‌اند، سیدالشهدا را می‌خواستند معرفی کنند که یک آدمی است که در مقابل حکومت وقت، خلیفه رسول‌الله ایستاده است. حضرت سجاد (ع) این مطلب را در حضور جمع فاش کرد و حضرت زینب (س) هم. تکلیف ماها را حضرت سیدالشهدا معلوم کرده است. در میدان جنگ از

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۶

قلت عدد نترسید، از شهادت نترسید. هر مقدار که عظمت داشته باشد مقصود و ایده انسان، به همان مقدار باید تحمل زحمت بکند. حضرت سیدالشهدا از کار خودش به ما تعلیم کرد که در میدان، وضع باید چه جور باشد. در خارج میدان، وضع چه جور باشد و باید آن‌هایی که اهل مبارزه مسلحانه هستند، چه جور مبارزه بکنند و باید آن‌هایی که در پشت جبهه هستند، چطور تبلیغ بکنند. کیفیت مبارزه را، کیفیت این که مبارزه بین یک جمعیت کم با جمعیت زیاد باید چطور باشد، کیفیت این که قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه‌جا را در دست دارد با یک عده معدود باید چطور باشد، این‌ها چیزهایی است که حضرت سیدالشهدا به ملت آموخته است .... الآن هم می‌بینید که در جبهه‌ها وقتی که نشان می‌دهند آن‌ها را، همه با عشق امام حسین است که دارند جبهه‌ها را گرم نگه می‌دارند. «۱»

امام در سخنی دیگر، با بهره‌گیری از سخن مشهور کَلَّ یوم عاشورا و کَلَّ ارض کربلا، درس ظلم‌ستیزی بی‌مرز، همیشه و در هر مکان را آموزش می‌دهد و در تصحیح تحلیل‌هایی که از این سخن می‌شود، می‌فرماید:

این کلمه کَلَّ یوم عاشورا و کَلَّ ارض کربلا یک کلمه بزرگی است که اشتباهی از او می‌فهمند، آن‌ها خیال می‌کنند که یعنی هر روز باید گریه کرد، لکن این محتوایش غیر از این است کربلا- چه کرد؟ ارض کربلا در روز عاشورا چه نقشی را بازی کرد؟ همه زمین‌ها باید این‌طور باشد. نقش کربلا- این بود که سیدالشهدا سلام‌الله علیه با چند نفر جنگ کرد، عدد معدود آمدند کربلا و ایستادند در مقابل ظلم یزید و در مقابل دولت جبار، در مقابل امپراتور زمان ایستادند و فداکاری کردند و کشته شدند، ولکن ظلم را قبول نکردند

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۷

و شکست دادند یزید را. همه‌جا باید این‌طور باشد و همه‌روز هم باید این‌طور باشد. «۱»

## ۵. مجالس سوگواری، عامل تداوم کربلا ..... ص: ۲۱۷

تأکید و توصیه همواره امام خمینی (ره) بر مجالس سوگواری و اشک ریختن بر اباعبدالله نشان‌دهنده تأثیر ژرفی است که این محافل و مجالس می‌تواند بر روحیات و اندیشه‌ها داشته باشد. آغاز انقلاب اسلامی خود در محرم سال ۴۲ و اوج‌گیری نهضت نیز در ایام محرم بود. امام (ره) می‌دانست که رزمندگان عاشقانه برای اباعبدالله مجلس برپا می‌کنند، اشک می‌ریزند و توان می‌گیرند تا در صحنه‌های نبرد حماسه بیافرینند. به همین دلیل، همواره بر سوگواری، اشک ریختن و یاد مصائب اباعبدالله (ع) تأکید می‌ورزید:

اگر قیام حضرت سیدالشهدا سلام‌الله علیه نبود، امروز هم ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد. سید مظلومان یک وسیله‌ای فراهم کرد برای ملت که بدون این که زحمت باشد برای ملت، مردم مجتمعند. اسلام مساجد را سنگر قرار داد و وسیله شد از باب این که از همین مساجد، همین جمعیت‌ها، از همین جماعات، از همین جمعه‌ها و جماعات، همه اموری که اسلام را به پیش می‌برد و قیام را

به پیش می‌برد، مهیّا باشد و بالخصوص حضرت سیدالشهدا از کار خودش به ما تعلیم کرد که در میدان، وضع باید چه جور باشد و در خارج میدان، وضع چه جور باشد. (۲)

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۸

ایشان در جای دیگر صبوری خانواده‌های شهیدان و شهادت‌طلبی رزمندگان را نتیجه همین مجالس سوگواری معرفی می‌کند و می‌فرماید:

هیچ قدرتی نمی‌تواند این ملّتی که از همه جوانب به او هجوم شده است و از همه قدرت‌های بزرگ برای او توطئه چیده‌اند، این توطئه‌ها را خنثی کند، الّا همین مجالس عزا. در این مجالس عزا و سوگواری و نوحه‌سرایی برای سید مظلومان و اظهار مظلومیت یک کسی که برای خدا و برای رضای او جان خودش و دوستان و اولاد خودش را فدا کرده است، این طور ساخته جوانانی را که می‌روند در جبهه‌ها و شهادت را می‌خواهند و افتخار به شهادت می‌کنند و اگر شهادت نصیبشان نشود متأثر می‌شوند، و آن‌طور مادران را می‌سازد که جوان‌های خودشان را از دست می‌دهند و باز می‌گویند باز هم یکی دوتا داریم. این مجالس عزای سیدالشهداست و مجالس دعا و دعای کمیل و سایر ادعیه است که می‌سازد این جمعیت را. (۱)

آری، همین زمزمه‌ها عاشق‌پروری می‌کرد، شور می‌آفرید و حماسه می‌ساخت. سوگواری پس از خواندن ادعیه از شورانگیزترین و وصف‌ناشدنی‌ترین لحظه‌های جبهه بود. در هق‌هق گریه‌ها و لرزش شانه‌ها، نام حسین، ابوالفضل، زینب، قاسم، علی اصغر، سکینه و رقیه طنین‌انداز بود و این گریه‌ها و زمزمه‌ها بیش از هر چیز شعله عشق و شوریدگی و ایثار را در جان‌ها مشتعل می‌کرد.

یاد ابا عبدالله پایان‌بخش مجالس شهیدان نیز بود. خانواده شهید به جای اشک ریختن بر عزیز خویش، بر مظلومیت عاشورا اشک می‌ریخت و خود را با این اعتقاد و ایمان که فرزندش قربانی راه کربلا است، التیام می‌بخشید.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۱۹

مرثیه در این مجالس، با خصوصیت شهید تناسب داشت؛ اگر شهید دستانش جدا شده یا فرمانده بود، مرثیه ابوالفضل العباس، اگر نوجوان بود، مرثیه قاسم و اگر زن و در حمله هوایی و موشکی شهید شده بود، مرثیه حضرت زهرا (س) و زینب کبری (س) خوانده می‌شد. این ویژگی هنوز در سالگرد شهیدان مرسوم است.

پیوستگی فرهنگ عاشورا با امروز انقلاب نیز همچنان باقی است.

شعارهای امروز مردم نیز پیوند میان نهضت و انقلاب عاشورا را نشان می‌دهد. برای مثال، مردم در حوادث و شهادت‌ها شعار می‌دهند: «حسین حسین شعار ماست - شهادت افتخار ماست». در تشییع جنازه شهیدان مفقودالاثر نیز آنان را «پرستوهای خونین‌بال کربلا، مسافران کربلا و ...» معرفی می‌کنند. مردم در لحظه‌های خطیر و در هنگام حضور در برابر رهبر جز این چه شعاری دارند که: «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» و کدام ذهن علیل و کدام تحلیل تحلیل‌رفته می‌تواند انتظار شکست و زبونی این امت را بکشد؟ جامعه‌ای که با حسین و عاشورایش آشنا است، همچون عاشورا زنده، زاینده، فزاینده و رهپوی و فاتح همه فداهاست، چنین جامعه‌ای هرگز شکست نمی‌پذیرد و جز عزّت و پایایی و سرفرازی در آسمان فردایش چیزی نمی‌توان یافت.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲۱

## بخش دوم: شباهت‌جویی به جنگ‌های صدر اسلام

مقدمه ..... ص: ۲۲۳

خورشید اسلام پس از گذشت چهارده قرن دوباره بر سرزمین ایران پرتو افکن شد و اشعه نورانی خود را بر ساکنان آن گستراند، اما



شب‌پرستان و دیدگان خو کرده به تاریکی نادانی و ستم، همچنان که در طول ایام رسالت پیامبر (ص) خورشید عدالت و انصاف را برنافتند و از شکنجه، آزار و محاصره مسلمانان و نیز تبلیغات دروغین و جنگ‌های بسیار برای نابودی اسلام سود جستند، در عصر تجدید حیات اسلام نیز بی‌محابا دسیسه پشت دسیسه فراهم کردند که تحمیل جنگ ویرانگر و نابرابر هشت ساله بر ملت ستمدیده و خداجوی ایران، از بزرگ‌ترین و دشوارترین آن‌ها بوده است.

ملت مسلمان و هوشیار ایران به رهبری پیشوای آگاه، عارف، نستوه، شجاع و استوار خود، در مقابل تهاجم بعثیان که از طرف تمام دشمنان اسلام حمایت می‌شد، مردانه ایستادگی، و تمام نقشه‌ها و توطئه‌های آنان را نقش بر آب کردند. رزمندگان اسلام در صحنه‌های نابرابر جنگ، حماسه‌های فراموش‌نشده آفریدند و در جهانی همه شور و همه شرّ، اسوه‌هایی معنوی فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲۴

و چهره‌های ملکوتی ارائه کردند که نمونه‌های آن را جز در جنگ‌های پیامبر (ص) و پیشوایان معصوم (ع) نمی‌توان یافت. این هماهنگی و مشابهت، اتّفاقی و از روی تصادف نبود، بلکه ملت ایران به پیشوایان معصوم و پیروان راستین آنان به عنوان اسوه و الگو می‌نگریستند، رزمندگان اسلام تلاش می‌کردند با شناخت و آگاهی پا جای پای مجاهدان صدر اسلام بگذارند و از ستارگانی راه جویند که در پرتو جاذبه رسالت و ولایت به چرخش درآمده و سیر و حرکتشان ره‌گم‌کردگان را در شب‌های تاریک نادانی راهنمای صراط مستقیم بودند؛ وَ عِلَامَاتٍ وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ. «۱»

رفتارها و ویژگی‌های برجسته آن پروانگان شمع هدایت که جان بر کف در عرصه «جهاد فی سبیل‌الله» گام نهادند، درس‌ها و سرمشق‌هایی برای همه زمان‌ها و همه انسان‌ها است. امام خمینی (ره) می‌فرماید:

ذکر فداکاری‌ها و مجاهدات مجاهدین صدر اسلام نه تنها در امروز، بلکه تا ابد اسلام را زنده نگه می‌دارد. «۲»

و در جای دیگر خطاب به رزمندگان فرمود:

شما به صدر اسلام و مجاهدت پیغمبر عظیم‌الشأن و یاران بزرگوار او نظر کنید که با چه زحمات و کمبودهایی مواجه بودند و چگونه با نثار جان و خون، اسلام را به ثمر رساندند و با پیروی از آن بزرگواران، اسلام را تقویت کنید و میهن عزیز خود را حفظ نمایید. «۳»

صفحات درخشان تاریخ صدر اسلام باید در مقابل دیدگان ملت‌های مسلمان گشوده گردد تا سطور نورانی آن را در مسیر پرفراز و نشیب زندگی و مقابله با

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲۵

دشمنان، فرا راه خود قرار دهند. جنگ تحمیلی این فرصت را فراهم کرد که ملت مسلمان و رزمندگان ایثارگر این کتاب را نه برای خواندن و گذشتن که برای خواندن و به‌کار بستن بکشایند و رفتار خود را با آن سرافرازان و مدرّسان عشق و پاکی شبیه‌کنند. رزمندگان دفاع مقدس در مقابل دشمن، ختّیاب‌وار مقاومت کردند و حنظله‌وار عروس شهادت را در بر گرفتند. امام خمینی با مشاهده ایمان، جوانمردی‌ها و رشادت‌های رزمندگان اسلام، این‌گونه به تمجید آنان پرداختند:

مباهات می‌کنم من به یک چنین جوانانی که ما داریم که نظیر جوانان صدر اسلام هستند. «۱»

سربازان و مجاهدان عزیز ... با رشادت‌های اعجاب‌انگیز خود، تاریخ سربازان از جان گذشته صدر اسلام را مجسم ساخته‌اند. «۲»

شما (جانبازان و فداکاران) یاد فداکاران صدر اسلام را تجدید نمودید. «۳»

من شما را مثل سربازهای صدر اسلام می‌بینم ... شما مثل لشکر اسلام در صدر اسلام برای اسلام خدمت می‌کنید. «۴»

در این بخش از نوشتار تلاش بر این است تا صحنه‌های مشابهت دفاع مقدّس با جنگ‌های صدر اسلام و تأثیرپذیری ملت جهادگر و رزمندگان مسلمان را از جهاد، ایثار و شهادت مسلمانان نخستین روشن کنیم، زیرا این خود یکی از عوامل معنوی و فرهنگی



جبهه‌های نور علیه ظلمت بود.

شباهت‌هایی که در این بخش مورد بحث قرار گرفته است، در پنج فصل

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲۶

«آوای تکبیر»، «حضور پیرمردان و نوجوانان»، «حضور زنان در دفاع»، «ایثار مجروحان» و «پرچم و پیشانی‌بند» سامان یافته است. «۱» منبع و مستند در نقل مطالب، کتاب‌های سیره به ویژه «مغازی واقدی» و خاطرات رزمندگان هشت سال دفاع مقدس است و گاه از خاطرات آزادگان و اسرای عراقی نیز سود برده‌ایم. البته در نقل همه این مطالب، سعی و دقت در حفظ مفهوم بوده است. از این رو، در برخی موارد تصرف لفظی و یا تلخیص انجام گرفته است.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲۷

## فصل اول: آوای تکبیر ..... ص: ۲۲۷

### اشاره

آوای تکبیر بارها در غزوات رسول خدا (ص) و دیگر نبردهای مسلمانان طنین‌انداز بوده است. در جنگ احد هنگامی که پرچمدار مشرکان، طلحه بن ابی طلحه به دست امیرالمؤمنین (ع) کشته شد، پیامبر (ص) خوشحال شد و با صدای بلند تکبیر گفت. مسلمانان هم تکبیر گفتند و چنان مردانه به سپاه مشرکان حمله کردند که صف‌های ایشان از هم پاشیده شد. «۱» جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

در جنگ خندق هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) و عمرو بن عبدود به یکدیگر نزدیک شدند، گرد و غباری برخاست که آن دو را نمی‌دیدیم. از پس آن، صدای تکبیر شنیدیم و دانستیم که علی (ع) او را کشته است. یاران عمرو هراسان روی به گریز نهادند و با اسب از خندق عبور کردند؛ جز نوفل بن عبدالله که در خندق افتاد و در همان جا کشته شد. «۲» در همین جنگ، داخل شهر مدینه نیز به وسیله یهودان در خطر بود. از این رو، شب‌هنگام از شهر پاسداری می‌شد و بانگ تکبیر تمام شب در مدینه بلند بود. همین امر جرأت هرگونه اقدامی را از یهود سلب کرده بود. «۳» فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲۸

در شب معروف جنگ صفین یعنی لیلۃ الهیر و نیز در روز آن، امیرالمؤمنین (ع) به تنهایی پانصد و بیست و سه نفر را به هلاکت رساند.

تعداد دقیق کشته‌شدگان با شمارش تکبیرهای آن حضرت به دست می‌آمد.

حضرت به همراه هر ضربتی که می‌زد، تکبیر می‌گفت و چون ضربتی وارد می‌کرد، امکان نداشت کسی کشته نشود. از این رو، همراهان حضرت تکبیرهایش را می‌شمردند. «۱»

اکنون برای روشن شدن تأثیر تکبیر در جنگ‌های صدر اسلام، اندکی در موارد یاد شده درنگ می‌کنیم:

تعداد مشرکان در جنگ احد سه هزار نفر با ساز و برگ فراوان بود؛ سه هزار شتر و دویست اسب همراهشان بود و هفتصد تن زره داشتند. زن‌ها را نیز برای تحریک و یادآوری کشتگان خود در جنگ بدر همراه آورده بودند.

در مقابل، تعداد مسلمانان حدود هزار نفر بود که یک‌سوم آن‌ها نیز به همراهی عبدالله بن ابی منافق صحنه را ترک کرده، به مدینه بازگشتند.

بنابراین، تعداد مسلمانان حدود هفتصد نفر با ساز و برگ اندک بود. «۲» مسلمانان در چنین وضعیتی با تکبیر رسول خدا (ص)

تکبیر گفتند و به دشمن نیرومند خود حمله کردند. دشمن شکست سختی خورد و پا به فرار گذاشت و حتی از صف زن‌ها که در پشت سر بودند گذشت، و اگر نگهبانان تنگه عینین مأموریت خود را رها نکرده بودند، مسلمانان در همان لحظات آغازین به پیروزی قاطعی دست می‌یافتند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۲۹

مسلمانان در جنگ خندق از سوی دشمن نیرومند خارجی و نیز دشمن پیمان‌شکن داخلی تهدید می‌شدند. از این رو، سخت در هراس بودند؛ به ویژه هنگامی که شجاعان دشمن از خندق عبور کردند. در این هنگام صدای تکبیر حضرت علی (ع) همزمان با قتل عمرو بن عبدود چنان مسلمانان را روحیه بخشید که به سوی خندق شتافتند و دشمن را سنگ‌باران کردند. در مقابل، شجاعان دشمن پا به فرار گذاشتند و حتی نتوانستند یکی از همراهان خود را که در خندق افتاده بود، نجات دهند.

در پاسداری شبانه از شهر مدینه به وسیله دو گروه دویست و سیصد نفری به فرماندهی «سَلَمَةُ بنِ اسلم» و «زید بن حارثه»، آوای تکبیر پاسداران که به دستور رسول خدا (ص) انجام می‌گرفت، موجب اطمینت خاطر شهروندان و هراس دشمنان بود؛ به طوری که یهودیان در داخل شهر نتوانستند اقدامی هماهنگ با احزاب انجام دهند.

افزون بر تأثیر تکبیر حضرت علی (ع) در تقویت روحیه یاران و تخریب روحیه دشمن در لیلۃ‌الهریر و روز آن در جنگ صفین، گاه آن حضرت یاران خود را به سر دادن تکبیر توصیه می‌کرد. هنگامی که سی هزار نفر پوشیده در آهن از لشکر معاویه به میسر (جناح چپ) لشکر حضرت حمله و هزار نفر را محاصره کردند، عبدالعزیز- بن حارث خود را به ایشان رساند و آمادگی خویش را برای انجام مأموریت اعلام کرد. حضرت او را دعا کرد و فرمود:

خود را به برادران محاصره‌شده‌مان برسان و بگو: امیرالمؤمنین دستور می‌دهد تکبیر بگویید، سپس حمله کنید؛ ما هم حمله می‌کنیم تا حلقه محاصره را بشکنیم. عبدالعزیز با شجاعت تمام از خط محاصره گذشت و خود را به ایشان رسانید و پیام حضرت را به آنان ابلاغ کرد. آنان تکبیر گفته،

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۰

سپس به محاصره‌کنندگان حمله بردند و با درهم شکستن محاصره، خود را به علی (ع) رساندند. در این میان، هفتصد نفر از شامیان را نیز به خاک و خون کشیدند. «۱»

اکنون بنگریم نقش تکبیر در جنگ تحمیلی استکبار علیه ایران اسلامی بعد از گذشت چهارده قرن از صدر اسلام چگونه بوده است. یکی از فرماندهان در این باره چنین می‌گوید:

در صدر اسلام این شعار (تکبیر) موجب تقویت روحیه نیروهای اسلام و تخریب روحیه دشمنان و کفار می‌گردید. در طول جنگ تحمیلی نیز «الله اکبر» همان اثر را بر روی نیروهای دو طرف داشت. «۲»

یکی از فرماندهان لشکر ۲۷ حضرت رسول می‌گوید:

در شب‌های عملیات تأکید ما این بود که تا جایی که نیروها هنوز به زیر پای دشمن نرسیده‌اند و از میدان مین عبور نکرده‌اند، سکوت کامل رعایت شود، اما به محض این که خواستند هجوم ببرند، با تکبیر شروع کنند. فریاد تکبیر که از زیر پای دشمن بلند می‌شد، رعب و هراس را در دل‌هایشان می‌انداخت و قوت قلبی برای رزمندگان بود. «۳»

فرمانده وقت لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه نیز می‌گوید:

هنگامی که عراق استراتژی دفاع متحرک را به کار بسته بود، سربازانش پیروزی‌های مختصری در بعضی مناطق به دست آورده بودند. یکی از عملیات‌های عراق، تک به ارتفاع ۴۰۲ سومار بود که تیپ ۲ لشکر ۸ به

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۱

فرماندهی بنده در آنجا مستقر بود. عراق با لشکرهای ۱۶ و ۲۳ و تیپ ۸۰ مستقل تانک برای تصرف این ارتفاع تک کرد و ۱۱ شبانه‌روز برای آن تلاش کرد و دست آخر هم با به جا گذاشتن ۱۵۰۰ کشته و تعداد زیادی اسیر شکست خورد. در اواسط این عملیات به من اطلاع دادند که کانال پرچم سقوط کرده و دشمن به قلّه ۴۰۲ نزدیک شده است. ما با نیروهای کمی که داشتیم، با فریاد «الله اکبر» وارد عمل شدیم. دشمن علی‌رغم برتری که نسبت به ما داشت، با شنیدن صدای تکبیر شکست خورده، به عقب رانده شد. فریاد تکبیر باعث شد نیروهای خودی هم که در حال عقب‌نشینی بودند، دوباره به صحنه نبرد بازگردند و مجدداً ما توانستیم در ارتفاع مهم ۴۰۲ مستقر شویم. «۱»

در این جا به سه مورد مشخص از آثار تکبیر که در خاطرات رزمندگان اسلام و نیز اسرای عراقی آمده است، اشاره می‌کنیم:

### ۱. شعار تکبیر، وسیله دفاعی ..... ص: ۲۳۱

چنان که تکبیر رزمندگان مسلمان در جریان جنگ خندق موجب هراس یهود شد و آن‌ها را از هجوم به شهر مدینه و خانه‌های مردم باز داشت، رزمندگان فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۲

اسلام نیز بارها با آوای مقدّس تکبیر و بزرگداشت نام خدای متعال حملات سنگین و گسترده دشمن را دفع کرده‌اند. در خاطرات سردار شهید غلامحسین افشردی (حسن باقری) آمده است:

یکی از امدادهای غیبی که ما در عملیات بیت‌المقدّس مشاهده کردیم این بود که یک شب عراقی‌ها به وسیله یکی از قوی‌ترین تیپ‌هایشان که خیلی به آن اتکا داشتند، دیوانه‌وار و بدون هدف حمله کردند؛ [به] طوری که چندتا از تانک‌های عراقی موقّف شدند تا روی جاده آسفالت پیش بیایند و خودشان را به خاکریزها برسانند. در آن قسمت دیگر کار از کار گذشته بود. رزمندگان اسلام هم واقعاً در آن جا به این نکته پی برده بودند که همان‌طور که هدفشان الله است، از [خود] او هم باید یاری بگیرند؛ این مسأله به ذهن فرماندهان آمد که در سرتاسر خط «الله اکبر» و «لا اله الا الله» بگویند. بعد از این که در بی‌سیم اعلام شد که برادران تکبیر بگویند، سرتاسر خط شروع کردند به تکبیر گفتن؛ خدمه‌ها و راننده‌های تانک‌های عراقی که روی جاده بودند، تانک‌ها را گذاشتند و فرار کردند. آن‌هایی که عقب‌تر بودند با تانک‌هایشان فرار کردند و آن حمله با یاری خدا و مهمّات «الله اکبر» دفع شد. «۱»

### ۲. فتح با تکبیر ..... ص: ۲۳۲

تکبیر تنها یک صدا و فریاد نیست و تأثیر آن نیز تنها از جهت ایجاد رعب به وسیله صدا نمی‌باشد، زیرا در عصر حاضر ایجاد صداهای خشن و وحشتناک کار بسیار آسانی است. آشنای امروز با جبهه نبرد نیک می‌داند موشک، هواپیما، توپ و مانند آن‌ها چه صدایی در صحنه نبرد به پا می‌کند، اما

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۳

هیچ کدام تأثیر «الله اکبر» را که از حنجره رزمندگان مسلمان و فریادگران توحید بیرون می‌آید، ندارد. تکبیر فریادی است که فریادکننده آن را در هنگامه حساس نبرد از درون جان و از روی اعتقاد و ایمان و با توجه به عظمت و قدرت خداوند متعال سرمی‌دهد و پیروزی را که جز از جانب خدا نیست، به دست می‌آورد. سردار احمد کاظمی، فرمانده وقت لشکر نجف چنین می‌گوید:

یکی از ویژگی‌های جنگ ما قدرت ایمان بود که کارها را پیش می‌برد و با تکبیر جبهه دشمن فتح می‌شد. پیش از شروع یکی از

عملیات‌ها دشمن در آمادگی کامل بود و نیروهای خود را برای مقابله با رزمندگان اسلام آماده کرده بود. میادین مین، موانع، سنگرها، مهمات و خلاصه همه چیز را برای درگیری مهیا کرده بود. یک شب مانده به عملیات، رزمندگان مستقر در خط مقدم فریاد تکبیر سردادند که نیروهای دشمن هراسناک شروع به شلیک کردند و تمامی مهمات از قبل آماده شده را هدر دادند؛ از ترس این که رزمندگان اسلام در حال پیشروی هستند، حتی بشکه‌های گاز را هم منفجر کردند.

فردای آن شب نیروهای اسلام حمله خود را آغاز کردند و با کم‌ترین تلفات، مواضع دشمن را به تصرف خود درآوردند که این همه به دلیل تکبیر رزمندگان و متعاقب آن آتشباری دشمن و اتمام مهمات آن‌ها بود. «۱»  
سردار شهید حاج ابراهیم همت، فرمانده وقت سپاه پاره در بخشی از خاطرات خود می‌گوید:

نیروی ما به ۱۵۰ متری دشمن رسید و به محض روشنایی هوا عملیات شروع شد. طولی نکشید که به خواست خدا (ساعت ۱۰ صبح) تمامی ارتفاعات سقوط کرد، برادران پاسدار با «الله اکبر» آن چنان وحشتی در دل دشمن  
فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۴

ایجاد کرده بودند که نزدیک به دویست نفر از مزدوران بعثی اسیر شدند. به یکی از افسرانشان گفتم: فکر کردید که ما با چه مقدار نیرو به شما حمله کردیم؟ گفت: دو گردان. بعد به او گفتم: نه خیلی کم بود، ما با این قدر نیرو حمله کردیم. گفت: مرا مسخره می‌کنید؟! گفتم: نه و بعد وقتی برایش قسم خوردم باور کرد و گریه‌اش گرفت و گفت: وقتی شما حمله کردید تمامی کوه‌ها «الله اکبر» می‌گفتند و اگر ما می‌دانستیم شما تا این حد تعدادتان کم است، همه شما را می‌توانستیم دستگیر کنیم. «۱»  
سردار قاسم سلیمانی، فرمانده وقت لشکر ۴۱ ثارالله در باره تأثیر تکبیر چنین می‌گوید:

«الله اکبر» نیروهای اسلام، هم حالت نظامی و هم حالت معنوی داشت و در واقع اعلام عقیده آنان بود. به نظر من عظمت این تکبیرها باعث می‌شد عراقی‌ها خود را تسلیم کنند. «۲»  
فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۵

رزمنده‌ای از تأثیر تکبیر چنین یاد می‌کند:

حدود سه ساعت در پشت خاکریز ماندیم و دشمن مقاومت می‌کرد و تسلیم نمی‌شد. فرمانده رو به بچه‌ها کرد و گفت: همه با هم به‌طور نشسته «الله اکبر» بگویید و بعد به طرف خاکریز هجوم ببرید. هنوز حرف فرمانده تمام نشده بود که صدای تکبیر بچه‌ها بلند شد و همگی به سمت قرارگاه دشمن هجوم بردیم. آنان وقتی که این هجوم غافلگیرانه را دیدند، بدون هیچ مقاومتی فرار کردند و حتی نتوانستند گلوله‌ای شلیک کنند. به این ترتیب، قرارگاه دشمن در عرض ده دقیقه به تصرف درآمد. «۱»

### ۳. هراس دشمن از تکبیر رزمندگان ..... ص: ۲۳۵

یکی از رزمندگان در باره رعبی که در اثر تکبیر در دل دشمنان ایجاد می‌شد، چنین می‌گوید:

پس از پیروزی و به اسارت گرفتن بسیاری از دشمنان، با کیوان و بقیه برادران، اسرا و وسائل باقی مانده از دشمن را به منطقه پشت جبهه انتقال دادیم. ابتدا فکر می‌کردیم که تعداد دشمن ۱۰۰ نفر باشد، اما وقتی بالای سنگرهای آن‌ها رسیدیم، حدود ۲۰۰ کشته بود و ۱۰۰ نفر نیز اسیر شده بودند! با عده‌ای که فرار کرده بودند، تعداد آن‌ها نزدیک به پانصد نفر می‌شد که ده برابر ما بودند! آن‌ها همه چیز داشتند؛ انواع سلاح‌های سنگین و سبک، و نیروهای ما کم‌ترین سلاح را در اختیار داشتند، اما با یاری خدا و با نام خدا و با فریاد «الله اکبر» رعب در دل‌های دشمن افتاده بود. «۲»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۶

یکی از اسرای عراقی اعتراف می‌کند:

در عملیات فتح‌المبین شاهد بودم که صدای تکبیر رزمندگان شما چه ولوله‌ای در میان نیروهای ما انداخت و روحیه ما را متزلزل کرد. «۱»

اسیر دیگری چنین می‌گوید:

نیروهای ایرانی هر لحظه به ما نزدیک‌تر می‌شدند و با ندای «الله اکبر» خود توان مقاومت را از ما سلب می‌کردند. در آن لحظات من با خود می‌گفتم:

خدایا! این چه نیرویی است؟ آیا جادو است یا نیروی ملکوتی؟ در هر حال، ما هیچ راهی در مقابل خود ندیدیم جز این که دست‌ان خود را به علامت تسلیم بالا ببریم. «۲»

حسن ختام این فصل، کلام حضرت امام خمینی (ره) در باره اهمیت تکبیر است که می‌فرماید:

قوای انتظامی، نظامی و سپاه پاسداران ما مجهز به قوه الهی هستند.

سلاحشان «الله اکبر» است و هیچ سلاحی در عالم مقابل همچو سلاحی نیست. «۳»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۷

## فصل دوم: حضور پیرمردان و نوجوانان ..... ص: ۲۳۷

### ۱. پیرمردان در رزم ..... ص: ۲۳۷

آدمی هرچه بیش‌تر عمر کند، بیش‌تر به دنیا علاقه‌مند می‌شود و هرچه سن او بیش‌تر شود و به مرگ نزدیک‌تر گردد، تمایل او به ماندن افزون‌تر، و دل‌کندن از زندگی و آسایش آن سخت‌تر می‌شود. «۱» با وجود این، پیران روشن‌ضمیر و بینادلی وجود دارند که در جست‌وجوی سعادت حقیقی و زندگی جاودانند، جهاد و شهادت را نزدیک‌ترین راه به مقصود می‌دانند و همانند دیگران به چند صباح زندگی بیش‌تر در دنیای فانی دلخوش نکرده‌اند. گفت‌وگوی دو صحابی پیرمرد در جریان جنگ احد و سرانجام آنان گواهی بر این مدعا است:

یمان حَسِیل بن جابر و رِفاعَةُ بن وَقَش هر دو پیر سالخورده و همراه زنان بالای پشت‌بام‌ها بودند. یکی از آن دو به دیگری گفت: مگر من و تو چه قدر می‌خواهیم زنده بمانیم؟ امروز و فردا است که ما در کام مرگ خواهیم بود و از عمر ما به اندازه آب خوردن چارپایی بیش‌تر باقی نمانده است؛ بیا شمشیرهای

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۸

خود را برداریم و به پیامبر پیوندیم، شاید خداوند متعال شهادت را روزی ما فرماید. هنوز روز بود که آن دو در احد به سپاه پیامبر پیوستند. رفاعه را مشرکان کشتند، ولی یمان حسیل را مسلمانان در غوغای جنگ و آن هنگام که نظم سپاه اسلام از هم گسیخته بود و بدون این که او را بشناسند، مورد هجوم قرار دادند. حذیفه فریاد می‌کشید: این پدر من است، مواظب پدرم باشید، ولی او کشته شد. پیامبر (ص) برای او آرزوی خیر بیش‌تر فرمود. «۱»

گاه پیرمردان شیفته شهادت تلاش می‌کردند برای حضور در صحنه نبرد از جوانان سبقت بگیرند و کار به مجادله و سرانجام به قرعه می‌کشید. حَیْثَمَه و پسرش سعد علاقه‌مند بودند که در غزوه بدر شرکت کنند. در تاریخ آمده است:

سعد به پدرش گفت: پدرجان! اگر حساب بهشت و نیکبختی جاودانی در بین نبود، حتماً ترجیح می‌دادم تو بروی و من می‌ماندم، اما چه کنم که آرزومندم در این راه شهید شوم. پدر پاسخ می‌دهد: در عین حال لطف کن و بگذار من بروم و تو کنار همسر خود و برای مواظبت از زن‌ها بمان و آرام بگیر. سعد نمی‌پذیرد. خیثمه می‌گوید: پسر! چاره نیست باید یکی از ما دونفر بماند.

سعد پیشنهاد قرعه کشی می‌کند و قرعه به نام سعد درمی‌آید و او در بدر جام شهادت را می‌نوشد. (۲)

خیثمه با آن که فرزند برومند خود را از دست داد، اما سیزده ماه بعد در جنگ احد، هنگام مشورت پیامبر (ص) با یاران خود در مورد جنگ با قریش برخاست و چنین اظهار نظر کرد:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۳۹

امیدوارم که خداوند ما را بر ایشان پیروز گرداند و اگر کشته شویم، به درجه شهادت خواهیم رسید... با آن که بسیار مشتاق شرکت در جنگ بدر بودم، اما با پسر قرعه کشیدیم. قرعه به نام او درآمد و خداوند شهادت را نصیب او فرمود. من هم سخت مشتاق بوده و هستم. دیشب خواب دیدم که پسر میان باغ‌ها و جویبارهای بهشت می‌خرامید و به من می‌گفت: پیش ما بیا و در بهشت همراه ما باش که آنچه را خداوند متعال وعده فرموده بود، همه را حق یافتیم. به خدا سوگند! سخت مشتاق رفاقت با او در بهشت شده‌ام. من سالخورده‌ام و استخوان‌هایم پوک شده است و دیدار خدا را سخت دوست می‌دارم. ای رسول خدا! از خدا بخواه شهادت و دیدار سعد را در بهشت به من روزی فرماید. پیامبر دعا فرمود و خیثمه در احد به سعادت شهادت نائل آمد. (۱)

همچنین در باره یکی دیگر از پیران شیفته شهادت آمده است:

عمرو بن جُمُوح که عمری از او گذشته و پایش لنگ بود، چهار پسر جنگاور و شجاع داشت که همراه پیامبر (ص) در جنگ‌ها حاضر می‌شدند. خانواده عمرو او را از شرکت در جنگ احد بازمی‌داشتند و می‌گفتند: تو مردی لنگ هستی و بر تو حرجی نیست؛ پسرانت هم که همراه پیامبر (ص) می‌روند. عمرو گفت: شگفتا! آن‌ها به سوی بهشت بروند و من پیش شما بنشینم! همسرش می‌گوید: من متوجه شدم که عمرو سپر و ابزار جنگ خود را برداشته و می‌گوید:

پروردگارا! مرا با خواری به نزد خانواده‌ام برنگردان. عمرو به راه افتاد. پسرانش خود را به او رساندند تا با او درباره بازگشت سخن بگویند. او پیش پیامبر (ص) آمد و گفت: پسرانم می‌خواهند مرا از آمدن همراه تو و جنگ بازدارند، حال آن که آرزومندم با همین پای لنگ به سوی بهشت گام بردارم.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۰

پیامبر (ص) فرمود: خداوند تو را معذور داشته و جهاد بر تو واجب نیست. او اصرار کرد. پیامبر (ص) به فرزندانش فرمود: شما حق ندارید او را منع کنید؛ شاید خداوند شهادت را روزی او فرماید. پسرانش او را آزاد گذاشتند و او در احد به همراه یکی از فرزندانش به شهادت رسید. (۱)

این چند نمونه از حضور سالخوردگان در جنگ‌های رسول خدا (ص) بود.

در جنگ‌های دیگر صدر اسلام نیز پیران آگاه، شجاع و طالب شهادت در صحنه نبرد حضور پیدا کرده‌اند. در نبردهای امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین (ع)، پیران روشن ضمیر کم نبوده‌اند؛ ۸۰ نفر از مبارزان بدر و ۱۵۰۰ نفر از صحابه رسول خدا به همراهی علی (ع) در جنگ صفین شرکت کردند (۲) که تعدادی از آن‌ها پیرمرد بوده‌اند مانند عمار یاسر که در همین جنگ در ۹۴ سالگی به شهادت رسید. حبیب بن مظاهر و برخی دیگر از شهیدان کربلا نیز پیر، ولی جوانمرد، شجاع و پایدار بودند.

هنگامی که انسان خود را در مبارزه با دشمنان اسلام مکلف دید و ماورای این زندگی چند روزه، زندگی سعادت‌مندانه جاودانی را مشاهده نمود، دیگر کهولت سن او را از رسیدن به هدف باز نمی‌دارد. از این رو، در دفاع مقدس هشت ساله فراوان بودند پیران رزمنده‌ای که با لیبیک به ندای امام راحل و به عشق شهادت همراه جوانان سلحشور لباس رزم به تن کردند و در عرصه نبرد حاضر شدند. یکی از اسرای عراقی از فداکاری یک پیرمرد بسیجی چنین حکایت می‌کند:

ما هر روز چند نفر از نیروهایمان را از دست می‌دادیم و هیچ کس هم متوجه

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۱

نمی‌شد که این تیرهای مستقیم از کجا شلیک می‌شود. بالاخره بعد از گشت‌ها و جست‌وجوهای فراوان و استفاده از دوربین‌های مخصوص «کار در شب»، گروه‌های شناسایی متوجه شدند که این گلوله‌ها از داخل یک نفربر سوخته که در بین فاصله ۵۰۰ متری خاکریز نیروهای شما و ما قرار داشت، شلیک می‌شود و بیش‌تر از دو هفته طول کشید تا این قضیه کشف شد. تلفاتی که از ما در این مدت گرفته شد، تقریباً ۶۰ نفر می‌شد.

با وعده تشویقی که فرمانده گردان داد، یک ستوان و دو سرباز داوطلب شدند به آن نفربر نزدیک شده و افراد داخل آن را اسیر کرده، بیاورند. آن‌ها با نهایت احتیاط به آن نفربر نزدیک شده و آن را دور زدند. داخل نفربر تنها یک پیرمرد بود که یک تفنگ دوربین‌دار داشت. در کنار او صندوق مهمات و غذا به اندازه کافی پراکنده بود و نکته عجیب این که پیرمرد یک پا نداشت. ستوان به طرف او هجوم برد و با سرنیزه‌ای که به دست داشت، سر آن پیرمرد را از تنش جدا کرد. بعد لباس‌های او را کنده و به همراه چفیه‌اش به‌عنوان مدرک به طرف مقر بازگشتند. «۱»

یکی از خواهران پرستار در جبهه سرپل ذهاب در خاطرات خود می‌گوید:

آن‌جا ما با چهره‌های مخلص و عارفانه‌ای آشنا شدیم که امروز در میان ما نیستند. شهید «کوچکی» پیرمرد ۸۵ ساله‌ای بود که به‌اتفاق دو پسرش به سرپل ذهاب آمده بود؛ او تک‌تیرانداز بود و در منطقه به «شکارچی» معروف بود؛ شاید از آن جهت که در یک درگیری تعداد زیادی بعتی را به هلاکت رسانده بود. او در همان روزهای سال ۶۱، هدف رگبار تیربار دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید. وقتی به دیدن پیکر مطهرش رفتیم، دیدیم ...

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۲

لبخندی زیبا و عارفانه بر لب دارد. من او را ابوذر جبهه سرپل ذهاب خطاب می‌کردم! «۱»

یکی از فرماندهان جنگ در خاطرات خود می‌گوید:

مسئولیت تدارکات محور و هماهنگی بین خطوط جلو و پشت جبهه به عهده نوروزی بود؛ او حدود ۷۵ سال داشت. قبل از شروع عملیات در یک لحظه نگاهم به او افتاد. لباس رزم به تن کرده و آماده حرکت بود. سریع پیش او رفتم و گفتم: حاج آقا! مگر شما مسئولیت اصلی خودتان را فراموش کردید؟

گفت: برادر شفیعی! خیالتان راحت باشد کارها را به چند تن از بچه‌ها واگذار کرده‌ام. بحث تندی بینمان در گرفت، با عصبانیت گفتم: چرا بدون اجازه این کار را کردی؟ گفت: مطمئن باش هیچ مسأله‌ای پیش نمی‌آید. گفتم: هرچه سریع‌تر بند حمایل و اسلحه خود را تحویل دهید.

در حالی که بغض گلویش را گرفته و چشمانش پر از اشک شده بود، گفت: برادر شفیعی! من ۷۰ سال از خداوند عمر گرفته‌ام. مدت‌ها است منتظر چنین لحظه‌ای هستم؛ خواهشی که از شما دارم این است که مرا از این فیض بزرگ محروم نکنی. اصرار او تمامی نداشت. می‌گفت: سه نفر جای خود گذاشته‌ام، همه چیز مرتب است.

برای جلوگیری از هرج و مرج روی حرم ایستادم و از او خواستم کار تدارکات را انجام دهد. در این بین، محسن وزوایی از راه رسید. او به چهره هر کس نگاه می‌کرد می‌گفت که شهید می‌شود یا مجروح. درگیری لفظی من با نوروزی ادامه داشت که وزوایی مرا به کناری کشید و آهسته گفت: چرا این قدر سخت می‌گیری؟ این بنده خدا از دنیا رفته، شما چرا مانع رفتن او می‌شوید؟

گفتم: آخر، کار اصلی‌اش را رها کرده. گفت: او شاید چند لحظه‌ای به شهادتش

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۳

باقی نمانده باشد، چرا مانع رفتن او می‌شوی؟ با وساطت وزوایی پذیرفتم که نوروزی در عملیات شرکت کند. وقتی او شنید که می‌تواند در عملیات شرکت کند، سر از پا نمی‌شناخت؛ یک‌سره مرا می‌بوسید و تشکر می‌کرد و در آخر گفت: پانزده خرداد سال



۴۲ سینه‌ام را آماج گلوله‌های دشمن کردم، اما از فیض شهادت محروم ماندم، حالا یک بار دیگر لباس رزم پوشیده‌ام و دوست دارم به آرزوی دیرینه‌ام برسم.

وقتی نوروزی رفت، از وزوایی پرسیدم: تو از کجا می‌دانی او چند لحظه دیگر شهید می‌شود؟ گفت: حالات او به‌خوبی نشان می‌دهد که کمتر از یک ساعت دیگر پر خواهد کشید. حدود نیم ساعت از شروع عملیات گذشته بود که خبر شهادت نوروزی را آوردند. «۱»

## ۲. نوجوانان در صحنه نبرد ..... ص: ۲۴۳

نوجوانان به خاطر فطرت پاکشان، در دفاع از حق و مبارزه با باطل پیشگام و جدی‌اند. یازده نفر از نوجوانان در جنگ احد خود را در صف رزمندگان جای دادند. رسول خدا (ص) هنگام سان دیدن از لشکر، آن‌ها را ملاحظه فرمود و چون به سن بلوغ نرسیده بودند، آن‌ها را بازگرداند، اما دو نفر از آن‌ها به اسامی «رافع» و «سَیْمَرَه» با اصرار، موافقت پیامبر (ص) را برای ماندن جلب کردند. رافع می‌گوید:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۴

ظَهیر به رسول خدا گفت: رافع تیرانداز خوبی است و مرا کمک می‌کند؛ من هم دو موزه بر پای داشتم و تظاهر به قdblندی می‌کردم. پس رسول خدا به من اجازه فرمود که در جنگ شرکت کنم. نوجوان دیگری به نام سمره به مَرِّ بن سنان که ناپدریش بود، گفت: پدرجان! رسول خدا به رافع اجازه داد و مرا منع فرمود و حال آن که من حاضرم با رافع کشتی بگیرم. مَرِّ بن سنان این مطلب را به پیامبر عرض کرد. آن حضرت فرمود: کشتی بگیرند! سمره رافع را به زمین زد و پیامبر (ص) به او هم اجازه داد. «۱»  
عبدالرحمن بن عوف می‌گوید:

در روز بدر در حالی که در صف‌های خود بودیم، دو نوجوان را دیدم که به دلیل کم سن و سالی حمایل شمشیرهاشان بر گردنشان آویخته بود. یکی از آن‌ها روی به من کرد و پرسید: عموجان! کدام یک از آن‌ها ابوجهل است؟ گفتم: ای برادرزاده! چه قصدی داری؟ گفت: شنیده‌ام به پیامبر دشنام می‌دهد؛ سوگند خورده‌ام که اگر او را ببینم یا کشته شوم یا او را بکشم. من با اشاره ابوجهل را به او نشان دادم. دیگری هم همین سؤال را کرد و من ابوجهل را نشان دادم. بعد پرسیدم شما کیستید؟ گفتند: فرزندان حارث. «۲» آن‌ها از ابوجهل کناره نمی‌گرفتند و چون جنگ در گرفت، به سوی او شتافتند و دونفری او را کشتند «۳» و او هم هر دو را کشت. «۴»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۵

سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید:

پیش از آن که پیامبر (ص) در بدر لشکر را سان ببیند، دیدم برادرم عمیر ناراحت است و خود را در گوشه و کنار پنهان می‌کند. گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: می‌ترسم پیامبر (ص) مرا از نوجوانان بشمرد و برگرداند و من سخت مشتاق شرکت در جنگ و نیل به شهادتم. اتفاقاً پیامبر (ص) او را دید و دستور فرمود برگردد. عمیر چنان سخت و سوزناک گریه کرد که پیامبر (ص) را بر او رحم آمد و اجازه فرمود در جنگ شرکت کند. عمیر کوچک‌اندام بود؛ به ناچار حمایل شمشیرش را چند گره زد که کوتاه‌تر شود و دست و پایش را نگیرد. او در جنگ به شهادت رسید؛ در حالی که شانزده سال بیش نداشت. «۱»

نوجوانان شجاع و دشمن‌شکن کشورمان پس از گذشت ۱۴۰۰ سال همانند نوجوانان صدر اسلام بر حضور در جبهه جنگ اصرار داشتند و اگر در صدر اسلام با گریه و زاری یا بزرگ نشان دادن خود یا ارائه توان جنگی و مانند آن اجازه حضور در میادین نبرد را به دست می‌آوردند، نوجوانان کشورمان نیز با سرسختی تمام و کوشش فراوان موانع را از سر راه برمی‌داشتند تا برگ اعزاز به

جبهه را دریافت کنند.

بسیاری از این وارستگان نوجوان در دفاع مقدّس، بی‌نام و نشان از دین و ناموس و کشور دفاع کردند و در گمنامی به خاک افتادند، امّا در میان ملائکه مشهور شدند. این اوراق را با یاد چند تن از ایشان که نام و نشانی از آن‌ها باقی مانده است، معطر می‌کنیم:

محمد حسین فهمیده، نوجوان سیزده‌ساله که در خرمشهر به شهادت رسید، آوازه جهانی پیدا کرده است. این نوجوان از پیکر نیمه‌جان خود نیز در نابودی فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۶

دشمن و ایجاد مانع در راه نفوذ او سود جست؛ نارنجک به کمر بست و خود را زیر تانک دشمن انداخت.

بهنام محمدی، نوجوان خرمشهری از همین شجاعان بود. یکی از رزمندگان در خاطرات خود از نبرد خرمشهر چنین می‌نویسد: کودکی که هیچ‌وقت یاد او از خاطرم نمی‌رود و شاید زیباترین و خونین‌ترین چهره کودک این شهر باشد، بهنام محمدی بود. خنده‌های او در گروه بچه‌ها در آن خیابان‌ها که گلوله‌های توپ دشمن دیوانه‌وار تمام در و پیکر خانه‌ها و کوچه‌های ما را می‌زد، باعث می‌شد که ما هم لبخند بزیم به این جنگ، و حتی به مرگ خنده کنیم. بهنام سماجت داشت که در شهر بماند و در کنار بچه‌های سپاه بجنگد؛ تا این که برادرش تصمیم می‌گیرد او را از شهر بیرون ببرد و یک‌بار او را به اهواز می‌برد که دیگر آن طرف‌ها پیدایش نشود. یک روز که رفت اهواز، فردایش با یک مینی‌بوس و با همان قیافه، باز برگشت به خرمشهر. دیگر بچه‌ها مجبور شدند او را در سپاه نگه دارند. «۱»

بهنام در مصاحبه‌ای از خود و دفاع مقدس سخن گفته است:

بسم الله الرحمن الرحيم، اسم من بهنام محمدی است. کار من در جبهه این است که اسلحه و آر. پی. جی با مهماتش [را] می‌رسانم و به بچه‌ها آب می‌دهم که تشنه‌شان نشود. بعضی وقت‌ها هم روحیه‌شان را شاد می‌کنم. می‌پرسم:

چه نصیحتی، چه سفارشی برای مادرها داری؟ جواب می‌دهد: مادرها بچه‌هایشان را جوری بار بیاورند که جنگجو باشند نه این که ... در خانه

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۷

بنشینند، بخورند و بخوابند! جوری بار بیاورند که بتوانند بجنگند و شهید بشوند. بچه‌هایشان را بگذارند در مساجد. خودم در مسجد بودم که تا این جا رسیدم. الان می‌بینید اسلحه دارم.

می‌پرسم: بهنام‌جان! وقتی دشمن به تو شلیک می‌کند، چه احساسی داری؟

می‌گوید: احساسم این است که انگار دارم شهید می‌شوم و وقتی یکی از بچه‌هایمان شهید می‌شود، انگار باری سنگین روی دوشم گذاشته‌اند. «۱»

بهنام را که سرانجام در خرمشهر به شهادت رسید، تنها نگذاریم و یادی از رفیق او صالی (صالح موسوی) قهرمان به میان آوریم. او به هنگام نبرد با تن لخت به سوی دشمن هجوم می‌برد. «۲» این نوجوان شجاع از میان یکایک کوچه‌ها عبور می‌کرد، از بالای پشت‌بام‌ها خودش را به نزدیک‌ترین کوچه‌ای که تانک عراقی در آن واقع بود می‌رساند و ناگهان مقابل تانک عراقی ظاهر می‌شد. آن‌گاه در چند متری تانک می‌نشست و گلوله آر. پی. جی را شلیک می‌کرد و بعد از این که تانک در شعله می‌سوخت، با همان تن لخت برای شکرگزاری زمین را سجده می‌کرد؛ در حالی که هنوز تیربار روی تانک کار می‌کرد.

دیدن صالی با آن قیافه و آن حرکات برای همه حیرت‌انگیز بود. وقتی به او گفته می‌شد چرا پیراهنت را درمی‌آوری و با پای برهنه به سوی تانک عراقی شلیک می‌کنی؟ می‌گفت: نمی‌دانم، وقتی دارم می‌جنگم مثل این که دارم پرواز

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۸

می‌کنم؛ این لباس‌ها به تن من سنگینی می‌کند. او به دنبال حیاتی بود که پایان نداشته باشد. «۱»  
در برگ دیگری از خاطرات رزمندگان آمده است:

رسول نورانی که سیزده سال بیشتر نداشت، در میان رگبار عراقی‌ها روی جاده ایستاده بود و فریاد می‌زد: چرا نشستید؟ بیاید برویم، الله اکبر! ... هرچه او را برای در امان بودن از گلوله‌های دشمن به زیر پل می‌کشیدیم، دوباره بلند می‌شد و فریاد می‌زد. بچه‌ها آن روز هم در خرمشهر سرشار از امید جنگیدند و مردانه مقاومت کردند. «۲»  
رزمنده‌ای دیگر از دو نوجوان شهید چنین یاد می‌کند:

دو نوجوان یازده و دوازده ساله بعد از شهادت پدرشان به دو کوه آمده بودند؛ با لباس سیاه، سربند ثارالله و کلاه آهنی که بر سرشان گشاد بود و روی سربند را گرفته بود. این دو هوای هم را داشتند و همه‌جا با هم بودند. وقتی روحانی مقرر به ایشان گفت: چرا قبل از چهلیم پدرتان به جبهه آمده‌اید و مادرتان را تنها گذاشته‌اید؟! برگردید! لااقل یکی از شما دو نفر برگردد، جواب دادند: مادرمان خودش در جهاد کار می‌کند، ما را هم فرستاد به جبهه و گفت:

این جویری بابا خشنودتر است، و سفارش کرد با هم باشید و با هم شهید بشوید مثل بابا.

این رزمنده در ادامه خاطرات خود می‌نویسد:

زخمی شده بودم، عملیات سختی بود، اورژانس پر از مجروح و شهید بود.  
خواباندم گوشه یک دیوار، درد در تمام بدنم می‌پیچید. کنارم روی دوتا

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۴۹

پیکر را مشمع کشیده بودند؛ دست یکی‌شان از زیر مشمع بیرون بود، آستین مشکی داشت، مشمع را کنار زدم. دیگر درد را احساس نمی‌کردم، فقط چشم‌هایم می‌سوخت. آرام کنار هم خوابیده بودند، دست در دست هم، چفیه‌شان پر از خون بود؛ با همان پیراهن‌های مشکی، سربندها را روی چشم‌هایشان کشیده بودند، خون روی نوشته را پوشانده بود، اما می‌شد خواندشان «یا ثارالله».

«۱»

یکی از اسرای نوجوان و رزمنده کشورمان می‌گوید:

اولین روزی که به اسارت نیروهای عراقی در آمدم، بعد از به شهادت رساندن همسنگرم بازجویی مرا آغاز کردند. افسر عراقی گفت: اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران در حال حاضر چطور است؟ گفتم: اوضاع ایران خیلی خوب است و حالا که تحریم شده‌ایم به فرمان امامان گوش می‌دهیم که: «اگر با ما جنگ کنید، ما فرزند عاشوراییم و اگر ما را تحریم کنید، ما فرزند رمضانیم.» افسر عراقی با تمسخر گفت: مقدار گلوله‌هایی که بر سر شما می‌ریزیم کم است یا زیاد؟ گفتم: هر قدر باشد نمی‌تواند ایمان بچه‌های ما را درهم شکند.

افسر نگاهی به من کرد و گفت: تو چرا به جبهه آمده‌ای؟ تو که سنی نداری؟ تو باید به کودکستان بروی! من که در آن زمان ۱۶ سال داشتم، قاطعانه جواب دادم: من بر خود واجب دیدم که به جبهه بیایم و متجاوز را سر جایش بنشانم و دین خود را به اسلام ادا کنم. «۲»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۱

**فصل سوم: حضور زنان در دفاع ..... ص: ۲۵۱**

وجود زن در محیط تاریک حجاز همچون بسیاری دیگر از نقاط دنیای آن روز هیچ ارزشی نداشت، بلکه تولد دختر در نزد آنان موجب ننگ و شرمساری بود و گاه چاره آن را در زنده به گور سپردن دختران می‌جستند، چراکه کار مردان جز جنگ و غارت نبود و زن در این میدان نه تنها کارایی نداشت که بازدارنده نیز به شمار می‌رفت.

اسلام با آمدن خود، ارزش‌ها و مفاهیم را دگرگون و زیر و رو کرد؛ زن بی‌ارزش و موجب ننگ و عار جاهلیت چنان عظمتی یافت که در مقام تربیت و مادری، بهشت برین زیر پایش قرار گرفت، تلاش او در محیط خانه و صبر او در برابر زحمت‌ها و تلخکامی‌ها جهاد تلقی گشت و تکلیف جهاد با دشمنان از دوش او برداشته شد. «۱» با این حال، این توفیق را یافت با یاری و امداد مجاهدان و نیز حضور در میادین نبرد و گاه رو در روی دشمنان، بر ارزش و عظمت خود بیفزاید.

حضور زنان را در بیش‌تر جنگ‌های پیامبر (ص) برای انجام وظایف

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۲

سنگین و مؤثری که خود به اختیار در جهت پیروزی رزمندگان به عهده گرفته بودند، مشاهده می‌کنیم. امور بهداری، پرستاری مجروحان، آب‌رسانی و سیراب کردن زخمی‌ها، وظایف ویژه زنان بود؛ چنان که فراهم کردن امکانات، رساندن آذوقه، جمع‌آوری وسائل و سلاح‌های پراکنده و به هنگام نیاز به دست گرفتن سلاح و رویارویی با دشمن از کارهایی بود که عهده‌دار می‌شدند. تشویق مردان به شرکت در جهاد و ثبات و جلوگیری از تزلزل و فرار آنان نیز از کارهای چشمگیر زنان در جنگ‌های پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و نیز در صحنه عاشورا است.

انقلاب اسلامی ایران که تولد دوباره اسلام و حیات مجدد آن ارزش‌ها و عظمت‌ها است، در جهات مختلف از حرکت‌ها و تلاش‌های مسلمانان نخستین تأثیر پذیرفته و مشابهت‌های زیادی، به‌ویژه در دفاع مقدس هشت‌ساله، با آن دوران پیدا کرده است. در این فصل، تلاش بر آن است که نقش زنان در دفاع مقدس، تأثیرپذیری آنان از زنان عصر نخستین اسلام و تشابه کوشش‌های بانوان در این دو دوران تبیین گردد. برای این کار باید نمونه‌هایی از تاریخ اسلام و موارد مشابه آن را از دفاع مقدس هشت‌ساله یادآور شویم:

#### ۱. مداوا و پرستاری مجروحان ..... ص: ۲۵۲

با توجه به تعداد اندک مسلمانان صدر اسلام در مقابل کفار، وظیفه عمده آنان مبارزه رودررو با دشمن بود. از این‌رو، زن‌ها وظایف امداد و پشتیبانی را به عهده می‌گرفتند.

در غزه احد مجموعاً چهارده زن آمده بودند که حضرت فاطمه (س) نیز با

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۳

ایشان بود. اینان مجروحان را مداوا کرده، به آن‌ها آب می‌رساندند. «۱» عبدالله پسر نسیبه می‌گوید:

در جنگ احد بازوی چپم زخمی شد و خون بند نمی‌آمد. پیامبر (ص) فرمود:

زخمت را ببند. مادرم پیش من آمد. با خود پارچه‌هایی داشت که برای زخم‌بندی آماده کرده بود. او زخم مرا بست و پیامبر (ص)

ایستاده بود و نگاه می‌کرد. سپس مادرم گفت: پسر! بپاخیز و جنگ کن. «۲»

ام‌سنان از جمله زنانی بود که همراه رسول خدا در غزه خیبر شرکت کرده بودند. او می‌گوید:

پیش از حرکت به سوی خیبر به حضور رسول خدا (ص) رفتم و گفتم: ای رسول‌خدا! آیا می‌توانم همراه شما بیایم و برای سپاه آب حاضر کنم و اگر خدای ناکرده زخمی‌ها و بیمارانی بودند، آن‌ها را معالجه کنم و از بارها دیده‌بانی و پاسداری کنم؟ پیامبر فرمود: در پناه لطف و برکت خدا حرکت کن! ... من گروهی از سپاهیان را که زخمی شده بودند، با دارویی که در خاندان ما یافت می‌شد

معالجه می‌کردم و به سرعت بهبود می‌یافتند. «۳»

آن‌زید اشجعی یکی دیگر از زنان حاضر در غزوه خیبر بود که موافقت رسول خدا (ص) را برای حضور در جبهه و ارائه خدمات مناسب جلب کرد.

او می‌گوید:

ما مجروحان را مداوا نموده و برایشان غذا درست می‌کردیم و تیرها را جمع کرده، برمی‌گرداندیم. «۴»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۴

در دفاع مقدس نیز شیر زنانی به تأسی از زنان صدر اسلام در مناطق جنگی و زیر آتش دشمن پروانه‌وار مجروحان را مداوا و پرستاری می‌کردند. در زمانی که شهر اهواز نسبتاً خالی از سکنه بود و باران توپ و موشک و خمپاره بر شهر می‌بارید، این فرشتگان سفیدپوش دست از جان شستند و شب و روز با فداکاری و ایثار و ترک خانواده‌های خود، بر بالین مجروحان به پرستاری مشغول بودند و در مداوای آنان از هیچ کوشش فروگذار نمودند. گاه هفته‌ها و ماه‌ها از دیدن خانواده و فرزندان خویش محروم می‌ماندند تا رزمندگان عزیز سلامتی خود را بازیافته، مجدداً به جبهه‌ها بازگردند. «۱»

مجروحی را که ترکش به سرش اصابت کرده بود، به بخش جراحی اعصاب بیمارستان گلستان اهواز می‌آوردند. همه پزشکان از او قطع امید می‌کنند، اما یکی از پرستارها بالای سرش می‌ماند و نیمه شب می‌بیند که علائم حیاتی در او ظاهر گردید؛ به پزشک اطلاع می‌دهد و سریعاً او را تحت عمل جراحی قرار می‌دهند و آن رزمنده سلامتی خود را به دست می‌آورد. «۲» یکی از خواهران در باره تلاش بی‌وقفه پرستاران می‌گوید:

عشق و علاقه به کار پرستاری به‌اضافه ایمانی که نسبت به مسأله جنگ و مجروحین داشتیم، نیرویی برای کشیده شدن ما بر سر کار بود. بیش‌تر بچه‌های روزگار، شب هم می‌ماندند و بدون احساس خستگی، همپای دیگر پرسنل شب کار فعالیت می‌کردند؛ خدا نیرویی به آن‌ها داده بود که هیچ‌وقت احساس خستگی نمی‌کردند. خاوه‌ری بود که در طول روز فقط سه ساعت

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۵

خواهی‌ده بود. خواهرها وقتی دوازده ساعت کارشان تمام می‌شد، تازه به فرودگاه می‌رفتند و در درمان مجروحین اعزامی کمک می‌کردند. «۱»

خانم دکتر کیهانی در باره فعالیت خود در مناطق جنگی می‌گوید:

در خرداد ۶۱ رادیو عراق شایع کرد که در جبهه‌ها بیماری تیفوس شیوع پیدا کرده است. ما با همه مسئولیتش دهنفر از رزمندگان را که حالشان بد بود، به درمانگاه آوردیم؛ مسائل بهداشتی را رعایت کردیم. من شخصاً لباس‌های آن‌ها را می‌شستم و برای درمانگاه غذا می‌پختم، درجه تب می‌گذاشتم. با قطع شدن تب و گرفتن آزمایش معلوم شد که آن بیماری، تیفوس نیست. ما در جنگ بیماری‌های خاص جنگ‌ها را نداشتیم، [زیرا] در حفظ بهداشت فعالانه تلاش می‌کردیم. «۲»

## ۲. فراهم کردن غذا و آبرسانی .... ص: ۲۵۵

بنا بر گفته ام‌عطیه، وی در هفت جنگ همراه رسول خدا (ص) شرکت کرد و یکی از وظایفش تهیه غذا برای رزمندگان بود. «۳» آن‌زید اشجعی نیز که در غزوه خیبر شرکت کرده بود، یکی از کارهای خود را فراهم کردن غذا برای رزمندگان بیان می‌کند. «۴» یکی از رزمندگان در باره مبارزات زنان در خرمشهر چنین می‌گوید:

با این که تعداد زن‌ها بسیار کم بود، اما همان تعداد کم سبب بالا رفتن روحیه رزمندگان می‌گردید. تا قبل از نبرد تن‌به‌تن در مسجد جامع خرمشهر جمع بودند و برای رزمندگان غذای گرم تهیه می‌کردند. تعدادشان حدود ۶۰ نفر بود و با وجود گلوله‌های خمپاره و

... در صحن مسجد بدون کوچک‌ترین

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۶

هراسی از مرگ به کار مشغول بودند. «۱»

بعضی از زنان خرمشهری که نمی‌توانستند خود را از فرزندان جوان دلیرشان، از سربازان، پاسداران و نیروهای مردمی جدا ببینند و آن‌ها را زیر رگبار مسلسل‌ها و توپخانه دشمن رها کنند، همچنان در شهر ایستادگی و با پختن غذا و فرستادن آن برای رزمندگان تلاش می‌کردند. «۲» زنان میانسال خرمشهری نیز بیکار نمانده بودند؛ از هر جا که می‌شد آب آشامیدنی - هر چند اندک - فراهم می‌کردند و از این سنگر به آن سنگر می‌رساندند. «۳»

آشپزخانه شهید چمران پنجاه هزار رزمنده را تغذیه می‌کرد. در این مرکز کارهای پخت‌وپز به وسیله خواهران و برادرانی که به صورت گروه‌های متعدد از گوشه و کنار کشور به آن جا می‌آمدند، صورت می‌گرفت. خواهران، بیش‌تر، در قسمت آماده کردن مواد اولیه و برادران در قسمت طبخ مشغول بودند. همه در آن جا از ساعت ۷/۳۰ تا ساعت ۱۲ شب کار می‌کردند و تنها در ساعات نماز دست از کار می‌کشیدند و به انجام فرائض دینی می‌پرداختند.

حضور این خواهران علاوه بر کمک در کارهای پشت جبهه، سبب تقویت روحیه رزمندگان اسلام بود. «۴»

### ۳. انتقال مجروحان و شهیدان ..... ص: ۲۵۶

زنان گاه در غزوات رسول خدا (ص) وظیفه حمل مجروحان و تخلیه شهیدان را به عهده می‌گرفتند. به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

رُبِيعَ دَخْتَرِ مَعُوذٍ مِی‌گوید:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۷

ما همراه رسول خدا (ص) شرکت می‌کردیم؛ مجاهدان را یاری نموده، به آن‌ها آب می‌رساندیم و مجروحان و کشته‌ها را به مدینه منتقل می‌کردیم. «۱»

حَمْنَه، دختر جحش از زنانی بود که در احد حاضر شد و افزون بر آب‌رسانی و مداوای مجروحان، برخی زخمی‌ها را به مدینه منتقل کرد. «۲» انیسه، دختر عدی در احد به حضور پیامبر اکرم (ص) رسید و گفت: یا رسول‌الله! فرزندم عبدالله بن سلمه، از رزمندگان بدر، اینک شهید شده است.

دوست دارم او را به مدینه انتقال دهم و در آن جا به خاک سپارم تا مزارش نزدیک باشد و با وی انس بگیرم. پیامبر (ص) اجازه فرمود. انیسه پیکر پاک فرزند خود و یک شهید دیگر را در عبایی پیچید و با شتر به مدینه حمل کرد. «۳»

سَمیرا، دختر قیس در احد حاضر بود و دو فرزندش در این جنگ به شهادت رسیدند. وقتی از شهادت فرزندانش آگاه شد، از حال رسول خدا (ص) پرسید. گفتند: شکر خدای را که به سلامت است؛ همان‌گونه که تو دوست داری. چون حضرت را دید، گفت: ای رسول‌خدا! در قبال سلامتی شما هر مصیبتی تحمّل پذیر است. آن‌گاه پیکر دو فرزند شهیدش را با شتری به مدینه انتقال داد. «۴»

هند، همسر عمرو بن جموح پیکر مطهر سه شهید را به سوی مدینه حمل می‌کرد. عایشه به او رسید و از اخبار جبهه پرسید. گفت: خیر است، رسول خدا سالم است. آن‌گاه عایشه پرسید: این جنازه‌ها از چه کسانی است؟ هند پاسخ داد: برادرم، پسر و شوهرم.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۸

همسر هند پیش از حرکت به سوی احد از خداوند خواسته بود که پروردگارا! مرا با خواری به خانواده‌ام برنگردان. خداوند دعایش را مستجاب کرد و شتر از حرکت بازایستاد. هند جنازه‌ها را به سوی احد برگرداند و به دستور پیامبر (ص) در همان جا دفن کرد.

(۱)

در دفاع مقدس نیز امثال زنان یادشده بسیار بودند. برای نمونه، زنی بود که حدود ۲۱ سال داشت. شوهرش در کویت کار می‌کرد و بچه چندماهه‌اش را نزد مادرش فرستاده بود. خانه‌اش در اثر اصابت خمپاره ویران گشته و مجبور شده بود در مسجد زندگی کند. اوائل جنگ در پختن غذا به زنان کمک می‌کرد. وقتی نبردها شدت می‌گرفت، با جثه کوچکش سنگر به سنگر می‌رفت و زیر گلوله‌های دشمن زخمی‌ها را به دوش می‌کشید و به بیمارستان حمل می‌کرد. شهیدان را نیز با آمبولانس به ماهشهر حمل می‌کرد و پس از شستن و دفن کردن بازمی‌گشت. (۲)

همچنین چند تن از خواهران که آمبولانسی در اختیارشان بود، پیکر شهیدان را از داخل خرمشهر و صحنه نبرد بیرون می‌کشیدند و به مزار شهیدان منتقل می‌کردند. دو خواهر به نام‌های زهرا و لیلا- حسینی برای پیکرهای شهیدان قبر می‌کنند و بدون ترس از سگ‌هایی که در قبرستان بودند، آن‌ها را دفن می‌کردند. یک روز خبر شهادت پدرشان را آوردند. آن‌ها با چهره‌ای آرام و روحیه‌ای قوی جسد پدرشان را پیدا کرده، به خاک می‌سپارند. روز دیگر خبر شهادت برادرشان را می‌آورند. پیکر برادر را مانند هر شهید دیگری، خونسرد و متین به خاک می‌سپارند. (۳)

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۵۹

یکی از رزمندگان از تلاش خواهران فداکار در خرمشهر چنین حکایت می‌کند:

ضمن راه رفتن، دو خواهر امدادگر را دیدم [که] یک زخمی را به دوش انداخته، از منطقه درگیری به سوی مسجد می‌بردند و نزدیکشان خمپاره می‌افتاد و تیرهای دشمن زوزه‌کش از بیخ گوششان رد می‌شد، اما این دختران دلیر و شجاع با خونسردی و بی‌خیالی راهشان را ادامه می‌دادند. (۱)

#### ۴. رساندن تدارکات و مهمات .... ص: ۲۵۹

به موقع رساندن تدارکات و مهمات مورد نیاز جبهه‌ها، از عوامل مهم و مؤثر کسب پیروزی در جنگ است. زنان مسلمان صدر اسلام به اندازه امکان و توان خودشان به این امر مهم می‌پرداختند؛ تیرها را به تیراندازان می‌رساندند و تیرهای پراکنده را که دشمن پرتاب می‌کرد، جمع‌آوری کرده، برای استفاده مجدد در اختیار رزمندگان می‌گذاشتند. همچنین وسائلی را که احتیاج به تعمیر و بازسازی داشت- مانند مشک‌های پاره شده- تعمیر می‌کردند. ام‌زیاد اشجعی که پیش‌تر از او نام بردیم، نقل می‌کند که زنان در جنگ خیبر تیرها را برای رزمندگان فراهم می‌کردند و حتی تیرهای پرتاب شده از سوی دشمن را به آنان بازمی‌گرداندند. (۲)

ام‌سلیط از زنان انصار است که در جنگ‌های مختلف شرکت کرد و در جنگ احد وسایل و تجهیزات لشکریان اسلام را تعمیر می‌کرد. (۳) همچنین ام‌سنان برای شرکت در جنگ خیبر جهت تعمیر مشک‌های آسیب دیده، از رسول خدا (ص) اجازه دریافت کرد. (۴)

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۰

زنان مسلمان و پیروان فاطمه (س) و زینب (س) در تمام کشور و به‌ویژه در نقاط مرزی و جبهه‌ها، تمام توان خود را برای فراهم کردن تدارکات مورد نیاز رزمندگان اسلام به کار گرفتند. دوختن و بافتن لباس، پختن نان و مریا، شستن و رفوی لباس‌ها، جمع‌آوری و ارسال انواع خوراکی و وسایل مورد نیاز رزمندگان و سرانجام پر کردن خشاب، ساختن کوکتل مولوتف و حمل و نقل مهمات، گوشه‌ای از فعالیت این فداکاران است که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

انبار شهید علم‌الهدی در اهواز یکی از مراکز مهم پشتیبانی جبهه و جنگ بود و خواهران از سراسر کشور به این ستاد اعزام می‌شدند. کارهایی که خواهران در این ستاد انجام می‌دادند عبارت بود از: دوخت لباس، ملحفه، بالش، کیسه خواب و بادگیر؛



شست‌وشوی لباس‌ها، پتوها و غیره؛ ترمیم و بازسازی وسایل آسیب‌دیده از قبیل چادر، کیسه خواب، چراغ‌های گرم‌کننده، لباس، تجهیزات انفرادی و بسیاری دیگر از وسایل. «۱» در همین ستاد مادر شهیدی لباس‌های شیمیایی را می‌شست. او با این که از شهادت برادر و پسر خواهرش نیز با خبر شده بود، ستاد را ترک نکرد و به کار سخت و توانفرسای خود ادامه داد. «۲» یکی از خواهران در این باره می‌گوید:

وقتی در زمستان به طور شبانه‌روزی لباس‌های شیمیایی و ماسک‌های آن را می‌دوختیم، به خاطر سردی هوا و جنس مخصوص، این پارچه‌ها بسیار سخت می‌شدند و این باعث شده بود که دست اکثر خواهرها زخم شود، ولی اهمیت نمی‌دادند و مشغول کار بودند. «۳»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۱

یکی از خواهران بسیجی خرمشهری می‌گوید:

با آغاز جنگ، خواهران آموزش‌دیده خود را به سپاه معرفی کردند. به خواهران گفته شد: برادران در جبهه هستند، شما محافظت از مهمات را به عهده بگیرید.

صندوق‌های مهمات بسیار بزرگ و سنگین بود، ولی عشق و علاقه خواهران به اسلام و خدمت به انقلاب سبب می‌شد سنگینی و فشار زیادی را که در جابه‌جایی صندوق‌ها روی دست آن‌ها وارد می‌شد، احساس نکنند و اغلب با دست‌های خون‌آلود و زخمی صندوق‌ها را جابه‌جا می‌کردند. «۱»

مادری که همسر و هشت فرزندش در جنگ به شهادت رسیده بودند، با روحیه‌ای قوی در کنار رزمندگان مشغول ساختن کوکتل مولوتف بود. «۲»

این موارد تنها اندکی از تلاش گسترده خواهران مسلمان در تدارک جبهه اسلام است. در پایان این بخش به نامه دختر یتیمی که همراه کمک به جبهه‌ها خطاب به رزمندگان نوشته است، اشاره می‌کنیم:

با سلام و درود به شما رزمندگان اسلام و امام زمان (عج). اسم من زهراست.

این هدیه را که نان خشک و بادام است، برای شما فرستادم. پدرم می‌خواست به جبهه بیاید، اما با موتور زیر ماشین رفت و کشته شد. نُه سال دارم. نصف روز مدرسه می‌روم و نصف دیگر را قالی‌بافی می‌کنم. مادرم هم کار می‌کند. ما پنج نفر هستیم، پدرم مُرد و من باید کار بکنم. من نود و دو روز کار کردم تا برای شما رزمندگان توانستم نان بفرستم. از خدا می‌خواهم که این هدیه را از یک یتیم بپذیرد و شما نیز آن را پس ندهید. مرا به کربلا ببرید. آخر، من و مادرم

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۲

خیلی روزه می‌گیریم تا خرجی داشته باشیم. مادرم، تقی، احمد، بتول و خودم سلام می‌رسانیم. خدا نگهدار شما پاسداران باشد. «۱»

## ۵. تشویق رزمندگان ..... ص: ۲۶۲

زنان در تشویق مردان به حضور در جبهه و ثبات در صحنه نبرد نقش بسیار مؤثری دارند. در جنگ‌های رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و صحنه کربلا شیرزانی را می‌بینیم که همسران و فرزندان خود را برای شرکت در جهاد و جانفشانی در راه اسلام تشویق می‌کردند و هنگام سستی و یا فرار رزمندگان، با سخنانی کوبنده آن‌ها را به ثبات و پایداری فرا می‌خواندند.

تعدادی از زنان در جنگ صفین با اشعار مهیج خود پیروان امیرالمؤمنین (ع) را به جنگ تشویق و معاویه و شامیان را ناراحت و افسرده کردند؛ به گونه‌ای که معاویه پس از سال‌ها که از جنگ صفین گذشته بود، نقش مؤثر این زنان را فراموش نمی‌کرد و با هر کدام روبه‌رو می‌شد، سخنان آن روزشان را یادآوری و بغض و ناراحتی خود را ابراز می‌کرد.

زرقا، دختر عدی از دوستان امیرالمؤمنین (ع) است که در صفین بر شتر سرخ مو سوار شده، مردم را به جنگ علیه معاویه تحریک می‌کرد. او در ضمن سخنان خود چنین می‌گفت:

ای گروه مهاجر و انصار! برای جلوگیری از پراکندگی‌ها، گسترش عدالت و غلبه حق بر باطل بردبار و کوشا باشید...! بدانید که خضاب و زینت زن حنا است، اما خضاب مرد خون است. پس در کارزار صابر باشید و قدم استوار دارید که امروز را فردایی است. «۲»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۳

سوده همدانیه نیز یکی از این زن‌ها است. او در جنگ صفین با سرودن اشعاری برادرش را چنین به جنگ ترغیب می‌کرد:

شَمْرُ كَفِغَلِ أَيْبِكَ يَا ابْنَ عَمَارَةَ يَوْمَ الطَّعَانِ وَ مُتَقَى الْأَقْرَانِ  
وَ أَنْصُرْ عَلِيًّا وَ الْحُسَيْنَ وَ رَهْطَهُ وَ أَقْضِدْ لِهَيْدٍ وَ ابْنَهَا بِهَوَانٍ  
إِنَّ الْإِمَامَ أَخُو النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ عَلَّمَ الْهُدَى وَ مَنَارَةَ الْإِيمَانِ  
فَقَدْ الْجُيُوشَ وَ سِرَّ أَمَامٍ لَوَائِهِ قَدَمًا بِأَبْيَضٍ صَارِمٍ وَ سَنَانٍ «۱»

ای پسر عماره، همچون پدرت در روز نبرد و هنگام درگیری هموردان آستین همت را بالا بزنی؛ علی و حسین و طایفه او را یاری کن و برای هند [جگرخوار] و پسرش ذلت و خواری طلب نما؛ همانا امام و پیشوا، برادر پیامبر است؛ همان که پرچم هدایت و مشعل ایمان است؛ پیشتازی کن و در مقابل پرچمش حرکت کن و با شمشیر سپید و نیزه پیش برو.

همچنین در تاریخ آمده است:

با پخش شایعه کشته شدن رسول خدا (ص) در جنگ احد، عده‌ای از مردم صحنه جنگ را رها کرده، به سوی خانه‌هایشان رفتند. زن‌هایشان آن‌ها را ملامت کرده، می‌گفتند: از رکاب رسول خدا گریخته‌اید؟! ... چنان که ام‌ایمن با برخی از آن‌ها در میانه راه مواجه شد، خاک بر چهره‌هایشان پاشید و برای برخی از آن‌ها دوک آورد و گفت: شمشیرت را بده و دوک بریس! «۲»

در قیام حسینی و حرکت خونین عاشورا نیز تعدادی از زن‌ها مانند همسر

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۴

زهیر بن قین، همسر حبیب و همسر عبدالله عمیر کلبی در تشویق مردان برای همراهی با امام حسین (ع) نقش بسیار مؤثری داشتند. پیش از ارائه نمونه‌هایی از این گونه تلاش زنان در دفاع مقدس، سخنی جاودانه از امام (ره) در وصف ایشان به عنوان حسن مطلع این بخش می‌آوریم:

این پیروزی را ما از بانوان داریم، قبل از این که از مردها داشته باشیم. بانوان عزیز ما اسباب این شدند که مردها هم جرأت و شجاعت پیدا کنند... مقاومت و فداکاری این زنان بزرگ در جنگ تحمیلی آن قدر اعجاب‌آمیز است که قلم و بیان از ذکر آن عاجز، بلکه شرمسار است. «۱»

مادر شهید جهاندار پس از شهادت فرزندش می‌گوید:

سه فرزند دیگر دارم و پیوسته به پسر دومم می‌گویم که تو نیز باید راه برادرت را بروی و گرنه شیرم را حلالیت نمی‌کنم. من فرزندانم را برای اعتلای اسلام می‌دهم و افتخار هم می‌کنم. «۲»

یکی از رزمندگان پس از شهادت برادرش می‌خواست به جبهه اعزام شود، ولی به دلیل سن کم او، با اعزامش موافقت نمی‌شد. مادرش خود به محل اعزام نیرو آمد و گفت: چرا اجازه نمی‌دهید فرزندم به جبهه اعزام شود؟ اگر فرزندانم به جبهه نروند، شیرم را حلالشان نمی‌کنم! بعد از اصرار مادر، او به جبهه رفت و بعد از مدتی به شهادت رسید. «۳»

یکی از رزمندگان که سرانجام به شهادت رسید، می‌گوید:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۵

من برای خواهرم، تنها یادگار به جا مانده از پدر و مادرمان بودم. خواهرم به من آموخت که چگونه می‌توان یک لشکر بود. او بود که به من فهماند پایان هر سختی شیرینی است. «۱»

یکی از رزمندگان در خاطراتش آورده است:

روزی خسته و متألّم از جنگ و شهادت برادران و دوری از زن و فرزند، با عده‌ای دیگر از برادران رزمنده به پشت جبهه آمدیم تا به دیار خود بازگردیم.

تعدادی از زنان و دختران که در اهواز انواع کمک‌ها را می‌دادند و پرستاری و امداد می‌کردند و تفنگ برادران را تمیز کرده، خشاب می‌گذاشتند، وقتی مسأله را فهمیدند با خوشرویی گفتند: شما نزد خانواده‌های خود بازگردید؛ تا بازگشت شما، ما به جای شما می‌جنگیم! و سپس بدون هیچ صحبتی تفنگ‌ها را بر دوش گرفتند و از در خارج شدند تا به خطّ مقدم بروند. پس از لحظه‌ای چون صاعقه‌زده‌ها از جای خود جستیم و اسلحه‌ها را پس گرفتیم. ساعتی نگذشت که یکدیگر را در سنگرهایمان دیدیم. به راستی اگر حرکت قهرمانانه این زنان نبود، مسلماً روح مقاومت در ما دمیده نمی‌شد! «۲»

یکی دیگر از رزمندگان می‌گوید:

برادر قاسم مدّت زیادی بود که به مرخصی نمی‌رفت. علّت را سؤال کردم جواب نمی‌داد. سرانجام بعد از اصرار گفت: وقتی که به جبهه می‌آمدم، مادرم مرا بوسید و گفت: پسر! از این به بعد اگر احساس کردی به وجود تو در جبهه نیاز است، حق آمدن به مرخصی نداری. هروقت که دلم برای تو تنگ شد،

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۶

خودم می‌آیم به زیارت تو و تا به حال دوبار به دیدنم آمده است، یک‌بار در اهواز و بار دیگر در آبادان. «۱»

رزمنده‌ای از گفت‌وگوی مادری با فرزند جانبازش با شگفتی چنین یاد می‌کند:

موّحدی که چند روز پیش دستش از ساعد قطع شده بود، مادرش زنگ زد. با کمال تعجب صدای خنده از دوطرف سیم به گوش می‌رسید. انگار دو رفیق با هم شوخی می‌کنند. دیدم مادر به پسرش می‌گوید: پسر! مبادا ناراحت شوی، هنوز یک دست و دو پای دیگر داری! «۲»

توصیه‌های مادر صبور و مقاوم یک شهید مفقودالجسد را زینت بخش انجام این فراز قرار می‌دهیم تا برای آنان که از دور دستی به آتش داشتند، عبرت و برای آنان که در میان کوره آتش جنگ قرار گرفته و امتحان‌ها دادند، درس مجدّدی باشد. یکی از رزمندگان که در جنگ مشقّت‌های زیادی متحمّل و به شدّت مجروح شده است، در خاطرات خود می‌گوید:

بسیاری از خانواده‌های شهدا که از فرزندان خود خبری نداشتند، عکس جگرگوشه خود را می‌آوردند تا شاید من بتوانم خبری از او در اختیارشان بگذارم. در یکی از همین شب‌ها، پدری عکس فرزندش را آورد. من فوراً او را شناختم و به پدرش گفتم که فرزند شما همان جا روی تپه (تپه برهانی) به شهادت رسیده است. او وقتی از شهادت فرزندش مطمئن شد، گفت: مادر این شهید شماره تلفن شما را به دست آورده و قرار است همین امشب تلفن بزند و از سرنوشت فرزندش جويا شود. این پدر مصرّانه از من خواست که خبر

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۷

شهادت فرزندش را به مادر شهید ندهم، زیرا او طاقت و تحمّل شنیدن این خبر را ندارد. ساعتی پس از رفتن آن پدر، مادر شهید تلفن زد. ابتدا با لحنی مادرانه از این که به توفیق رفتن به جبهه دست یافته بودم، تبریک گفت و سپس برخلاف انتظار، قبل از آن

که من حرفی بزنم گفت: مطمئنم که فرزندم شهید شده و مرا در پیشگاه خداوند روسفید کرده است، اما هدفم از این تلفن این بود که به عنوان مادر یک شهید مفقودالثر نصیحتی به شما کنم. گفتم: بفرمایید.

گفت: بین پسر، خدا می‌داند که تا حالا چقدر برای اسلام خون دل خورده شده است. ۱۴۰۰ سال است که مسلمان‌ها مبارزه می‌کنند، خون دل می‌خورند، شهید می‌دهند، شکنجه می‌شوند؛ فقط برای این که دین خدا بر آن‌ها حکومت کند و زیر سایه اسلام نفس بکشند. امروز بر سر سفره‌ای نشسته‌ایم که برای گستردن آن، ۱۴۰۰ سال خون دل خورده شده است.

عزیزم! نکند یک‌وقت به‌خاطر این ناراحتی‌ها و رنج‌هایی که در جبهه کشیده‌ای، خدای نکرده، زبانم لال، یک ذره سست شده باشی! نکند یک‌وقت این مصیبت‌ها ضربه روحی برای تو باشد و خدای ناکرده تصمیم‌گیری دیگر به جبهه نروی! پسر! خداوند نعمتی را به ما داده است که برای حفظ آن هر بهایی بدهییم کم داده‌ایم؛ اگر خانه‌هایمان را خراب کنند، اگر زندگی‌هایمان را به آتش بکشند، اگر هزارهزار جوان‌هایمان را سر ببرند، مدیون اسلامیم و باید این حکومت را حفظ کنیم. عزیزم! من به عنوان یک مادر شهید از تو انتظار دارم که دوباره به جبهه بروی و اصلاً ترس و سستی به خود راه ندهی.

به من قول می‌دهی که دوباره به جبهه بروی؟!

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۸

روحیه این مادر شیردل آن‌چنان مرا تحت تأثیر قرار داده و به تحیر آورده بود که برای اطمینان خاطر او قسم یاد کردم که به‌خاطر تحمّل این سختی‌ها سست نشده‌ام و در آینده نیز حتماً دوباره به جبهه خواهم رفت. آنچه بیش از هر چیز به تعجب من دامن زد، این بود که او حتی یکبار هم در طول این مکالمه از سرنوشت پسرش و این که آیا از او خبری دارم یا نه، سؤال نکرد. (۱)

## ۶. صبوری ..... ص: ۲۶۸

زنان مؤمن در عصر پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع)، هنگام شهادت رزمندگان اسلام، استقامت و صبوری شگفت‌انگیزی از خود نشان می‌دادند.

در جنگ احد نگرانی عمده برخی از زن‌ها که چند نفر از نزدیکانشان به شهادت رسیده بودند، برای رسول خدا (ص) بود. اینان وقتی در راه بازگشت از احد پیامبر (ص) را مشاهده می‌کردند و یا از سلامت آن حضرت مطلع می‌شدند، غم‌های خود را فراموش می‌کردند:

سُمَیْرَا، دختر قیس همراه پیامبر (ص) به احد آمده بود. چون خبر شهادت دو پسرش را به او دادند، گفت: پیامبر (ص) در چه حال است؟ گفتند: الحمدلله سالم است؛ همان‌طور که تو دوست داری. گفت: او را به من نشان دهید. چون نشانش دادند، گفت: ای رسول خدا! هر مصیبتی در قبال سلامت تو ناچیز و قابل تحمّل است. (۲)

زنی از طایفه بنی‌نَجِار که پدر و شوهر و برادرش در جنگ احد به شهادت نائل شده بودند، خود را به پیامبر (ص) رساند. در هنگامی که مسلمانان اطراف

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۶۹

حضرت بودند، پرسید: آیا پیامبر زنده است؟ گفتند: آری. گفت: آیا می‌توانم بینمش؟ گفته شد: آری. پس راهی باز کردند تا خود را به نزدیک پیامبر (ص) رساند. وی با دیدن حضرت گفت: هر مصیبتی بعد از سلامتی تو اندک و ناچیز است. (۱)

حارثه بن سُرّاقه در جنگ بدر به شهادت رسید. در مدینه به مادر و خواهرش خبر دادند. مادرش گفت: به خدا سوگند بر او نخواهم گریست تا پیامبر خدا بیاید. چون رسول خدا از بدر بازگشت، مادر حارثه نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! می‌دانی که

پسرم چه جایی در قلبم داشت. می‌خواستم بر او گریه کنم، گفتم این کار را نمی‌کنم تا از رسول خدا بپرسم؛ اگر در بهشت باشد، بر او گریه نخواهم کرد و اگر در آتش باشد، بر او خواهم گریست. پیامبر فرمود:

دست کم گرفته‌ای؟ آیا خیال می‌کنی فقط یک بهشت است؟ نه، بهشت‌های زیادی است و سوگند به کسی که جان من در دست او است، فرزندان در برترین بهشت‌ها است. مادر حارثه گفت: [پس] هرگز بر او گریه نخواهم کرد. «۲»

مادران، خواهران و همسران شهیدان دفاع مقدس نیز آن چنان صبور و شکیبا بودند که قلم از به تصویر کشیدن عظمت آن عاجز است و ما در این جا تنها می‌توانیم به چند نمونه از زبان خود این عزیزان بسنده کنیم. مادر شهیدی چنین می‌گوید:

عبّاس، پسر پانزده‌ساله شهیدم روزی به من گفت: می‌خواهم به جبهه بروم.

گفتم: عبّاس! شهید می‌شوی اشکال ندارد، اسیر می‌شوی و کار دست برادرت حاجی می‌دهی! گفت: من هم فدای سر همه شهدا. یک‌بار عبّاس و برادرش از

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۰

سردشت تلفن زده بودند. من به عبّاس سلام دادم، عبّاس گفت: مادر! شما به من سلام می‌کنی؟ گفتم: بله، تو پاسدار پانزده‌ساله داری می‌جنگی و من باید به تو سلام کنم. عبّاس همیشه آرزویش این بود که شهید شود. هر وقت تلفن می‌زد، می‌گفت: مادر! دعا کن من شهید شوم؛ اگر این جنگ تمام شود و من شهید نشوم، از خجالت چه کار کنم؟ یک‌روز خواهرم آمد و گفت: عبّاس تیر خورده، گفتم: اشکالی ندارد. بعد از مدتی به گریه افتاد و گفت: شما که دوست داشتی بچه‌هایت به شهادت برسند، حالا شهید شدند! باز هم خندیدم و گفتم: افتخار می‌کنم، خدا را شکر که به آرزویش رسید. وقتی جنازه را آوردند، من رفتم بالای سر جنازه‌اش سوره والعصر خواندم و گلاب ریختم روی بدنش و گفتم: مادر خسته نباشی، خوشا به سعادتت [که] به آرزویت رسیدی. بعد هم خودم جنازه هردو فرزندم را شستم؛ خدا شاهد است الآن ناراحتم از این که دیگر ندارم چنین جوان‌هایی که در راه خدا بدهم. ای کاش باز هم چنین فرزندی داشتم که لباس رزم آن‌ها را می‌پوشید و اسلحه به دست می‌گرفت و به جنگ می‌رفت. «۱»

وقتی خبر شهادت یکی از رزمندگان به برادرش در جبهه سوسنگرد رسید، گفت:

برای چهلم شهید به منزل می‌روم. در مراسم چهلم با مادرش روبه‌رو می‌شود.

مادرش می‌گوید: علی جان! می‌دانی چقدر دوستت دارم، اما صلاح می‌دانم که پس از مراسم چهلم، همین امشب به جبهه برگردی و علی همان شب برمی‌گردد و چند روز بعد جنازه او را هم می‌آورند. وقتی به مادرش خبر دادند،

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۱

گفت: خدا را شکر، وقتی به دنیا آمد دعا کردم فدای اسلام شود و حالا دعایم مستجاب شد. «۱»

یکی از خواهران بسیجی می‌گوید:

در روز شهادت برادرم یک قطره اشک بر پیکر خونین او روی تابوت نریختم؛ فقط تابوت را بوسیدم و گفتم: برادر! شفاعت‌مان کن، و می‌دانم که در آن لحظه بر من روسیاه و گنه‌کار خندید و گفت: مگر می‌شود معصیت کاران را شفاعت کرد؟ «۲»

یکی از رزمندگان در باره صبر مادر یکی از شهیدان چنین می‌گوید:

در سال ۶۱ برادر نعمت‌الله کلول، مسؤول تسلیحات لشکر ۷ ولی‌عصر به درجه شهادت رسید. از آن جا که من با ایشان در یک بسیج و محله بودیم، می‌بایست خبر شهادتش را من به خانه ایشان می‌دادم. وقتی صبح برای شناسایی جسد به بیمارستان افشار دزفول رفتیم، مسؤول سردخانه گفت:

کدام کلول؟ ما در این جا دو شهید به نام کلول داریم. وقتی آن‌ها را مشاهده کردم، [دیدم] هر دو برادر، مثل این که در بستر کنار هم خوابیده‌اند. حقیقتاً حالت خودم را نمی‌توانم وصف کنم. بالاجبار به منزل ایشان رفتم و بعد از مقدمه‌چینی فراوان گفتم: حقیقت

این است که نعمت‌الله شهید شده است.

مادرش تنها یک کلمه گفت: «شکر». گفتم: مطلب به همین جا ختم نمی‌شود، محمدرضا هم شهید شده! پس از این که مادر گرانقدر این دو شهید به باقی سخنانم گوش داد، با همان لهجه دزفولی گفت: «خدا داد، خدا هم برد.» (۳)

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۲

همسر یکی از شهیدان که نمونه کامل صبر و استقامت است، در مورد خبر شهادت همسرش می‌گوید:

یک روز بعد از آن‌همه چشم‌انتظاری، در خانه به صدا درآمد. بیرون رفتم، دیدم ماشین بنیاد شهید با دوتا از برادرهایی که همسر را به خوبی می‌شناختند، پشت در هستند. به من گفتند که جواد زخمی شده است. من از آن‌ها پرسیدم زخمی شده یا شهید؟ یکی از آن‌ها سرش را به دیوار گذاشت و من فهمیدم که همسر شهید شده است. آن لحظه فقط گفتم: «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و گفتم: ای خدا! تو را به آن ساعت و لحظه‌ای که خبر شهادت حاج آقا مصطفی را به امام دادند و ایشان فرمود: «أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، به من و شش فرزندم صبر و تحمل بده. یکبار دیدم که دنیا برایم روشن شد، خدا هم قدرت و تحمل خاصی به من داد. حال نوبت این بود که به فرزندانم خبر دهم، با آن‌ها صحبت کردم و گفتم: یادتان می‌آید پدرتان همیشه می‌گفت: «کی می‌شود ما خالص شویم و خدا ما را بپذیرد؟»، حالا خداوند او را پذیرفته و ما باید افتخار کنیم و خوشحال باشیم؛ صبری که سراسر وجودم را گرفته بود، به فرزندانم انتقال دادم و همه ما آرام گرفتیم. (۱)

و سرانجام، در باره صبوری یک دختر خردسال خرمشهری آمده است:

حمیده دختر بچه‌ای خرمشهری بود که پدر و مادرش شهید شده بودند.

وقتی او را به بیمارستان آوردند، هیچ چیز نمی‌خواست مگر مادرش را. به هیچ بهانه‌ای دست بردار نبود. گفتم: دختر خوبم، اگر گریه نکنی مامان می‌آید. تو باید استراحت کنی تا حالت خوب شود. مامان گفته اگر حمیده بخوابد و گریه نکند، من می‌آیم پیشش. گریه‌اش بند آمد. احساس کردم موفق

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۳

شده‌ام، ولی دوباره زد زیر گریه، گفتم: مگر قرار نبود گریه نکنی هان؟! همان‌طور که شانه‌هایش را بالا و پایین می‌انداخت، گفت: نه بگو مامانم بیاید تا من گریه نکنم؛ اگر مامانم بیاید، می‌خوابم؛ اگر مامانم بیاید، گریه نمی‌کنم.

من مبهوت به او نگاه می‌کردم و او هم بی‌مقدمه گفت: مامانم شهید شده؟

گفتم: مامانت نه، نه مامان می‌آید پیشت. گفت: راستش را بگو بفهمم شهید شده، ناراحت نمی‌شوم. کوه بزرگی را از روی سینه‌ام برداشت. حمیده را حالا شناختم، او یک دختر بچه نبود. (۱)

## ۷. شرکت در رزم ..... ص: ۲۷۳

پیش‌تر یادآور شدیم که اسلام در شرایط عادی زنان را از شرکت مستقیم در رزم معاف کرده است، اما در شرایط اضطراری به ویژه در حال دفاع، این امر را لازم می‌داند.

ام‌عمار که نام او نسیبه بود، همراه شوهر و دو فرزندش در جنگ احد شرکت کرده بود و در آغاز درگیری وظیفه آب‌رسانی به مجروحان را بر عهده داشت، اما هنگام فرار مسلمان‌ها برای حفاظت از جان پیامبر (ص) شمشیر به دست گرفت و با دشمن به نبرد پرداخت و دوازده زخم شمشیر و نیزه را به جان خرید. (۲) رسول خدا (ص) در باره تلاش نسیبه در روز احد فرمود:

هر وقت به چپ و راست خویش نگاه می‌کردم، او را می‌دیدم که در اطراف من می‌جنگید و از من دفاع می‌کرد. (۳)

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۴

وقتی فرزند نسیبه به شهادت رسید، وی بدون درنگ شمشیر فرزندش را برداشت و قاتل او را با ضربت سختی که بر رانش وارد آورد، کشت. «۱»

صفیه، دختر عبدالمطلب و عمه پیامبر (ص) هنگامی که در جریان جنگ احزاب شیطنت یهود را در هجوم به خانه‌های مدینه مشاهده کرد، چماقی به دست گرفت و از حصار بیرون آمد و یکی از آنان را به قتل رساند که موجب ترس و فرار آنان شد. «۲»  
در دفاع مقدس نیز زنان دلاوری سلاح به دست گرفتند و با خصم نبرد کردند. یکی از رزمندگان نیروی دریایی ارتش می‌گوید:  
در قبرستان خرمشهر زن ۶۵ ساله‌ای را دیدم که تفنگ ام‌یک (۱) بر دوش دارد. گفتم: مادر چه می‌کنی؟ گفت: پسر و دخترم آن‌قدر جنگیدند تا شهید شدند و این جا خفته‌اند؛ من می‌روم تا راهشان را ادامه دهم. هرچه او را منع کردیم، نپذیرفت و گفت: باید از دینم دفاع کنم. این تنها وظیفه شما پسرانم نیست، بلکه وظیفه من هم هست. او ماند و جنگید و سرانجام با ترکش خمپاره شهید شد. «۳»

یکی از خواهران رزمنده می‌گوید:

در لبنان بودم که مسأله جنگ پیش آمد و چون جنگ بر مسائل دیگر ارجحیت داشت، در همان ابتدا مستقیم به اهواز و سپس به جبهه رفتم و اکثر اوقاتم را به جنگ اختصاص دادم و در ابتدای جنگ، در شناسایی‌ها و تک‌زدن‌ها شرکت کردم. «۴»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۵

این موارد تنها نمونه‌هایی اندک از تأسی زنان ایران اسلامی به الگوهایی مانند حضرت زهرا (س)، حضرت زینب (س) و زنان صدر اسلام بود. زینت‌بخش پایان این فصل کلام نورانی بنیانگذار جمهوری اسلامی است که فرمود:

پیشقدم شدن زنان در جنگ، سبب تقویت مردان گردید. «۱»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۷

## فصل چهارم: ایثار مجروحان ..... ص: ۲۷۷

ایثار و از خودگذشتن و دیگری را بر خود ترجیح دادن کار آسانی نیست، زیرا انسان طبعاً موجودی خودمحور است، همه چیز را برای خود می‌خواهد و خود را برای جلب هر منفعتی و گریز از هر خطر و ضرری برتر می‌داند؛ اگر هم اهمیتی برای دیگران قائل باشد، این اهمیت در مرحله و درجه بعدی قرار دارد. تنها، ابرار و نیکانی که از خدا می‌ترسند و از شرّ فراگیر روز قیامت واهمه دارند، از این امر مستثنایند. «۱» سرسلسله این ابرار پیشوایان معصوم هستند که در این خُلق نیک همانند دیگر اوصاف برجسته و اخلاق حسنه، الگو و اسوه‌اند. قرآن کریم نمونه‌ای از ایثار آنان را در سوره «انسان» به نمایش می‌گذارد و رفتار اهل بیت (ع) را می‌ستاید.

مسلمانان راستین و درس‌آموختگان مکتب وحی نیز به تأسی از پیشوایان جلوه‌های زیبایی از ایثار و از خودگذشتن را در صفحات تاریخ بشری به یادگار گذاشته‌اند که در این مختصر تنها به صحنه‌هایی از ایثار مجروحان در میدان نبرد اشاره می‌کنیم و اسوه‌گیری رزمندگان اسلام را در دفاع مقدس از مجاهدان صدر اسلام یادآور می‌شویم. جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۸

در جنگ احد به بالین پدرم، عبدالله، رفتم. به بالینش رسیدم، دیدم در حال جان دادن است. مرا صدا کرد و گفت: تشنه‌ام؛ ظرف آبی آوردم، وقتی خواستم به پدرم بدهم، اشاره کرد آب را به این مسلمان که در کنار من افتاده و تشنه است، بده. سراغ او رفتم، او به سومی اشاره کرد. سراغ سومی رفتم، او به چهارمی اشاره کرد و همچنین تا دهمی. وقتی سراغ دهمی رفتم، دیدم به شهادت رسیده است؛ برگشتم به سراغ نهمی و هشتمی تا اولی دیدم همه به شهادت رسیده‌اند. «۱»



نمونه این ایثار در مجروحان دفاع مقدس نیز مشاهده می‌شد. یکی از رزمندگان در خاطرات خود می‌گوید:

از گوشه و کنار پاسگاه ناله آب آب برادران مجروح به گوش می‌رسید. همه قمقمه‌ها خالی بود و دسترسی به آب غیرممکن. بیتابی مجروحین که از شدت عطش ناله می‌زدند، با صدای آب آب که از بیرون سنگر به گوش می‌رسید درهم آمیخته بود.

تپه در گرمای ظهر تابستان می‌سوخت. برادر سهمی در حالی که اندوه در چهره‌اش موج می‌زد، از جا برخاست و آهسته رو به من کرد و گفت: شاید در قمقمه‌های شهدا که در اطراف پاسگاه افتاده‌اند، مقداری آب باشد؛ می‌روم تا گشتی بزنم. ساعتی بعد برادر سهمی در حالی که قمقمه‌ای در دست داشت، به‌همراه برادر برهانی وارد سنگر شد و به‌طرف من آمد و در حالی که قمقمه را به من می‌داد، گفت: برادر طالقانی! آب ته قمقمه‌های شهدا را جمع کردیم و همین یک قمقمه شد و این تنها آبی است که داریم. برادر برهانی خطاب به

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۷۹

من گفت: برادرانی که سالمند، فعلاً نباید آب بخورند و این قمقمه مخصوص مجروحین است. شما به هر مجروح، ساعتی [به اندازه] یک در قمقمه آب بدهید.

به این ترتیب من مسئول تقسیم آب شدم. هر در قمقمه حداکثر گنجایش ۱۵ قطره آب داشت و این مقدار چگونه می‌توانست عطش عزیزان مجروح را برطرف کند؟ اکنون بیست نفر مجروح به طور فشرده و متراکم دور تادور سنگر بستری بودند و من در حالی که با تکیه بر زانوها به‌سختی حرکت می‌کردم، بالای سر یک‌یک مجروحین می‌رفتم و یک در قمقمه آب در دهانشان می‌ریختم. آب قمقمه بسیار گرم بود، اما عزیزان مجروح با لذت خاصی این چند قطره ناچیز را می‌آشامیدند و تا مدتی مضمضه می‌کردند.

یقین دارم که قادر به انعکاس ارزش‌های والای اخلاقی که در آن جو هول و هراس و تشنگی و ضعف در بین این عزیزان مجروح اتفاق افتاد، نیستم. از جمله وقتی می‌خواستم رأس ساعت جیره آب را تقسیم کنم، به‌طرف در سنگر می‌رفتم تا از مجرووحی که در کنار در خوابیده بود، شروع کنم، اما نمی‌خورد و تقاضا می‌کرد که از سمت دیگر آغاز کنم و خلاصه هیچ کس حاضر نبود اول آب بخورد. بالا-خره پیشنهاد کردم که هر بار از یک زاویه شروع کنم و انتخاب زاویه بر عهده من باشد و همه پذیرفتند. یک در قمقمه آب در واقع عطش را برطرف نمی‌کرد، بلکه یک عامل تسکین‌دهنده و تلقین روحی بود.

ساعت حدود ۲ بعد از ظهر را نشان می‌داد و هوا به‌شدت گرم شده بود. یکی از برادرانی که در بیرون از سنگر زیر آفتاب داغ مشغول پاسداری بود، در همین لحظات در حالی که له‌له می‌زد و از گرما کلافه شده بود به داخل سنگر آمد و

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۰

به‌سرعت فرم نظامی و حتی زیرپیراهنی خود را درآورد و با بدن روی خاک‌های کف سنگر خوابید تا از سردی خاک برای فرونشاندن عطش خود استفاده کند و بعد از دقایقی برخاست تا به سر کار خود رود. تنی چند از مجروحین که از این منظره متأثر شده بودند، از من خواستند که سهم [آب] ساعات بعدی آن‌ها را به این برادر رزمنده بدهم تا لااقل کمی از عطش او کاسته شود. من پذیرفتم و از او خواستم که لباس‌هایش را بپوشد و در کنار من بنشیند، اما او در حالی که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، گفت: نه برادر طالقانی، من که تنها نیستم. همه برادران که در بیرون کشیک می‌دهند، مثل من هستند، منتهی من طاقت کم‌تر بود، این کار را کردم؛ ما قرار گذاشته‌ایم که فقط وقتی آب بخوریم که آب به اندازه کافی برای همه باشد و بعد به‌سرعت از سنگر خارج شد. «۱»

با وجود سختی ایثار به‌ویژه آن‌جا که پای جان در میان است، رزمندگان سلحشور در معامله با پروردگار خود بارها صحنه‌های ایثار و پیشگامی در جانفشانی و تحمیل شدائد را آفریدند؛ چنان‌که دفتر خاطرات این عزیزان به گوشه‌هایی از این فداکاری‌ها اشارت دارد. در این جا چند نمونه را یادآور می‌شویم:

در دل تاریکی شب و هجوم مجدد تانک‌های دشمن، دوباره دل به خدا سپردیم: کمکی کن، جز تو فریادرسی نیست. یک لحظه شنیدم از گوشه‌ای صدایی می‌آید؛ بله، صدای کمک‌خواهی مجروحی بود. به سمتش رفتم.

جوانی بلند قامت بود که در خون خود می‌غلطید. بدنش پا نداشت، همین‌طور

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۱

نگاهش می‌کردم. هول شده بودم، نمی‌دانستم چه کنم. او گفت: نترس چیزی نشده!! به خاطر او صدايت کردم. یکی پهلویش افتاده بود، رفتم بالای سرش؛ دهان و دندان‌ها و بینی‌اش بر اثر برخورد ترکش متلاشی شده بود. با کمک دونفر از امدادگرها به عقب فرستادیمش. آمدیم کنار مجروح اول. وقتی برانکارد را دید، گفت: بروید، بروید، امیدی نیست؛ وقت را حرام نکنید! وقتی بلندش کردیم و گذاشتیمش روی برانکارد، خودش را از برانکارد بر زمین انداخت و گفت: شما را به خدا بروید! برانکارد برایم اشغال نکنید! خواهش می‌کنم بروید! جز بوسه‌ای بر گونه‌هایش به عنوان خداحافظی چه می‌توانستم بکنم؟ «۱»

نوجوانی اهوازی با پدرش در عملیات رمضان اسیر شده بودند. پس از اذیت‌های بسیاری که به این پدر و پسر روا داشتند، دو ماه او را از پدرش جدا کرده و در زندان بغداد زندانی کردند و عاقبت به اردوگاه ما نزد پدرش آوردند.

در دهه محرم حدود ده روز درب اتاق‌ها را به‌روی ما بسته بودند و در طی این ده روز، جیره‌مان قطع شده بود و تنها مقدار کمی آب داشتیم و مجبور بودیم روزی یکی-دو قاشق آب بخوریم که از فرط تشنگی هلاک نشویم. بعد از هشت‌روز این نوجوان ۱۲ ساله که بسیار ضعیف شده بود، یک‌دفعه روی زمین افتاد. تعدادی از برادران، مزدوران بعثی را صدا زدند که اقلًا به داد این بچه برسید؛ مقداری آب و غذا به او بدهید. پدرش او را روی دست بلند کرد و نزدیک سلول آورد، ولی وقتی عراقی‌ها خواستند به او آب بدهند، سرش را عقب کشید و قبول نکرد و با صدایی که از ته گلویش درمی‌آمد، می‌گفت: تا آب

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۲

را به روی همه برادران باز نکنید، من آب نمی‌خورم و نخورد و ثابت کرد پیرو حضرت ابوالفضل و آقایش امام حسین (ع) است. همین کار او باعث شد تا مجدداً جیره غذایی برای همگی بیاورند. «۱»

ساعت ۴/۵ صبح عملیات آغاز شد و رزمندگان پیشروی را آغاز کردند. در اولین لحظه نگهبانان عراقی در سر پست‌هایشان معدوم شدند و بانگ الله اکبر در کوهستان طنین افکند. تعدادی از رزمندگان با ورود به میدین مین و خنثی کردن آن‌ها راه را برای عبور دیگران هموار کردند. گروهی شهید و تعدادی مجروح به جای مانده بود؛ امدادگران همچون فرشتگان نجات به کمک مجروحین شتافتند. در بین امدادگران پیرمردی بود که بیش از همه تلاش می‌کرد. رزمنده‌ای در اثر انفجار مین هردو پایش قطع شده بود و خون زیادی از محل جراحی جاری بود؛ تعدادی دیگر نیز چنین وضعی داشتند، لیکن صلابت و استواری در چهره‌ها نمایان بود. پیرمرد با مهربانی به وضع مجروحین رسیدگی می‌کرد. در همین حال متوجه شد یکی از مجروحین پسر خودش است! به شدت متأثر شده و می‌گریست. فرزندش را که غرق در خون بود، در آغوش گرفت تا به پشت جبهه منتقل کند، ولی پسرش که از درد می‌نالید، مانع شد و گفت: پدر! برو و به بقیه برس، من وضعم از بقیه بهتر است، برو پدر، برو به دیگران برس، اما بیش‌تر از چند جمله نتوانست بگوید و در آغوش پدر خویش، روح پاکش به طارم اعلی پرواز کرد. «۲»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۳

**فصل پنجم: پرچم و پیشانی‌بند ..... ص: ۲۸۳**

از مشابهت‌ها و اسوه‌گیری‌های دفاع مقدّس از جنگ‌های صدر اسلام، استفاده از پرچم و سربند و نشانه است که در این فصل به تبیین آن می‌پردازیم:

### ۱. پرچم ..... ص: ۲۸۳

استفاده از پرچم به نشانه پایداری و استواری در جنگ، در گذشته معمول بوده است؛ جنگجویان تا هنگامی که پرچم بر پا بود، به پیروزی امیدوار بودند و مقاومت می‌کردند و هر گاه سرنگون می‌شد، شکست در مقابل دشمن را احساس می‌نمودند. از این رو، پرچمداری لشکر وظیفه حساس و مهمی بود که جز شجاعان دیگران نمی‌توانستند آن را به عهده بگیرند.

رسول خدا (ص) در غزوات از پرچم استفاده می‌نمود و گاه برای هر گروه پرچمی جداگانه و پرچمداری ویژه معین می‌کرد. سیره نویسان افرادی را به عنوان پرچمدار لشکر اسلام در جنگ‌های صدر اسلام ثبت کرده‌اند که در این میان، نام حضرت علی و حضرت حمزه (ع) بیش از همه به چشم می‌خورد.

مُصَعَب بن عُمَیر و مقداد بن عمرو از دیگر پرچمداران مشهورند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۴

پیامبر (ص) هنگام عزیمت به سوی احد، با سه نی بلند سه پرچم بست؛ پرچم اوسیان را به اسید بن حضیر داد، پرچم خزرج را به حُباب بن منذر بن جموح سپرد و نیز گفته‌اند به سعد بن عباده داد و پرچم مهاجران را به علی بن ابی‌طالب (ع) سپرد و نیز گفته‌اند به مصعب بن عمیر سپرد. (۱)

پس از آراسته شدن صف‌ها در احد، رسول خدا (ص) پرسید: پرچم مشرکان را چه کسی دارد؟ گفتند: بنی‌الدّار. فرمود: ما در وفاداری از ایشان سزاوارتریم. آن‌گاه فرمود: مصعب بن عمیر کجا است؟ وی خود پاسخ داد:

این جا هستم. پیامبر فرمود: پرچم را بگیر. مصعب پرچم را گرفت و آن را پیشاپیش رسول خدا (ص) می‌برد. (۲)

آن‌گاه که مصعب به شهادت رسید، فرشته‌ای به صورت وی پرچم را گرفت. پیامبر (ص) در پایان روز خطاب به او فرمود: ای مصعب پیش برو! فرشته به او توجّه کرد و گفت: من مصعب نیستم. پیامبر دانست که او فرشته‌ای است که رسول‌الله با او مؤید شده است. (۳)

از غزواتی که به تفصیل از پرچم و پرچمداران آن یاد کرده‌اند، غزوه «فتح مکه» است که هر گروه دو یا چند پرچم داشتند و گفته‌اند که در این غزوه، پرچم رسول خدا (ص) به رنگ سبز و پرچم بزرگ لشکر به رنگ سیاه بود.

پس از آن که ابوسفیان تسلیم شد و به ناچار شهادتین بر زبان جاری کرد، رسول‌خدا (ص) به عموی خود، عبّاس دستور داد او را - که قصد رفتن به مکه داشت - در تنگنای درّه نکه دارد تا لشکر اسلام از کنار او بگذرند و او عظمت آن‌ها را ببیند.

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۵

رسول خدا (ص) در آن هنگام اصحاب و سپاه را آماده کرد و قبایل و افواج لشکر با پرچم‌های خود راه افتادند. اولین گروه هزار نفر از بنی‌سلیم بودند که خالد بن ولید فرماندهی آنان را به عهده داشت. یکی از پرچم‌های بزرگ آن‌ها را عبّاس بن مَرْدَاس سَلَمی، پرچم بزرگ دیگری را خُفاف بن نُدبه و پرچم کوچک‌تر را حَیّاج بن عِلّاط حمل می‌کرد. پس از خالد، زبیر بن عوّام همراه پانصد نفر که گروهی از مهاجران و اعراب بودند، با پرچم سیاهی عبور کرد.

سپس بنی‌غُفّار همراه سیصد نفر عبور کردند. پرچم ایشان را ابوذر حمل می‌کرد و گفته شده است که پرچم ایشان را ایماء بن رَحْضَه حمل می‌کرد.

سپس چهارصد نفر از افراد قبیله اسلم با دو پرچم عبور کردند؛ یکی را بُریده بن حُصَیب و دیگری را ناجیه بن اعجم حمل می‌کرد.

سپس قبیله بنی عمرو بن کعب که پانصد نفر بودند، عبور کردند و پرچم ایشان را بُسر بن سفیان حمل می کرد. بعد از آن‌ها مُزَینه که هزار نفر بودند، با سه پرچم بزرگ و صد اسب عبور کردند. پرچم‌های ایشان را نُعْمان بن مُقِرَّن، بلال بن حارث و عبدالله بن عمر حمل می کردند. سپس کِنانه که از قبیله‌های بنی لیث، ضَمْرَه و سعد بن بکر و جمعاً دویست نفر بودند و پرچم آن‌ها را ابوواقد لیثی حمل می کرد، عبور کردند.

آخرین گروه سیصد نفر از قبیله اشجع بودند که دو پرچم بزرگ همراه ایشان بود؛ یکی را معقل بن سنان و دیگری را نُعیم بن مسعود حمل می کرد.

همه این گروه‌ها در مقابل ابوسفیان تکبیر می گفتند.

ابوسفیان پرسید: محمد هنوز عبور نکرده است؟ عباس گفت: نه. همین

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۶

که پرچم سبز پیامبر (ص) نمودار شد، از حرکت اسبان گرد و غبار برخاست و مردم شروع به عبور کردند. اینان هزار مرد از مهاجر و انصار و چنان غرق در آهن و پولاد بودند که جز حلقه‌های چشمانشان چیزی دیده نمی شد. پرچم رسول خدا (ص) را سعد بن عباد به دست داشت. ابوسفیان مرتب می پرسید:

هنوز محمد عبور نکرده است؟ عباس می گفت: نه، تا این که پیامبر در حالی که بر قصوا، ناقه خود سوار بود و میان ابوبکر و اسید بن حُضَیر حرکت می کرد، عبور فرمود. عباس گفت: این رسول خدا است که میان فوج خود حرکت می کند. ابوسفیان گفت: راستی که سلطنت برادرزاده‌ات بالا گرفته است! عباس گفت: به هوش باش! این پادشاهی نیست، بلکه پیامبری است.

هنگامی که سعد بن عباد از کنار ابوسفیان گذشت، این شعر را خواند:

الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمَ تَسْجَلُ الْحُرْمَةُ

امروز روز جنگ است، امروز حرمت‌ها شکسته می شود.

ابوسفیان بیمناک شد و هنگام عبور رسول خدا (ص) گفتار سعد را برای آن حضرت بازگو کرد و حضرتش را قسم داد که قریش را مراعات کند. عثمان و عبدالرحمن هم گفتند: ای رسول خدا! ما از سعد مطمئن نیستیم که به قریش حمله‌ای نکند! گویند: پیامبر کسی را پیش سعد فرستاد و او را از فرماندهی عزل کرد و پسرش قیس را پرچمدار کرد و نیز گفته‌اند: پیامبر به علی (ع) دستور داد تا پرچم را از سعد بگیرد؛ علی (ع) آن را گرفت و با پرچم وارد مکه شد و آن را کنار حجرالاسود برافراشت. «۱»

در جنگ‌های امیرالمؤمنین (ع) نیز از رایت و پرچم بسیار استفاده می شد که در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می کنیم:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۷

مسعودی در باره ورود نیروهای امیرالمؤمنین (ع) به بصره از قول منذر بن جارود آورده است که نخست، گروهی به استعداد هزار نفر وارد شدند که در پیشاپیش آن‌ها شخصی سفیدپوش - که بر اسب خاکستری رنگ سوار و شمشیر حمایل کرده بود و پرچمی به دست داشت - حرکت می کرد و نیروها نیز پوشیده از آهن و سلاح بودند. پرسیدم این کیست؟ گفتند: ابویوب انصاری و نیروها نیز از انصار و غیر آن‌ها هستند.

پشت سر آن‌ها سواری آشکار شد که عمامه‌ای زرد و لباسی سپید داشت؛ شمشیر حمایل کرده و کمان به دوش انداخته، پرچمی به دست داشت و بر اسب سفیدی سوار بود. گروه او نیز در حدود هزار نفر بودند. پرسیدم کیست؟ گفتند: خزیمه بن ثابت انصاری، ذوالشهادتین، است.

در پی آن‌ها کسی دیگر بر اسب کمیت (سرخ تیره) سوار بود. او نیز با شمشیر و کمان بود و پرچمی به دست داشت. گفتم: این کیست؟ گفته شد:

ابوقَتَاد بن رَبِعی است.

سپس سواری با لباس سفید و عمامه سیاه بر ما گذشت که بر اسب اشهب (سفید مایل به خاکستری) سوار بود و با سکیه و وقار قرآن می‌خواند؛ شمشیر حمایل کرده، کمان به دوش انداخته و با پرچمی سپید همراه حدود هزار نفر از بزرگان و میانسالان و جوانان که گویا برای حساب (روز جزا) واداشته شده‌اند؛ در پیشانی آن‌ها اثر سجده آشکار بود. گفتم: این کیست؟ گفتند: عمار یاسر به همراه صحابه مهاجر و انصار و فرزندان.

بعد از ایشان سواری دیگر با لباس سپید و عمامه‌ای به‌رنگ زرد با کمان و شمشیر گذشت؛ در حالی که پاهای او روی زمین کشیده می‌شد و پرچمی زردرنگ به‌همراه داشت. نیروهای او نیز حدود هزار نفر بودند. پرسیدم فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۸

کیست؟ گفتند: قیس بن سعد بن عباد به‌همراه عده‌ای از انصار و فرزندانشان و دیگران از قحطان.

سوار بعدی که زیباتر از او ندیده بودم و بر اسب اشهل (آبی‌رنگ) سوار و با لباس سفید و عمامه‌ای سیاه بود و پرچمی به دست داشت، عبدالله بن عباس بود. بعد از او نیز برادرانش عبیدالله بن عباس، قثم (یا معبد) بن عباس به همان ترتیب هر کدام با هزار نفر گذشتند.

در پی آن‌ها تعدادی دیگر از گروه‌ها با پرچم‌هایشان یکی پس از دیگری گذشتند تا این که گروهی با جمعیت بسیار رسید که مسلح و زره‌پوش بودند و پرچم‌های مختلفی داشتند؛ باوقار و ابهت گویا پرنده بالای سرشان نشسته است. در پیشاپیش آن‌ها پرچم بزرگی بود.

در جلو جمعیت مردی حرکت می‌کرد؛ در طرف راست او جوانی زیبا و در طرف چپش جوانی زیبا و در مقابلش جوانی دیگر مثل آن دو. گفتم این‌ها کیستند؟! گفتند: این علی بن ابی‌طالب و آن دو در چپ و راست حضرت حسن و حسین و این جوان که در پیشاپیش حرکت می‌کند، محمد بن حنفیه است که پرچم بزرگ به دست او است. پشت سر حضرت هم عبدالله بن جعفر و فرزندان عقیل و دیگر جوانان بنی‌هاشم، و این بزرگان هم اهل بدر از مهاجر و انصار هستند. «۱»

پرچمدار اصلی لشکر امیرالمؤمنین (ع) در آغاز نبرد محمد بن حنفیه بود.

شیخ مفید چنین می‌نویسد:

هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) لجاجت آن قوم و سعیشان را در خونریزی مشاهده فرمود، دست‌ها را به سوی آسمان گرفت و عرضه داشت:

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۸۹

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ شَخَصَتِ الْإِبْصَارُ وَبَسِطَتِ الْإَيْدِي وَأَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَتَقَرَّبْتُ (تَقَرَّبْتُ) إِلَيْكَ بِالْأَعْمَالِ رَبَّنَا افْتِخْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ؛

خداوند! نگاه‌ها به‌سوی توست و دست‌ها به درگاه تو دراز شده و دل‌ها در فضای وصل تو قرار گرفته است، و تقرب به درگاهت به وسیله اعمال میسر است. پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.

سپس فرزندش محمد بن حنفیه را خواست و پرچم را- که همان رایت رسول خدا بود- به او عطا کرد و فرمود: فرزندم! این پرچمی است که هرگز برنگشته و هیچ وقت نیز برنخواهد گشت.

محمد بن حنفیه می‌گوید: پرچم را گرفتم؛ در حالی که باد آن را تکان می‌داد.

چون مهیای حرکت دادن پرچم شدم، جهت باد به سوی طلحه، زبیر و اصحاب جمل برگشت و چون خواستم حرکت کنم، امیرالمؤمنین دستور توقف داد تا دستورهای لازم را بیان فرماید ... آن‌گاه فرمود: ای فرزندم! پرچمت را پیش ببر، و خود، زره

رسول خدا را پوشید و بر استر «شهباء» که استر پیامبر بود، سوار شد و در پیشاپیش صف‌های اصحاب قرار گرفت و پرچم در مقابل آن حضرت افراشته شد. در این هنگام قیس بن سعد بن عباده پیش آمد و چنین سرود:

هَذَا اللّوَاءُ الَّذِي كُنَّا نَحْفُّ بِهِ حَوْلَ النَّبِيِّ وَ جَبْرِيْلُ لَنَا مَدَدٌ  
مَا ضَرَّ مَنْ كَانَتْ الْاَنْصَارُ عَيْبَتَهُ اَنْ لَا يَكُوْنَ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا اَحَدٌ  
قَوْمٌ اِذَا حَارَبُوْا طَالَتْ اَكْفُهُمْ بِالْمَشْرِفِيَّةِ حَتَّى تُفْتَحَ الْبِلْدُ «۱»

این پرچمی است که در کنار پیامبر به گرد آن می‌چرخیدیم و جبرئیل یاور ما بود؛

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۰

کسی که گروه انصار رازدار او باشد، ضرر نکرده است؛ اگر کس دیگری جز آن‌ها یاور او نباشد؛

گروهی که هنگام نبرد، دستشان به شمشیرهای مشرفی «۱» بلند است تا شهر گشوده شود.

پرچم در جنگ صفین نیز مورد استفاده بوده است. وقتی که پرچم‌ها در محل صفین نصب شد، علی (ع) از آن‌ها بازدید کرد تا به پرچم‌های قبيله ربيعه که از ياوران نيک آن حضرت بودند، رسيد و پرسيد: اين پرچم‌ها از آن کيست؟ گفته شد: پرچم‌های ربيعه است. حضرت فرمود: بلکه این‌ها رايات الله (پرچم‌های الهی) هستند. «۲»

در دفاع مقدس نیز اهتزاز پرچم سبز لا اله الا الله، پرچم سرخ حسینی و پرچم سهرنگ با آرم الله و تکبیر، دل‌های رزمندگان را در سکون و حرکت صفا می‌بخشید و آنان را در حال و هوای بدر و حنین و صفین و عاشورا قرار می‌داد. خاطراتی را در این باره مرور می‌کنیم:

سنگر اسماعیل برخلاف همیشه تمیز و مرتب بود؛ کوله‌پشتی و وسائش را مثل کسی که مهیای سفر باشد، بسته‌بندی و آماده کرده بود. در کنار کوله‌پشتی‌اش پرچم سبزی با شعار لا اله الا الله خودنمایی می‌کرد. برای شرکت در حمله اصرار داشت، ولی برای گروه ما فقط پنج نفر سهمیه معین شده بود. قرعه‌کشی کردیم و قرعه‌ها را خود اسماعیل برداشت، ولی به نام او درنیامد؛ بسیار دلگیر شد. وقتی به هویزه رسیدم و علم‌الهدی را دیدم، گفت:

دوست داشتم یکی - دوتا از آن بچه‌های زبده همراه می‌بودند. یاد اسماعیل

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۱

افتادم و گفتم: ما یک نفر داریم که خیلی هم عشق داشت در حمله شرکت کند ... تا ده دقیقه دیگر او را می‌آورم ....

هنگامی که اسماعیل متوجه شد برای بردن او برگشته‌ام، مشتاق و بیتاب رفت و با کوله‌پشتی، تفنگ و پرچم برگشت .... وقتی باد به پرچم می‌زد و لابه‌لای آن می‌پیچید، می‌شد فهمید که اسماعیل چه قدر قیراق و سر حال شده است. تمام راه پرچم را از ماشین بیرون نگاه داشت و نگاهش به حرکت‌های آن خیره ماند.

وقتی وارد هویزه شدیم، همه چشم‌ها به سوی اسماعیل و پرچم برگشت. انگار این پرچم یک نیازی بود که همه احساس می‌کردند و به زبان نمی‌آوردند.

شاید هم حس می‌کردند که چیزی کم دارند، اما نمی‌دانستند که چیست؟ به همین دلیل وقتی اسماعیل با پرچم لا اله الا الله از ماشین پیاده شد، صدای تکبیر از همه جمعیت برخاست.

حسین (علم‌الهدی) پیشانیش را بوسید، بازوهایش را سخت فشرد و گفت:

خدا پشت و پناحت. ان شاء الله مثل پرچمت همیشه سر بلند باشی.

هر قدر که به سنگرهای عراقی نزدیک‌تر می‌شدیم، تیراندازی کمتر و کمتر می‌شد تا زمانی که از روبه‌رو کاملاً صدای تیراندازی قطع شد. دقیق‌تر که شدم، سنگرهای عراقی را در سی - چهل متری دیدم، اما یک پرچم لا اله الا الله که بالای آن‌ها برافراشته بود،



توجهم را جلب نمود. پرچم، پرچم اسماعیل بود و این اسماعیل بود که در کنار آن با چهره‌ای فاتح و خندان ایستاده بود و تلاش می‌کرد پایه پرچم را در خاک جاسازی کند. الله اکبر، الله اکبر. «۱»  
فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۲

در عملیات فتح فاو در حالی که چند دقیقه پیش تر به اعلام رمز عملیات باقی نمانده [بود]، هنوز در اغلب محورهای خبری از نحوه عمل و چگونگی حضور غواصان در ساحل دشمن نرسیده بود. سنگر فرماندهی به دلیل حساس بودن زمان و احتمال رسیدن خبری از آن سوی ساحل، کمی شلوغ به نظر می‌رسید. در این هنگام فردی از راه می‌رسد و در حالی که بسته‌ای در دست دارد، فوراً به داخل می‌رود. از چهره‌اش پیداست که در تاریکی شب و پیچیدگی منطقه نخلستان، به دشواری سنگر فرماندهی لشکر را پیدا کرده است و درون سنگر نیز با عجله به طرف فرمانده می‌رود و بسته را به او می‌دهد و می‌گوید: «برادر مرتضی! این را برادر محسن رضایی، فرمانده کل سپاه داده‌اند به شما بدهم.» فرمانده که ذهنش آرامش ندارد، به حالتی عادی بسته را باز می‌کند؛ بوی معطر آن تمام فضای سنگر را پر می‌کند. کلیه حاضرین توجهشان جلب می‌شود و جملگی مترصدند تا ببینند محموله داخل بسته چیست. فرمانده پرچم سبزی را از داخل بسته بیرون می‌کشد و افراد به دور او حلقه می‌زنند. پرچم در سطح زمین پهن می‌شود، فرمانده مجدداً با کنجکاو داخل بسته را بازبینی می‌کند و نامه‌ای از سوی فرماندهی کل سپاه را که در قسمتی از آن چنین آمده است، می‌یابد:

«این پرچم، پرچم گنبد امام رضا (ع) است و این امانت به دست شما سپرده می‌شود... تا بر فراز بلندترین مناره شهر فاو نصب کنید  
....»

بوی پرچم همچنان فضای داخل سنگر را معطر کرده است و همه متحیرند که موضوع چیست؟ برادر فرمانده در حالی که سخت منقلب شده و اشک در چشمانش حلقه زده است، به حاضرین توضیح می‌دهد. سپس او پرچم را به رزمندگانی روحانی سپرده و از وی می‌خواهد تا پرچم را فردا صبح در شهر فاو به اهتزاز درآورد.  
فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۳

برادرانی که تازه متوجه اصل قضیه شده‌اند، هریک دستی به پرچم می‌کشند و گریه کنان سر و صورت خود را تبرک می‌نمایند. در یک لحظه گویی همه چیز فراموش شده است. «۱»

## ۲. سرپند و نشانه .... ص: ۲۹۳

گویند فرشتگان در روز بدر عمّامه‌هایی از نور به رنگ‌های سبز و زرد و سرخ داشتند که قسمتی از آن را بر دوش‌های خود افکنده بودند. واقعی روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:  
فرشتگان دارای علامتند، شما هم برای خود علامت تعیین کنید.

از این رو، گروهی به کلاهخودها و کلاه‌های خود پرهایی به علامت و نشانه زدند. همو نقل می‌کند که چهار نفر از اصحاب رسول خدا (ص) در بین صف‌ها دارای علامت و نشانه بودند؛ حمزه بن - عبدالمطلب پر شتر مرغ بر کلاهخود داشت؛ علی (ع) با دسته‌مویی سپید، زبیر با دستاری زرد و ابودجانہ با دستاری سرخ مشخص بودند. «۲»

آورده‌اند که حُباب بن مُنذر در غزوه احد چنان گرداگرد دشمن می‌گشت و حمله می‌کرد که گویی بر گله گوسپندان حمله می‌کند، و دشمنان چنان او را محاصره کرده بودند که گفته می‌شد حباب کشته شد، اما او در حالی که شمشیر در دستش بود، آشکار گردید و دشمن از گرد او پراکنده شدند. حباب در آن روز با دستاری سبز که بر سر خود بسته بود، مشخص می‌شد. «۳»  
فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۴



همچنین نوشته‌اند که ابودجانه در غزوه احد دستاری سرخ بسته بود؛ خویشان او می‌دانستند که هرگاه دستار سرخ بر سر ببندد، بسیار خوب می‌جنگد. نیز علی (ع) با پارچه پشمی سفید، زیر با دستاری زرد رنگ و حمزه با پر شتر مرغ مشخص بودند. «۱»  
در همین نبرد، پیامبر (ص) همراه گروهی از یاران خود که پایداری کرده بودند، در قسمت بالای کوه قرار گرفتند. مسلمانان وقتی این عده را دیدند، پنداشتند که دشمنند و گریختند تا این که ابودجانه با دستار سرخی که بر سر داشت، به آن‌ها علامت داد. آن‌گاه مسلمانان ایشان را شناختند و برگشتند. «۲»

در دفاع مقدس نیز رزمندگان اسلام به تأسی از مجاهدان صدر اسلام از سربند و پیشانی‌بندهای رنگارنگی که نام مقدس معصومان (ع) بر آنان نقش بسته بود، استفاده می‌کردند. این فصل را با بیان خاطراتی در این باره پایان می‌دهیم:

پس از عبور آخرین نفرات پیاده، نوبت به خودروها رسید. بر روی هر کدام از جیب‌های حامل تفنگ ۱۰۶، پرچم سبز لا اله الا الله و محمد رسول الله دیده می‌شد. پس از عبور از پل در دهکده‌ای به انتظار تاریکی شب نشستیم.

در پایان دعا و نماز، یکی از رزمندگان گفت: برادران! ان‌شاءالله پیروزیم. کلمه رمز «یا علی بن ابی طالب» است؛ عملیات به فرماندهی [امام] علی بن ابی طالب [ع] و کمک و نصرت خداوند شروع خواهد شد.

همه با کلمه رمز آشنا شده و فرمانده اصلی را شناختیم. بازوبند و پیشانی‌بندهای سبزرنگی که به نام‌های ائمه (ع) مزین شده بود، بر پیشانی و بازوان محکم و

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۵

پولادین سپاه اسلام بسته شد. سیل عظیم جندالله به طرف سنگرهای دشمن به حرکت درآمد.

در دو طرف ما درگیری به اوج رسیده بود. غرش تانک‌ها و نفربرها، دشت خوزستان را به لرزه در آورده بود. برادران سپاه و بسیج نوارهای قرمز رنگی بر پیشانی بسته و بر بالای تانک‌ها سراسیمه همچون عقاب مزدوران عراقی را دنبال می‌کردند؛ پرچم‌های سبز لا اله الا الله، محمد رسول الله بر روی تانک‌ها در حال اهتزاز بود و آخرین تلاش‌های دشمن درهم شکسته بود. «۱»

ساعت ۸ شب بود، خبر رسید امشب مرحله دوم عملیات شروع می‌شود، آماده باشید. پارچه‌های سبز و قرمزی که بر روی آن «یا حسین»، «یا علی بن ابی طالب»، «یا مهدی ادرکنی» و ... نوشته شده بود، بر روی پیشانی و بازوان رزمندگان نصب شد. قلب‌های عشاق کوی معشوق دگر بار به تپش افتاد.

سرها رو به آسمان بلند شد و بزرگ‌ترین درخواست عزیزان اسلام همچون گذشته رسیدن به فیض شهادت بود. نوجوانان، جوانان و حبیب بن مظاهرها با هم آماده می‌شدند. «۲»

فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۷

## منابع و مأخذ

### الف- کتاب‌ها .... ص: ۲۹۷

قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.

نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۱. آثار الحرب، وهبة الزحیلی، چاپ سوم، دمشق، ۱۴۰۱ ه. ق.

۲. آشنایان ناآشنا، فرزانه مافی، کنگره نقش زنان در دفاع و امتیت، ۱۳۷۶.

۳. آواز پر ملائک، محمد کاظم، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۴. الارشاد، شیخ مفید، نجف اشرف.
۵. ادب الحسین و حماسه، احمد صابری همدانی، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۷ ه. ق.
۶. از آسمان سبز، سلمان هراتی، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۷. از نخلستان تا خیابان، علیرضا قزوه، نشر همراه، ۱۳۶۹.
۸. اسد الغابه، ابن الاثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۹. اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی، ج ۲، مصاحبه‌گر مرتضی سرهنگی، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۸
۱۰. اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی، ج ۵، مصاحبه‌گر مرتضی سرهنگی، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۱۱. اعلام النساء، عمر رضا کحّاله، مؤسسه الرساله، چاپ چهارم، بیروت، ۱۴۰۲ ه. ق.
۱۲. اعیان الشیعه، سید محسن امین، دار التعاریف للمطبوعات، بیروت.
۱۳. الامالی، شیخ طوسی، دار الثقافه، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۴. امام حسین و جاهلیت نو، جواد سلیمانی، انتشارات یمین، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۵. انساب الاشراف، بلاذری، بیروت، ۱۳۷۹ ه. ق.
۱۶. ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
۱۷. بالین نور، (مجموعه خاطرات پزشکان، پرستاران و امدادگران در جنگ تحمیلی)، سید امیر معصومی، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۸. بحار الانوار، علامه مجلسی، انتشارات اسلامیه، تهران.
۱۹. بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی، سید علی فرحی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۲۰. برگزیده‌ها، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۲۱. برگ‌هایی از دفتر اسارت، به کوشش تیب ۸۳ امام جعفر صادق، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۲۲. پرواز تا بی‌نهایت، به کوشش سرهنگ علی اکبر و همکاران، نشر عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۷۴.
۲۳. پنجره‌ای رو به دریا، محمد حسین جعفریان.
۲۴. پویندگان راه حسین، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۲۵. پیشانی سوخته (مجموعه خاطرات)، ستاد اقامه نماز، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
۲۶. پیشانی و عشق، بازنویسی محمدعلی قربانی، کنگره بزرگداشت سرداران سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲۷. تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
۲۸. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
- فرهنگ عاشورا، ص: ۲۹۹
۲۹. تپه برهانی، حمیدرضا طالقانی اصفهانی، انتشارات مرکز فرهنگی سپاه، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۳۰. تحف العقول، حسن بن شعبه حرّانی، قم، ۱۳۹۴ ه. ق.
۳۱. تحقیقی در باره اول اربعین حضرت سیدالشهدا، شهید سیدعلی قاضی طباطبایی، بنیاد علمی و فرهنگی شهید قاضی، ۱۳۶۸.

۳۲. تنها پیامبر زن، سید مجتبی حسینی، انتشارات شب شعر عاشورای شیراز، ۱۳۷۷.
۳۳. جامع احادیث الشیعہ، المطبعة العلمیہ، قم.
۳۴. الجمل، شیخ مفید، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۵. چشم بیدار حماسه (خاطراتی از سرلشکر پاسدار شهید حسن باقری)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری کنگره سرداران شهید استان تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۳۶. حدیث جبهه، جهاد سازندگی با همکاری نشر رجاء، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۳۷. حدیث حماسه‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۱.
۳۸. حدیث ماندگار (گزیده وصایای شهدای استان تهران)، به کوشش محمد رحیمی، مرکز نشر شاهد، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۳۹. حدیث ولایت، مجموعه رهنمودهای مقام معظم رهبری، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۴۰. حسین نفس مطمئنه، محمدعلی عالمی، انتشارات هاد، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۴۱. حکایت سال‌های بارانی، مهدی مرندی، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۴۲. حماسه خرمشهر، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۷.
۴۳. حماسه مقاومت، معاونت فرهنگی و تبلیغات ستاد فرماندهی کل قوا، تهران، ۱۳۶۸.
۴۴. حماسه هویزه، انتشارات سپاه- تبلیغات جبهه و جنگ، چاپ اول، ۱۳۶۵.
۴۵. خامه خونین عشق، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۴۶. خطشکنان (مجموعه خاطرات)، گردآوری و بازنویسی ناصرعلی بابایی، ایوب هاشمی، لشکر ۱۴ امام حسین، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۴۷. داستان‌های شنیدنی از جنگ بدر و احد، محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۵.
- فرهنگ عاشورا، ص: ۳۰۰
۴۸. درفش سبز (مجموعه خاطرات)، تدوین و بازنویسی علی لطفی، لشکر ۱۴ امام حسین، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۴۹. در کوزه‌های خرمشهر، مریم شانکی، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۵۰. درگیری در پد چهار، رضا بهشتی، معاونت انتشارات و تبلیغات نمایندگی ولی فقیه در نیروی زمینی سپاه.
۵۱. روایت عشق، غلامعلی رجایی، واحد تبلیغات و انتشارات سپاه، ۱۳۶۸.
۵۲. ریشه در ابر، محمدرضا عبدالملکیان، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۵۳. زن از دیدگاه امام خمینی، نهضت زنان مسلمان، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.
۵۴. زندگانی فاطمه زهرا، سید جعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هیجدهم، ۱۳۷۳.
۵۵. سخن آشنا (گزیده‌ای از وصیت‌نامه‌های شهدای گرانقدر جنگ تحمیلی)، قاسم فروغی، معاونت تبلیغات و انتشارات نیروی زمینی سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۵۶. سخنان حسین بن علی از مدینه تا شهادت، محمدصادق نجمی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
۵۷. سردار کربلا، (ترجمه‌العباس) عبدالرزاق مقرر، نشر مولود کعبه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ه. ق.
۵۸. سفیران نور، مرکز پژوهش‌های فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی، واحد فرهنگی بنیاد شهید تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۵۹. سوگنامه اباعبدالله، علی اصغر ظهیری، مؤسسه فرهنگی و انتشارات نهانندی، ۱۳۷۷.
۶۰. سیرت سرداران سپاه، ج ۱، در پرتو عشق، معاونت انتشارات مرکز فرهنگی سپاه، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۶۱. سیرت شهیدان، غلامعلی رجایی، نشر شاهد، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۶۲. السیره النبویه، ابن هشام، بیروت.
۶۳. شبلی و آتش، علیرضا قزوه، نشر اهل قلم، ۱۳۷۴.
۶۴. شیخون، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷.
- فرهنگ عاشورا، ص: ۳۰۱
۶۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، بیروت، ۱۳۸۵ ه. ق.
۶۶. شعر امروز، محمدرضا محمدی نیکو، ساعد باقری، انتشارات بین‌المللی هدی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۶۷. شورش در خلق عالم، حسین درگاهی، محمدجواد انواری، عبدالحسین طالعی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۶۸. شهادتنامه، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۶۹. صحیح بخاری، شرح کرمانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۷۰. صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۷۱. الطبقات الکبری، ابن سعد، بیروت.
۷۲. عبور از چم هندی (مجموعه خاطرات)، سید علی بن لوحی، نوروزعلی خودسیانی، لشکر ۱۴ امام حسین، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۷۳. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال، ج ۱۷، الامام الحسین، شیخ عبدالله بحرانی، مدرسه الامام المهدی، چاپ اول، قم، ۱۴۰۷ ه. ق.
۷۴. فرهنگ اصطلاحات و تعابیر اسرای ایرانی در عراق، ستاد رسیدگی به امور آزادگان، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۷۵. فرهنگ جبهه، شعارها و رجزها، سید مهدی فهیمی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۷۶. فرهنگ جبهه، تابلونوشته‌ها، سید مهدی فهیمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۷۷. فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت، محمدباقر نجف‌زاده بارفروش، انتشارات کیهان، ۱۳۷۲.
۷۸. قاموس الرجال، علامه محمدتقی تستری، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۷۹. قزلیچه، محبوبه ریاضی، ماجده موالی‌زاده، مؤسسه فرهنگی آفرینه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۸۰. قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- فرهنگ عاشورا، ص: ۳۰۲
۸۱. کارنامه عملیات سپاهیان اسلام در هشت سال دفاع مقدس، مرکز فرهنگی سپاه، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
۸۲. الکامل فی التاریخ، معزالدین ابن اثیر، دار صادر و دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت، ۱۳۸۵ ه. ق.
۸۳. کنز العمال، متقی هندی، حیدرآباد دکن، چاپ دوم، هند.
۸۴. گزینه اشعار گرمارودی، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۸۵. گل، غزل، گلوله، پرویزبگی حبیب‌آبادی، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۷۳.
۸۶. گنجینه الاسرار، عمان سامانی، به کوشش محمدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، ۱۳۴۵.
۸۷. لحظات مرگ و زندگی، انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۸۸. لهوف، سید بن طاووس، تهران، ۱۳۲۱.
۸۹. مثنوی معنوی، جلال‌الدین رومی (مولوی).
۹۰. مروج الذهب، مسعودی، منشورات دار الهجره، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۳.

۹۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، آل‌البیت، قم.
۹۲. معنویت در اسارت، گروه نویسندگان زیر نظر عباسعلی و کیلی، ستاد رسیدگی به امور آزادگان، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۹۳. المغازی، محمد بن عمر واقدی، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات، بیروت.
۹۴. مغازی واقدی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۹۵. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، مؤسسه‌ی دارالکتب للطباعة والنشر، چاپ دوم، قم.
۹۶. مقاومت در اسارت، دفتر اول، گروه نویسندگان زیر نظر عباسعلی و کیلی، ستاد رسیدگی به امور آزادگان، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۹۷. مقاومت در اسارت، دفتر چهارم، گروه نویسندگان زیر نظر عباسعلی و کیلی، ستاد رسیدگی به امور آزادگان، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۹۸. مقتل الحسین، خطیب خوارزمی، به کوشش شیخ محمد السماوی، مطبعة الزهراء، نجف، ۱۹۴۸ م.
- فرهنگ عاشورا، ص: ۳۰۳
۹۹. مقتل الحسین، عبدالرزاق مقرر، منشورات الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
۱۰۰. منادیان ایثار، کمیسیون بانوان استان خوزستان.
۱۰۱. منظومه زینیه، به کوشش بخش جبهه و جنگ روزنامه جمهوری اسلامی، انتشارات مرکز فرهنگی سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۰۲. المواعظ العددیة، علی مشکینی، چاپخانه علمیه، قم، ۱۳۸۵ ه. ق.
۱۰۳. نبرد فاو، محمد درودیان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۱۰۴. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ترجمه ابوالحسن شعرانی، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
۱۰۵. نماز باران، صدیقه و سقمی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۱۰۶. نورالثقلین، ابن جمعه حویزی، انتشارات اسلامیة، تهران، بی‌تا.
۱۰۷. وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
۱۰۸. وصال، محمد ابراهیم شفیعی، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدّس، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۰۹. وقعه صفین، نصرین مزاحم، مکتبه المرعشی النجفی، قم.
۱۱۰. هفتمین فصل غزل (مجموعه اشعار هفتمین کنگره سراسری شعر دفاع مقدّس)، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدّس، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۱۱. همصدا با حلق اسماعیل، سیدحسن حسینی، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۱۲. یادواره سومین مراسم شب شعر عاشورای شیراز، ۱۳۷۷.

## ب- نشریات ..... ص: ۳۰۳

۱. روزنامه اطلاعات، مورخ ۸ / ۱۱ / ۶۵.
۲. مجله امید انقلاب، بسیج مستضعفین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۳۲.
۳. ماهنامه پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، شماره ۵۸.
۴. مجله پیام انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۳۲ و ۱۸۵.
- فرهنگ عاشورا، ص: ۳۰۴
۵. روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۳۱ / ۴ / ۶۵، ۲۹ / ۶ / ۶۵، ۸ / ۷ / ۶۵، ۱۵ / ۱ / ۶۶، ۶ / ۷ / ۶۶، ۱۸ / ۲ / ۷۳ و ۳ / ۷ / ۷۴.
۶. مجله زن روز، شماره ۱۰۳۰، ۱۰۴۷، ۱۰۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵.

۷. ماهنامه هنری سوره، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دوره اول، شماره ۲.
۸. ماهنامه صف، ارتش جمهوری اسلامی ایران، شماره ۶۴.
۹. روزنامه کیهان، مورخ ۶۵/۷/۵ و ۶۵/۹/۱۱.
۱۰. فصلنامه نامه پژوهش، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال سوم، شماره ۹.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای







مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

